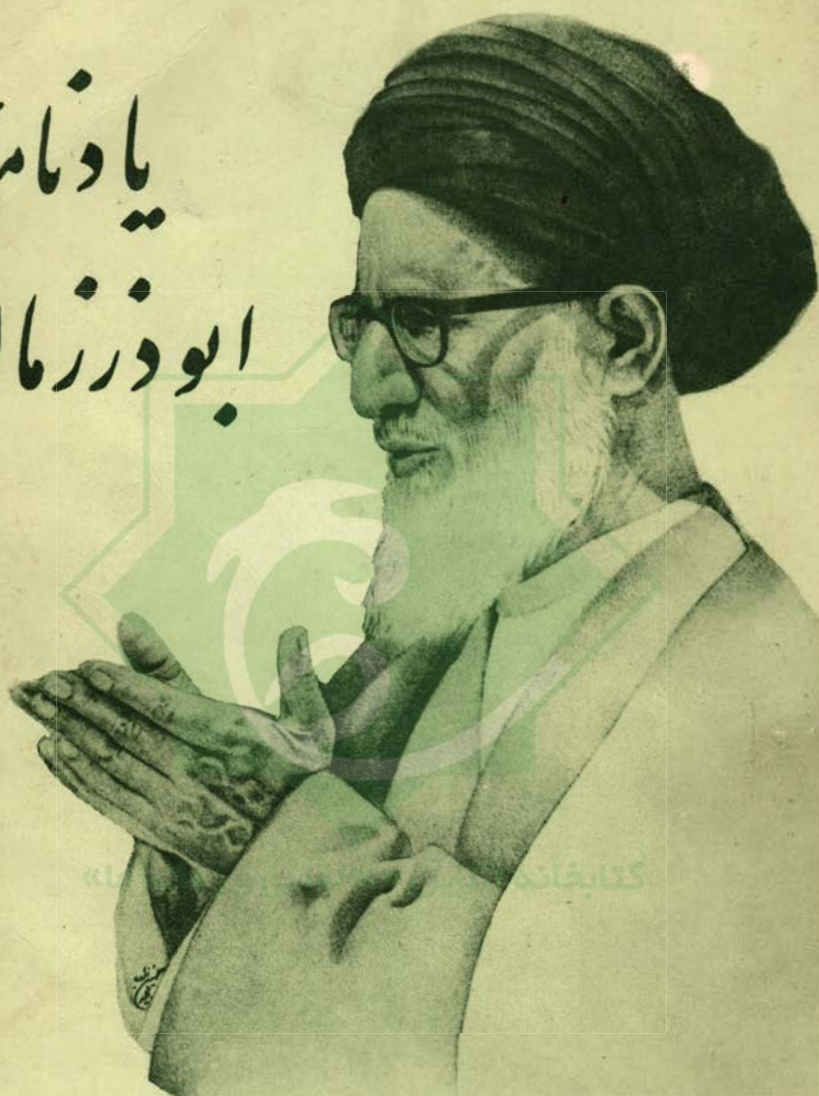


یا دنامه
ابو ذر زمان



اَیُّهَا الَّذِیْ سَبَّحَ بِحَمْدِکَ الْفَاطِمِیَّةُ

یادنامه ابوذر زمان

مجموعه

زندگینامه آیه الله طالقانی به زبان خودش

پیامها و سخنان امام خمینی

مقالات و خاطرات

چند سخنرانی در سمینار مسجد هدایت

و

سه اثر منتشر نشده از آیه الله طالقانی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

بنیاد فرهنگی آیه الله طالقانی

با همکاری

شرکت انتشار

فهرست مطالب

زندگینامه ابوذر زمان. از زبان خودش و دیگران

الف- پیامها ، سخنان و نامه‌های امام امت

- ۱- پیام امام به هنگام شنیدن خبر درگذشت آیه الله طالقانی
صفحه ۲
- ۲- ما برادری را از دست دادیم و ملت ما پدری را
« ۳
- ۳- آقای طالقانی انحرافی به چپ و راست نداشت و مستقیم بود
« ۱۰
- ۴- مسلمین باید بر ضدستمگران ید واحد باشند
« ۱۵
- ۵- پاسخ به تسلیت حافظ اسد و یاسر عرفات
« ۱۷
- ۶- پیام امام در سالگرد درگذشت آیه الله طالقانی
« ۱۸

ب- نوشتارها (مقالات و خاطرات)

- ۱- توحید ، تضاد ، مالکیت و حکومت از دیدگاه پدر طالقانی
کتابخانه آنلاین «طالقانی» محمد بسته نگار « ۲۱
- ۲- تحلیل مفهومی قرآن به کومک کارتهای منگنه شده
دکتر حسن حبیبی « ۸۲
- ۳- سیری در اندیشه و آثار آیه الله طالقانی
سید محمد مهدی جعفری « ۱۰۵
- ۴- در باره پرتوی از قرآن
بهاء الدین خرمشاهی « ۱۱۷
- وقطعه شعر نستوهی ایمان
بهاء الدین خرمشاهی « ۱۳۱



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

زندگی‌نامه

مطالب این بیوگرافی خاطراتی است که توسط خود « پدر طالقانی » در عصر روز جمعه ۴ خرداد ۱۳۵۸ بیان شد و توسط اینجانب محمد بسته نگار یادداشت گردید. مطالب بیوگرافی تا سال ۱۳۳۴ عیناً از زبان خود ایشان شنیده شده است و بقیه برخی از آن بطور مستقیم و برخی غیر مستقیم از قول و قلم دیگران و یا از مشاهدات نویسنده است که یادداشت گردیده ، ولی همه مطالب به شکل غایب و در باره ایشان نقل میشود، مباد که بر اثر فراموشی اشتباهی به قلم آید و به حساب آن بزرگوار گذاشته شود .

* * *

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

باسمه تعالی

۱- تولد: در پشت قرآنی که پدر ایشان نوشته اند : «سید محمود طالقانی روز شنبه ۴ شهر ربیع الاول ۱۳۲۹ به دنیا آمد» (ولی در شناسنامه روز تولد دوم جدی ۱۲۸۲ ذکر شده است) .

* * *

۲- پدر : مرحوم آیت الله سید ابوالحسن طالقانی از مبارزین علیه سلطنت رضاخان و همکار مرحوم مدرس است. آن مرحوم (سید ابوالحسن طالقانی) مدتی در قزوین درس خواند ، سپس به تهران آمد و دوره سطح را

جمله کارهائی که ممنوع بود تشییع جنازه بود که در آن روز مردم تهران با وجود این ممنوعیت حرکت عظیمی در فقدان آن مرد بزرگ نشان دادند .

۴- تحصیلات : در اوائلی که حوزه علمی قم توسط مرحوم آقاشیخ عبدالکریم تأسیس شده بود توسط مرحوم آیت الله سید محی الدین طالقانی شوهر همشیره ایشان به حضور آقاشیخ عبدالکریم معرفی و ایشان در آنجا مشغول درس خواندن می شود. اساتید ایشان مرحوم سید محمد حجت ، مرحوم آیت الله شیخ محمد تقی خوانساری بودند و نیز درجه اجتهاد را از مرحوم حاج شیخ عبدالکریم می گیرد.

آغاز فعالیت سیاسی و اجتماعی

۵- اولین زندان : در سالهای ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ هنگامی که ایشان گاهی به تهران می آمدند ، عده ای از جوانها که فکرشان باز شده بود از او به اصرار می خواهند که جلسات تفسیری برای آنان برقرار کند و ایشان جلسات تفسیری در آن سالهای خفقان رضاخانی مخفیانه در منزل داشتند .

تا اینکه در سال ۱۳۱۸ در چهارراه گلوبندک مأموری به زنی توهین می کند و می خواهد چادر از سر او بردارد ، و او به دفاع از آن زن بر می خیزد و موسی وار در شب فرعونیان با مأمور رضاخانی گلاویز می شود . او را به اتهام اهانت به مقامات عالیة مملکت بازداشت و محکوم می کنند (طی مدرکی که اداره آمار در اسفند ۱۳۱۸ سرشماری می کرد ، نشان می دهد که ایشان در آن موقع در زندان بوده اند).

بعد از آزادی نیز جلسات تفسیر ادامه پیدا می کند ، تا شهریور ۱۳۲۰.

۶- بعد از شهریور ۱۳۲۰ ، قانون اسلام : بعد از جریان شهریور ۱۳۲۰ ایشان دست به تشکیل قانون اسلام می زند ، محل این قانون در خیابان امیریه

آقای حاج میرزا خلیل کمره‌ای همکاری نزدیک داشت و چند جلد آن مانند نهج البلاغه و جنگ . نهج البلاغه و ... نیز منتشر شد ولی ادامه پیدا نکرد.

آقای کمره‌ای در مقدمه کتاب «نهج البلاغه یا دائرة المعارف علوی» بخش جنگ ، چاپ سال ۱۳۲۴، می گوید: «وازمعاذت فکری جناب علامه آقای سید محمود طالقانی کثر الله امثاله که جز تقوی و خدمت در سریره ندارند سیاسگزاریم . (جزاه الله عنی وعن اجداده المکرمین خیر الجزاء)».

در آن روز که سیاست جهانی جهانخواران و عمال دست نشانده داخلی آنان از ترویج و نفوذ افکار انقلابی و انسانی همچون تعالیم قرآن و اسلام جلوگیری می کرد ، ایشان قرآن را به میان جوانها می برد ، در جلسات تفسیر و درسهای قرآنی او جوانان پرشوری شرکت می کردند که یکی از آنها مرحوم نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام بود .

۸- مسافرت به آذربایجان: ایشان بعد از واقعه آذربایجان در سال ۱۳۲۵، از طرف اتحادیه مسلمین و جامعه روحانیت آن روز برای سرکشی به حوادث آذربایجان به آنجا سفر می کند و گزارش سفر را آن طور که باید و شاید می دهد که خوشایند برخی از روحانیون قرار نمی گیرد .

۹- نهضت ملی ایران: در دوره ملی شدن نفت و زمان حکومت ملی و قانونی دکتر مصدق بطور فعال در مبارزات نهضت آزادی بخش ملی ایران شرکت داشت و در انتخابات دوره هفدهم مجلس از طرف مردم شمال کاندیدای نمایندگی مجلس شد که مورد پشتیبانی و حمایت و تأیید قاطع مردم و مورد تأیید و پیشنهاد مرحوم آیت الله کاشانی قرار گرفت . ولی انتخابات آن ناحیه مانند بعضی از نواحی دیگر به علت تحریکات مخالفان نهضت انجام نگرفت و به دستور دولت ملی برای جلوگیری از اخلالگریها انتخابات آن جا تعطیل شد. ایشان در همان مواقع در مسجد هدایت ضمن تأیید دولت ملی همیشه

تا این که مأمورین ظنین می شوند ، ولی چند ساعت قبل از این که مأمورین به خانه بریزند ، نواب و دوستانش از منزل آقای طالقانی خارج می شوند و بعد از آن مأمورین می ریزند و آقای طالقانی را دستگیر می کنند که مدتی ایشان بازداشت بودند ولی چون برگه ای از او به دست نمی آورند بالاخره ایشان را آزاد می کنند ، حفاظت از نواب به وسیله اوسابقه داشت و آقای طالقانی در سال ۲۴ و ۲۵ نیز شهید نواب را در اطراف دهات طالقان مخفی می کنند ، همچنین طبق مدرکی که روزنامه جمهوری اسلامی به مناسبت سالگرد ایشان انتشار داد آقای طالقانی از جمله کسانی است که درجه اجتهاد نواب صفوی را تأیید می کند.

۱۱- تشکیل جبهه ملی : در تابستان سال ۱۳۳۹ که قرار بود انتخابات دوره بیستم مجلس انجام بگیرد ، ایشان به مخالفت برخاست و با عده ای دیگر که بعداً جبهه ملی دوم را تشکیل دادند در این زمینه همکاری داشت . مسجد هدایت در آن روزها شاهد مبارزات پرشوری بود که علیه استبداد و خفقان بعد از کودتای ۲۸ مرداد ایجاد شده بود . این جلسات توسط حکومت تعطیل می شود ، و بعد از مدت کوتاهی آن جلسات در منزل آقای احمد علی بابائی به مدت ده شب در دهه آخر ماه صفر ادامه پیدا می کند و ایشان و مرحوم مطهری به تحلیل مسائل اجتماعی و سیاسی و روشنگری و افشاگری حقایق می پردازند .

۱۲- اجرای نیمه شعبان : این مبارزه همچنان ادامه داشت و منجمله در زمستان همان سال که تظاهرات دانشجویی شروع شده بود ، مجلس جشنی در نیمه شعبان از طرف هیأت علمیه به مناسبت میلاد ولی عصر (عج) تشکیل می گردد . و قرار بود آیت الله طالقانی در این مجلس سخنرانی کنند . در مسجد از طرف ساواک بسته می شود ولی مردم در کنار مسجد و در میدان اراک جمع می شوند . و ایشان بدون توجه به اخطار مأمورین پلیس و ساواک جلو مسجد

۱۴- مؤتمر اسلامی : از جمله فعالیتهای ایشان شرکت در کنفرانسهای اسلامی است . از جمله در سال ۱۳۳۱ در مؤتمر شعوب المسلمین در کراچی ، در ۲۷ رجب ۱۳۷۹ (۱۳۳۸ هجری شمسی) در مؤتمر اسلامی قدس و در ۲۷ رجب ۱۳۸۱ (دی ۱۳۴۰ شمسی) نیز در مؤتمر اسلامی قدس شرکت نمودند و برای اولین بار به جهان اسلام آن روز این حقایق را اعلام می کنند که ملت ایران مخالف صهیونیسم است و حساب ملت از دولتهای دست نشانده جدا است : همچنین در کشورهای اسلامی آن روز مثل مصر و سوریه و ... این واقعیت را روشن ساخت که تشیع همان اسلام راستین است ، بطوری که بعداً برخی از علمای اسلامی در يك روز بعد از نماز جمعه در قاهره که با ایشان دیدار می کنند ، می گویند : ما فکر می کردیم که شیعه مخلوطی از اسلام ، مجوس و یهود می باشد.

۱۵- فعالیت های دیگر: ایشان علاوه بر آوردن قرآن در صحنه و راهنمای عمل قراردادن آن ، بر روی چند مسأله نیز تأکید داشت :

- عدم جدائی دین از سیاست .

- شناساندن استبداد و نظام شاهنشاهی به عنوان ریشه همه فسادها .

این امر از فعالیت های سیاسی سالیان متمادی و نیز از مقدمه و توضیحاتی که بر کتاب «تنبيه الامة و تنزیه الملة» مرحوم نائینی نوشته است به خوبی پیدا است .

- معرفی صهیونیسم به عنوان يك عامل استعمار که در منطقه عمل می کند و شناساندن حقوق از دست رفته ملت فلسطین و بیان ماهیت حکومت اسرائیل که حتی برای روشنفکران زمان ما چه در ایران و چه در خارج ایران شناخته نبود . ایشان با درك کامل از آن برای اولین بار ماهیت اسرائیل و صهیونیسم را چنانکه باید و شاید بیان می کنند و سالها بعد تازه روشنفکران و دیگران می فهمند که دار و دسته صهیونیستهای اسرائیل برای چه منظورهائی به صورت يك دولت و کشور درآمده است .

سخنرانی خود را در عصر تاسوعا و عاشورا با موافقت آیت الله طالقانی در مسجد هدایت تشکیل می دهد.

علاوه بر این ، آیت الله طالقانی به نوشتن و نشر اعلامیه ای خطاب به افسران ارتش و ترجمه و نشر خطبه معروف امام حسین که مفهومش تغییر رژیم بود دست می زند، چون باهشیاری و واقع بینی درمی یابد که پلیس در صدد طرح توطئه ای علیه او است ، شب دوازدهم از رفتن به مسجد خودداری می کند و بعد از چند روز مخفی شدن در منزل نزدیکان ، به لواسانات می رود.

بعد از ۱۵ خرداد ، اعلامیه ای تحت عنوان «دیکتاتور خون می ریزد» از طرف نهضت آزادی ایران منتشر می شود که دستگاه وابسته و ترسان از هر حرکتی ، آیت الله طالقانی را مسؤول نشر این اعلامیه می داند و با تمام قوا برای گرفتاری ایشان بسیج می شود و به طرف لواسانات لشکر کشی می کند. آیت الله طالقانی خود در زندان تعریف می کرد که صدای غرش خودروهایی ارتشی در کوهستان پیچید و من نگران آن شدم که این جنایتکاران برای پیدا کردن من نسبت به روستائیان بیگناه به هر جنایتی دست بزنند ، لذا بر فراز تپه ای رفتم و دست تکان دادم و صدایشان زدم ، همگی شگفت زده به طرف من آمدند و گفتند چند روز است دنبال شما می گردیم . به آنان گفتم من اینجا بودم ، شما بیخود اینطرف و آنطرف می گردید . به هر حال در ۲۲ خرداد همراه آنان به زندان قصر آمد و در زندان شماره ۲ قصر ، جدا از دیگر یاران زندانی شد . تا اینکه دستگاه پرونده ای سر اپادروغ و بی اساس ساخت و در ضمن محاکماتی طولانی و جنجالی با هشت نفر دیگر از همراهان در سال ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ در بیدادگاههای نظامی به ۱۰ سال زندان محکوم شد.

آیت الله طالقانی در بیدادگاه نظامی از بیان هر گونه سخن و دفاعی به دلیل این که دادگاه غیر قانونی و غیر شرعی است خودداری کرد ولی در آن دل شب که در حضور متهمان و مأمورین حکم محکومیت از طرف بیدادگاه قرائت شد ، ناگهان بالحنی آمرانه و محکم خطاب به بیدادگران که می خواستند

۱۹- بعد از زندان و قبل از تبعید : بعد از زندان نیز درس تفسیر و همچنین مبارزه آن مجاهد ادامه پیدامی کند . اما باردگر مجلس تفسیر ایشان از طرف دستگاه تعطیل می شود . آری استبداد نمی تواند وجود او را تحمل کند . از جمله فعالیت های چشمگیر او در بین سالهای ۱۳۴۶ تا سال ۱۳۵۰ عبارتست از :

الف- در عید فطر سال ۱۳۸۹ هجری قمری مطابق با آذرماه ۱۳۴۸ ، در خطبه نماز عید در ضمن يك سخنرانی پر شور نظر مردم را به شدت به مسأله فلسطین جلب کرد و از مردم خواست که فطریه های خود را برای كوك به مردم فلسطین بدهند . استقبال و شور مردم ، از زن و مرد ، در آن روز بی نظیر بود و بار دیگر بر جهانیان ثابت شد و برای مردم مبارز فلسطین یادآوری شد که حساب ملت مسلمان ایران از حساب شاه دست نشانده امریکا و همپیمان با اسرائیل و بهترین دوست صهیونیستها جدا است . (متن سخنرانی آن روز در این یادنامه در صفحه ۱۶۴ چاپ شده است) .

جمع آوری فطریه مردم برای مردم فلسطین در سال ۴۹ نیز از طرف ایشان در مسجد هدایت و از طرف مرحوم مطهری و دکتر شریعتی و سایر بانیمان حسینیه ارشاد در آنجا و در سایر مساجد و مراکز مذهبی انجام می گیرد . دستگاه حاکم وحشت زده از گسترش این اقدام روشنگرانه و سرایت بیشتر آن به زمینه های دیگر بود که در عید فطر سال ۱۳۵۰ خانه آیت الله طالقانی را به محاصره درمی آورد و مانع ورود او به مسجد می شود و يك ماه بعد او را به زابل تبعید می کنند که جریان امر در جای خود خواهد آمد .

ب- در سالهای سیاه زمینه سازی برای نفوذ و دخالت هر چه بیشتر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امریکا در ایران و باز کردن درهای ایران برای سرمایه گذاران امریکائی و اروپائی و ژاپنی ، و سالهای مقدمه چینی برای برگزاری جشنهای منحوس دوهزار و پانصد ساله ستمشاهی ، و سالهای نومیدی و

دوروز آزادش کردند.

ج- با اطلاع از درگذشت جمال عبدالناصر مبارز بزرگ علیه صهیونیسم و رهبر فقید مصر در ۶ مهر ۱۳۴۹ در آن شرایط خفقان آور تنها کسی بود که در مسجد هدایت مجلس یادبودی برای او بر پا داشت و دستگاه حکومتی که غافلگیر شده بود از برقراری مجلس دیگری که قرار بود چندروز بعد به دعوت ایشان و مرحوم مطهری انجام شود جلوگیری و در مسجد ارك (محل برقراری مجلس یادبود) را می بندند .

د- در این سالها مبارزه مسلحانه در حال شکل گرفتن بود و ایشان با سازمانهای مسلحانه مسلمان ارتباط و همکاری داشت و راهنماییهای لازم را چه از جنبه فکری و چه از جنبه عملی بدانان می کرد و در هر موقعیتی که آنان به موانعی برخورد می کردند در رفع آن موانع می کوشید . مجاهد شهید محمد حنیف نژاد و دیگر برادران مجاهدش (از بنیادگذاران سازمان مجاهدین خلق) همیشه این افتخار را داشتند که خود را شاگرد و دست پرورده طالقانی می دانستند و رهنمودهای لازم را در تمام زمینه ها از وی می گرفتند .

تبعید

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

نکته قابل توجه اینست که اولین اقدام مسلحانه ای که بعد از شهریور ۱۳۲۰ توسط مرحوم نواب صفوی و یاران انجام گرفت نیز از برکت و تحت تأثیر جلسات تفسیر قرآن آیت الله طالقانی است، زیرا مرحوم نواب صفوی از جمله شرکت کنندگان درس تفسیر آیت الله طالقانی بود. ولذا به جرأت می توان گفت تفسیر قرآن او شالوده مبارزه مسلحانه را ریخت و همین تعالیم ناب اسلامی و قرآنی بوده که همراه بادیگر عوامل به فرو ریختن بنیاد رژیم سلطنتی منجر شد. و نیز به گفته آقای هاشمی رفسنجانی «تأیید ایشان از مبارزات مسلحانه تأثیر بسیاری در جامعه مذهبی داشت.^۱»

۲۱- و آخرین زندان ... : رژیم امریکائی چنان از دست او ناراحت بود که نمی دانست چه تدبیری در برابر او اتخاذ کند و گفته بودند که ما می بایستی پانزده سال پیش او را سربه نیست می کردیم. استاد سید غلامرضا سعیدی نقل می کند که محمدرضای مقبور گفته بوده است پدرم را سید حسن مدرس بیچاره کرد و خودم از دست سید محمود طالقانی نمی دانم چکار کنم.

بالاخره به شیوه همیشگی خود دست زدند و در پائیز سال ۱۳۵۴ او را به زندان بردند. در زندان با انواع شکنجه های روحی مواجه است. دستگاه می خواهد او را به زانو در آورد، غافل از آنکه برای مردان خدا شکنجه و زندان برپادارنده است، نه خورد کننده. برای تسلیم و ساکت کردن او دخترش را به زندان می اندازند و پس از مدتی به حبس ابد محکوم می کنند. شکنجه شدگان را به نزدش می آورند، اعتراف کردگان، سست عنصران، منحرف شدگان، و سواسان

۱- آیت الله منتظری در این مورد چنین می گوید :

«آقای طالقانی مردمقاومی در مقابل طاغوتیها و ظالمین بود. تسلیم نمی شد، صفت بسیار برجسته ای است. ترس و وحشت از این که به شهادت برسند داشت، از شکنجه هیچ هراسی نداشت، مخصوصاً در این دوره که ما باهم بودیم حتی برای این که ایشان را خیلی ناراحت کنند دختر ایشان را با این که جرمی هم نداشت، اعظم خانم را، زندان ابد دادند به خیال این که بتوانند از آقای طالقانی امتیازی بگیرند و او را تحت فشار قرار دهند، معذک ایشان هیچ زیر بار نرفت و ناچار چون دیدند برایشان خیلی بد شد بین دوداد گاه هم فاصله زیاد دادند و آخر به ۵ سال محکوم کردند، از اول فکرمی کردند می توانند با این روش آقای طالقانی را تسلیم کنند ولی هرگز نتوانستند، بالاخره این روح مقاومت که سمبل «الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا» بود در ایشان وجود داشت. از صفات برجسته دیگر ایشان سروکار دائمی او با قرآن بود، او دائماً قرآن مطالعه می کرد، تفسیر مطالعه می کرد و تفسیر می نوشت، از جهات معنوی هم خیلی خوب بود، من بالاخره ۳ سال با ایشان زیر یک سقف زندگی کرده ایم در زندان. ایشان اهل راز و نیاز با خدا بود. بالاخره مردی بود مجاهد و مقاوم و عابد ... گرچه حضرت آیت الله امام خمینی در رأس همه مقاوم بود و رهبری مبارزه را داشت ولی در درجه دوم آیت الله طالقانی طاب الله ثراه در مبارزه ملت ایران نقش حساس و تعیین کننده ای داشت» (از مصاحبه آیت الله منتظری، نقل از سروش، شماره ۶۶، شنبه ۱۶ شهریور ۱۳۵۹ ص ۱۰۹).

غفلت و سستی قرون از تن به در کرده و عازم به سوی هدف ، از مبدأ الله در مسیر لا اله الا الله ، و در پشت سر سالک آگاه به راه روح الله . قصد داشتم در همان شب به دیدن آقای منتظری بروم ، زیرا از رادیو شنیدم که ایشان هم از زندان اوین آزاد شده اند ، اما موج جمعیت اختیار را از من سلب کرد . مرا با خود برد ، آرزوی چهل ساله ام برای به میدان آمدن مردم ، بیش از حد انتظارم ، تحقق می یافت ، به آقای منتظری تلفن کردم و از این که نتوانسته ام خدمتشان برسم عذر خواستم ، دیدم ایشان هم همان نظر و احساس مرا داشته اند .

در زندان که شنیدم مرا آزاد کرده اند ، پیش خودم گفتم یکی دو ماه در يك بیمارستان استراحت می کنم ، شاید بیماری های جسمیم کمتر شوند ، اما همینکه این مردم را با چنین جوش و خروش دیدم همه خستگیها و دردها و رنجها از تنم رخت بر بست ، خود را شاداب و بانشاط یافتم»

با چنین نظر و احساسی از زندان بیرون آمدم و به فعالیت ادامه داد ، هنوز به پایان خط نرسیده بود ، تازه نتایج و مبارزات و رنجهای چهل ساله اش را - که قبلا امید داشت از پروردگارش دریافت دارد - در همین دنیا و درد ریای پرتلاطم مردمی محقق می دید .

مصاحبه ها ، اعلامیه ها ، بیانیه ها ، سخنرانیها ، پیامها شروع شد . در آن روزها که رهبر مردم امام خمینی به پاریس هجرت کرده بود ، خود را موظف می دید که بال پدری خود را بر سر همه فرزندان این آب و خاک بگستراند .

۲۳- راهپیمائی تاسوعا و عاشورا : در همان هنگام که عروسک خیمه شب بازی امریکا هر روز بازی تازه ای آغاز می کرد و چنان گیج و منگ شده بود که نمی دانست به کدام ساز امریکا بر قصد ، و هر روز اندیشه تازه ای برای تحکیم و اثبات خود به خرج می داد ، او علی رغم حکومت نظامی و حکومت نظامیان در تاسوعای حسینی اعلام راهپیمائی کرد ، دستگاه فشار آورد که آن را پس بگیرد ولی او کسی نبود که به حرف دستگاه گوش فرا دهد . این اعلام

اسلامی نصب می کند و میلیونها مردم به جمعه اش می شتابند ، سوار جمعه ۷ بار
بیش پا در رکاب نگذاشت و ...

۲۵- سرانجام ... : بعد از پنجاه سال تلاش مدام برای احیای اسلام و
به صححنه آوردن قرآن و عمل به سنت. خوشحال از تحقق عینی آرمانش و نگران
نسبت به آینده مردم در استمرار و عمل به انقلاب اسلامی از جنبه های عمیق و
اصیل آن و امیدوار به رشد مردم برای حفظ و تداوم انقلاب با کارشورائی و
به دست گرفتن سرنوشت خویش ، در ساعت ۱/۴۵ دقیقه بامداد روز دوشنبه
۱۹ شهریور به پروردگارش پیوست .

هیچ سخنی در سوک او عمیق تر از کلمات سوزناک امام در باره او گفته
نشده است که گفت :

«بسم الله الرحمن الرحيم»

انا لله و انا اليه راجعون فمنهم من قضى نحبه و منهم

من ينتظر .

عمر طولانی این عیب را دارد که هر روز عزیزی را از
دست می دهد و به سوک شخصیتی می نشیند و در غم برادری فرو
می رود. مجاهد عظیم الشأن و برادر بسیار عزیز حضرت حجة الاسلام
والمسلمین آقای طالقانی از بین مارت و به ابدیت پیوست و به ملاء
اعلی با اجداد گرامیش محشور شد . برای آن بزرگوار سعادت
وراحت و برای ما و امت ما تأسف و تأثر و اندوه .
آقای طالقانی يك عمر در جهاد و روشنگری و ارشاد گذراند . او
شخصیتی بود که از حبسی به حبسی و از رنجی به رنج دیگر در رفت و آمد
بود و هیچگاه در جهاد بزرگ خود سستی و سردی نداشت . من

کشورهای اسلامی صدا کرده بود، از همه کشورهای اسلامی بیايند و ببينند اين شعار اسلامی
متروک است ، خیلی بد بود و بایستی احیاء می شد و امام بالاخره در خیلی شهرها امام جمعه
تعیین کردند ، خلاصه این خاطره ای بود که آیت الله طالقانی به ما گفتند که به امام بگوئیم
در تهران نماز جمعه برگزار شود» (نقل از مجله سروش، مصاحبه آیت الله منتظری ، شماره
۶۶ شنبه ۱۵ شهریور ۱۳۵۹ ، ص ۱۰۹).

نوشته آیت الله شیخ محمد حسین نائینی .

۶- ترجمه جلد اول امام علی بن ابی طالب ، تألیف عبدالفتاح عبدالمقصود .
 ۷ تا ۱۲- تفسیر پرتوی از قرآن در ۶ جلد : تفسیر سورة فاتحة الكتاب ، بقره ،
 سورة آل عمران و ۲۴ آیه از سورة نساء در چهار مجلد ، تفسیر جزء سی ام قرآن در
 دو مجلد .

۱۳ به بعد ، سخنرانیها و مقالات و نوشته های متعدد دیگری که برخی از
 آنها به نامهای مختلف چاپ شده است و بقیه نیز ان شاء الله چاپ خواهند شد .
 به امید استفاده از آثارش و پیروی از فکرش ...

پیام امام خمینی به مناسبت آیین سالگرد ولادت

مجاذسته مفکر کبیر قرآن و ابو ذر زمان حضرت آیت الله طالقانی

شماره ۵۹ ' ۲۶۷ ع بسم الله الرحمن الرحیم

ای کمال از صلت شخصی ارجمند و عزیز از رتبه کمال است ای سر از قدس مدرسه است که مقبول است با سبب سید
بشرف ابراهیم که سر سلسله فقه را از زمان ائمه اودین است با رفقا و کاتبان عظام که در راه
و تفرقه میزند از این رتبه مجاهد بزرگوار و عالم شایسته از عنوان جوان تا آخرین لحظات زندگی در مساجد
و مدارس و محافل و اجتماعات و در این رتبه و مقام و در این رتبه و مقام و در این رتبه و مقام و در این رتبه و مقام
خود در راه حرف و هند و اندام دارد و در این رتبه و مقام و در این رتبه و مقام و در این رتبه و مقام
شایسته و دایره است به تالیف همان راه را خواهیم رفت ملت عزیز باید در این دایره و مقام و در این رتبه و مقام
و در این رتبه و مقام و در این رتبه و مقام و در این رتبه و مقام و در این رتبه و مقام و در این رتبه و مقام
این مسلمانان با خاصه اند با اطلاق بقدرت به بیان حق تالیف و در این رتبه و مقام و در این رتبه و مقام
و با توفیق و در این رتبه و مقام و در این رتبه و مقام و در این رتبه و مقام و در این رتبه و مقام
و در این رتبه و مقام و در این رتبه و مقام و در این رتبه و مقام و در این رتبه و مقام و در این رتبه و مقام
نه نیست که در این رتبه و مقام و در این رتبه و مقام و در این رتبه و مقام و در این رتبه و مقام
برابر با محترم و صبر بر این رتبه و مقام و در این رتبه و مقام و در این رتبه و مقام و در این رتبه و مقام
نه نگذاران به سلام ملت و در این رتبه و مقام و در این رتبه و مقام و در این رتبه و مقام و در این رتبه و مقام



سخنان امام در سوک ابوذر زمان

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

- ۱- ما برادری را ازدست دادیم و ملت ما پدری را
- ۲- آقای طالقانی انحرافی به چپ و راست نداشت
و مستقیم بود
- ۳- مسلمین باید برضد ستمگران ید واحد باشند
- ۴- پاسخ به تسلیت حافظ اسد و یاسر عرفات

امام در سخنرانی مدرسه فیضیه :

ما برادری را از دست دادیم و ملت ما پدری و اسلام مجاهدی را

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انا لله و انا اليه راجعون

ما برادری را از دست دادیم و ملت ما پدری و اسلام مجاهدی را ،
همه در سوگ هستیم و متأثر از این مصیبت بزرگ. خداوند او را غریق رحمت
و شمارا بردبار و صبور بفرماید .

آقای طالقانی پس از سالها خدمت و رنج و نگرانی و مجاهدت از بین ما
رفت و با اجداد طاهرینش انشاءالله محشور شد. ما باید از وقایعی که رخ
میدهد عبرتهائی بگیریم و تعلیمهائی و تنبه به بعضی مسائل پیدا کنیم . چرا در
مرگ آقای طالقانی این انقلاب و این انفجار در مملکت ما و سایر ممالک
حاصل شد ، مگر که بود که این انفجار حاصل شد ، ما اوصاف و ابعاد او را
تجلیل میکنیم و بعد خود ملت را میزان قرار میدهیم ، ما در تحلیلات نباید میان
يك اطاق در بسته بنشینیم و فکر کنیم و قلم بدست بگیریم و بخیال خودمان تحلیل

میدادند . میگفتند ای نایب پیغمبر ما جای تو خالی ، مردم بعنوان نایب پیغمبر
 اورا میشناختند نایب پیغمبر در جهات معنوی در مقاومت و مخالفت بادستگاه
 ظلم . مقاومت در مقابل ستمکاران و در روحيات و معنویات انگیزه نیابت
 پیغمبر بود، شما که آن بیل و کلنگی که با آن قبر کنده بودند با آن چه میکردند
 عشق بازی میکردند بهمدیگر حمل میکردند و بیل و کلنگ را میبوسیدند چرا
 میبوسیدند بیل و کلنگ که بوسیدنی نیست برای اینکه آقای طالقانی يك مرد
 دموکراتی بود، بیل و کلنگ را میبوسیدند؟ نه بلکه به همان انگیزه ای که ضریح
 ائمه اطهار و بزرگان مارا میبوسند، نه برای روشنفکریش . حضرت معصومه دختر
 امام خودشان میدانند که آستانش را میبوسند آستانه يك قدری طلا و يك قدری
 آهن است . این آهن و طلا را چرا میبوسند این انگیزه علاقه مردم به مبادی دینی
 است ، چرا حجر الاسود را میبوسید و لمس می کنید و به او تبرك می جوئید ،
 چرا دوريك خانه سنگی و گلی هر سال میلیونها مردم میروند و طواف می کنند،
 چرا که انگیزه الهی است . هر چه که بدستگاه خدا مربوط باشد ، مردم اورا
 احترام می کنند، شما این پوستی که با آن جلد کلام الله را درست کردند میبوسید
 و بچشم می گذارید برای اینکه در جوف این ، احکام خداست ؛ ما احترام بر
 هر کسی بگذاریم برای خدا باید باشد . چرا این قدرت را می خواهید از دست
 بدهید، چرا اینقدر کم سلیقه و بدسلیقه هستید، چرا این جوانهایی که می خواهند
 خدمت به مملکت خودشان بکنند ، از يك همچی قدرتی استفاده نمی کنند ،
 نمی بینند این قدرت را ، نمی بینند که يك پیر مرد هفتاد و چند ساله ای که ضعف و
 پیری اورا گرفته است نقاهاست دارد، وقتی از دست مردم میرود يك همچنین انقلابی
 در ایران و سایر کشورها شده و مورد تحیر غرب و شرق میشود . این قدرت را چرا
 می خواهید از دست بدهید .

چرا میشکنید، چرا این قدرت که از اسلام است رویش يك عنوان

غربی می گذارید ؟

ای ملت ، ای روشنفکران ، ای متفکران ، از این قدرت استفاده کنید.

به روحانیت دارد شما در خانه ننشینید و برخلاف آن چیزی که بر ملت رفت بنویسید، و اگر بنویسید هم فایده‌ای ندارد، لکن چرا متصل نمی‌شوید به این ملت چرا آنی که هست نمی‌گوئید. هی آخوند مرتجع! آخوند مرتجع! همانی هست که دشمن اسلام به شما تزریق کرده است، همین قلمهائی که آخوند را مرتجع می‌خواند و مینویسد یا ادراک ندارد و مطالعه در حال آخوند نکرده است و یا غرض دارد و قلم او اجیر است، اجرت میگیرد و مینویسد. این کشور عراق را از دست انگلستان آخوند نجات داده است و از حلقوم انگلستان بیرون آورد. آقای سید محمد تقی شیرازی سلام الله علیه که عراق را از حلقوم انگلستان بیرون کشید آخوند مرتجع است یا تو؟ که آن نصفه سطر میرزای شیرازی رضوان الله علیه از حلقوم خارجیها بیرون کشید: الیوم استعمال دخانیات حرام است و مبارزه با امام زمان است؛ این يك كلمه ملت را وادار به مخالفت کرد. چرا این قدرت را میشکنید آخر آدم باشید این آخوند بود که در عراق بجهت جنگ رفت و اسیر شد. همین مرحوم آقای سید محمد تقی خوانساری رضوان الله علیه یکی از اشخاصی هست که در جبهه رفت و جنگ کرد و مدت‌ها هم اسیر بود این قدرت را نشکنید، صلاح ملت و کشور نیست. چون يك قدرتی در مقابل قدرتهای بزرگ منتشر را گره می‌کند و آنها را از صحنه بیرون می‌کند حالا اجر او را تحویلش بدهید و يك این چنین قدرتی را بشکنید؟ این دژ بزرگ اسلام و این دژ بزرگ روحانیت هر دو مورد نفرت اجانب است برای اینکه اجانب از اسلام بدی دیده‌اند، اسلام نمی‌گذارد که اینها مخازن ما را از بین ببرند و همه روحانیت را معارض خودشان می‌دانند و این را می‌خواهند بشکنند. رضاخان که آمد تمام نظرش این بود که این قدرت آخوند را بشکند، مأمور بود لکن مأمور معذور نبود تمام قوایش را صرف این کرد که این لباس را از تن اینها بیرون بیاورد. ما در مدرسه دارالشفای حجره‌ای داشتیم، در بحبوحه فشار به ملت و روحانیت رفقای ما در مواقعی که از کارهایشان فارغ میشدند می‌آمدند و مجتمع میشدند؛ يك روز يك کارآگاه آمد توی حجره نشست گفت بنابر این است که در تمام ایران شش نفر

اگر گروه گروه نشوند و باهم مجتمع باشند چهارتا آدمی که معوج و منحرف است، یا به اینها ملحق می شود، که انشاءالله ملحق بشود، و یا گورش را گم میکند و میرود. شما منتظر این نشوید که دولت یا ملت جلوگیری کند. بیائید خودتان با اجتماع خودتان بدون اینکه دعوائی راه بیاندازید، بدون اینکه درگیری در کار باشد با اجتماع و با وحدت کلمه جلوی این توطئه ها را بگیرید.

فردادانگاه باز می شود از این توطئه ها و توطئه گر ها که دشمن شما و ملت هستند جلوگیری کنید هم روحانی باید با دانشگاهی دوست و برادر باشد و هم دانشگاهی با روحانی تا این دو قدرت متفکر بتوانند مملکت خودشان را حفظ کنند. خداوند انشاءالله شما را هدایت کند و ما را خدمتگزار به ملت قرار دهد و مرحوم آقای طالقانی را مورد مرحمت خودش قرار دهد و همه ما را سعادت و سلامت و مملکت ما را استقلال و آزادی بدهد.

والسلام علیکم

نقل از کیهان ۲۴ شهریورماه ۱۳۵۸

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

صراط مستقیم اگر از این راه مستقیم رفتیم که نه شرقی است و نه غربی، نه یمن نه شمال، که مستقیم حرکت کنیم از اینجا تا بی نهایت سعادت مندیم و ملتی را سعادت مند کرده ایم و اگر چنانچه خدای نخواستہ انحراف به چپ و انحراف به راست، انحراف به یمن یا انحراف به یسار باشد، منحرف هستیم. ما اگر چنانچه در بین ملت مقامی داشته باشیم ملتی را منحرف می کنیم. مرحوم آقای طالقانی مستقیم بود، مستقیم فکر می کرد، مستقیم عمل می کرد، انحراف به چپ و راست نداشت؛ نه غرب زده بود نه شرق زده، اسلامی بود، دنبال تعلیمات اسلام بود و برای يك ملت مفید بود و رفتنش ضایعه است؛ لکن او به آنجائی که برایش تهیه شده است پیوست و باید فکراین باشیم که مستقیم باشیم. اگر مستقیم باشیم و ملت را دعوت به استقامت کنیم از این غرب زدگی که در طول تاریخ و خصوصاً در این پنجاه و چند سال مارا به آنطرف کشیدند و از طرفی به طرف شرق و مارا از خود بیخود کردند، جوانهای مارا از آنچه باید باشند تهی کردند، همه ما مکلفیم همه آقایان و همه خانمهای محترم مکلفند که مردم را به راه مستقیم به همان صراط الله، راه الله که راه مستقیم است دعوت کنیم و از انحرافات جلوگیری نماییم. نه منحرف به آنطرف باشیم که دیکتاتوری به تمام معناست و نه منحرف به غرب باشیم که ظلم و ستم به اسم حقوق بشر و از بین بردن همه حقوق بشر است.

مکتبهای که در دنیا هست مکتبهای غیر توحیدی و انحرافی است

مکتبهای که در دنیا هست مکتبهای غیر توحیدی و انحرافی است.

غیر از مکتبهای توحیدی، مکتبهای هستند انحرافی و سازندگان این مکتبها مقصدشان توطئه ای برای به دام انداختن جوانهای غافل بود. آنهایی که ادعا داشتند که ما خدمتگزار ملتها هستیم، با مردم برادریم، لفظ برادری و قارداشی، که شاید بعضی از شما یادتان باشد وقتی که سران کشورها بنشاند که بیایند به ایران برای اجتماعی که داشته باشند؛ وقتی که چرچیل آمد آنطور که نقل کرده اند آمد به فرودگاه و با يك تاکسی رفت به محل خودش، وقتی که رئیس جمهور امریکا آمد با يك ترتیب، لکن وقتی استالین آمد طیاره ای که او را حمل می کرد

پیغمبرند و کدام صحابه، می پرسید کدام يك از شما او هستید؛ اینطور می نشستند مثل سایرین حتی يك همچین پتوئی که اینجا هست آنجا نبوده است که زیرشان بیاندازند که يك امتیازی در کار باشد و آنکه حضرت امیر سلام الله علیه است و تاریخش راهمه می دانیم همان روزی که با حضرت امیر بیعت کردند، به او رأی دادند، همان روز وقتی از این قضیه فارغ شد بیل و کلنگش را برداشت رفت پی کار، يك همچو حکومتی که خودش کار می کرد این حکومت حکومتی است که اگر بگویند ماهمه برادر هستیم راست می گویند، یعنی يك برادری که از سایر برادران دیگرش در زندگی پائین تر بود که مبادا دخترهایش بواسطه عطوفتی که به او دارند روغن و یایک چیزی داخل غذایش بکنند که تغییر مزه بدهد این زندگی اوست؛ میفرمود من می ترسم که در آنطرف مملکت یمامه یا کجا کسی باشد که گرسنه باشد و نان نداشته باشد، ماهمه با هم هستیم با اینکه وضعش کمتر از دیگران است، يك پوستی داشتند که شب زیر خودش و عیالش حضرت زهرا می انداختند و رویش می خوابیدند، روز هم قدری علف رویش می ریختند که علوفه برای شترشان بود.

چه کسانی ادعای خدمت به خلق می کنند

و این زندگی این حکومت هائی که ادعا می کنند که برای خلق هستیم، برای چی هستیم. وضع خودشان را ببینید، وضع خلقشان را هم ببینید، آنهایی که می گویند ما برای حقوق بشر کار می کنیم و مجلس حقوق بشر درست کرده ایم و از این حرفها، ببینید اینها با بشر چه جور رفتار کرده اند؟ کجا حق بشر داده شده؟ یکی از بشرها ما بودیم، پنجاه و چند سال است که ما پادتان است همه حقوق ما را از ما بردند. همین هائی که ادعای طرفداری از حقوق بشر می کنند، همینها فوج فوج بشر را می کشند و فریاد می کشند فریاد بشر. وقتی در ایران نصیری یا هویدا را می کشند هیاهومی کنند که چرا کشتید؛ جز این است که می خواهند ما را اغفال کنند و نهضت ما را بدنام نمایند، اینها نمی دانند حقوق چیست تا حقوق بشر را، اینها برای بشروضع و حیثیتی قائل نیستند. اینها هر چه در نظرشان

امام در ملاقات با نمایندگان یاسر عرفات :

مسلمین باید بر ضد ستمگران ید واحد باشند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من از آقای ابوعمار تشکرمی کنم، گرچه این مصیبت برای ما ناگوار و سنگین بود لیکن باید در مقابل مصیبتها و مشکلات مقاوم باشیم و با مقاومت انشاءالله مشکلات را رفع کنیم، از خداوند می خواهم که به ما مقاومت عنایت کند و همینطور به برادران ما در فلسطین، در لبنان با همه مصیبت هائی که مواجه هستند امیدواریم با مقاومتی که برادران ما و ابوعمار دارند بر این مشکلات فائق بشوند و امور مسلمین انشاءالله اصلاح بشود.

امام خطاب به این هیأت گفتند سلام و تحیات مرا به ابوعمار برسانید و از قول من به ایشان بگوئید که مشکلات شما مشکلات ما است چنانچه مشکلات ما مشکلات شماست. مسلمین باید بر ضد همه ستمگران ید واحد باشند، امیدوارم که با وحدت کلمه که بین ما و شما بحمدالله حاصل هست و با وحدت کلمه بین سایر قشرهای مسلم و خصوصاً دولتهای اسلامی گرفتاریهای شما و گرفتاریهای سایر مسلمین رفع بشود و مسلمین همه میدانیم، دولتهای اسلامی هم همه می دانند که



سخنان امام در سوک ابوذر زمان

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

- ۱- ما برادری را ازدست دادیم و ملت ما پدری را
- ۲- آقای طالقانی انحرافی به چپ و راست نداشت
و مستقیم بود
- ۳- مسلمین باید برضد ستمگران ید و واحد باشند
- ۴- پاسخ به تسلیت حافظ اسد و یاسر عرفات

امام در سخنرانی مدرسه فیضیه :

ما برادری را از دست دادیم و ملت ما پدری و اسلام مجاهدی را

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انا لله و انا اليه راجعون

ما برادری را از دست دادیم و ملت ما پدری و اسلام مجاهدی را ،
همه در سوگ هستیم و متأثر از این مصیبت بزرگ. خداوند او را غریق رحمت
و شمارا بردبار و صبور بفرماید .

آقای طالقانی پس از سالها خدمت و رنج و نگرانی و مجاهدت از بین ما
رفت و با اجداد طاهرینش انشاء الله محشور شد. ما باید از وقایعی که رخ
میدهد عبرتهائی بگیریم و تعلیمهائی و تنبه به بعضی مسایل پیدا کنیم . چرا در
مرگ آقای طالقانی این انقلاب و این انفجار در مملکت ما و سایر ممالک
حاصل شد ، مگر که بود که این انفجار حاصل شد ، ما اوصاف و ابعاد او را
تجلیل میکنیم و بعد خود ملت را میزان قرار میدهیم ، ما در تحلیلات نباید میان
يك اطاق در بسته بنشینیم و فکر کنیم و قلم بدست بگیریم و بخیال خودمان تحلیل

میدادند . میگفتند ای نایب پیغمبر ما جای تو خالی ، مردم بعنوان نایب پیغمبر
 او را میشناختند نایب پیغمبر در جهات معنوی در مقاومت و مخالفت بادستگاه
 ظلم . مقاومت در مقابل ستمکاران و در روحیات و معنویات انگیزه نیابت
 پیغمبر بود ، شما که آن بیل و کلنگی که با آن قبر کنده بودند با آن چه میکردند
 عشق بازی میکردند بهمدیگر حمل میکردند و بیل و کلنگ را میبوسیدند چرا
 میبوسیدند بیل و کلنگ که بوسیدنی نیست برای اینکه آقای طالقانی يك مرد
 دموکراتی بود ، بیل و کلنگ را میبوسیدند؟ نه بلکه به همان انگیزه ای که ضریح
 ائمه اطهار و بزرگان مارا میبوسند ، نه برای روشنفکریش . حضرت معصومه دختر
 امام خودشان میدانند که آستانش را میبوسند آستانه يك قدری طلا و يك قدری
 آهن است . این آهن و طلا را چرا میبوسند این انگیزه علاقه مردم به مبادی دینی
 است ، چرا حجر الاسود را میبوسید و لمس می کنید و به او تبرك می جوئید ،
 چرا دوريك خانه سنگی و گلی هر سال میلیونها مردم میروند و طواف می کنند ،
 چرا که انگیزه الهی است . هر چه که بدستگاه خدا مربوط باشد ، مردم او را
 احترام می کنند ، شما این پوستی که با آن جلد کلام الله را درست کردند میبوسید
 و بچشم می گذارید برای اینکه در جوف این ، احکام خداست ؛ ما احترام بر
 هر کسی بگذاریم برای خدا باید باشد . چرا این قدرت را می خواهید از دست
 بدهید ، چرا اینقدر کم سلیقه و بدسلیقه هستید ، چرا این جوانهایی که می خواهند
 خدمت به مملکت خودشان بکنند ، از يك همچی قدرتی استفاده نمی کنند ،
 نمی بینند این قدرت را ، نمی بینند که يك پیرمرد هفتاد و چند ساله ای که ضعف و
 پیری او را گرفته است نفاقت دارد ، وقتی از دست مردم میرود يك همچنین انقلابی
 در ایران و سایر کشورها شده و مورد تحیر غرب و شرق میشود . این قدرت را چرا
 می خواهید از دست بدهید .

چرا میشکنید ، چرا این قدرت که از اسلام است رویش يك عنوان
 غربی می گذارید ؟

ای ملت ، ای روشنفکران ، ای متفکران ، از این قدرت استفاده کنید .

به روحانیت دارد شما در خانه ننشینید و برخلاف آن چیزی که بر ملت رفت بنویسید، و اگر بنویسید هم فایده‌ای ندارد، لکن چرا متصل نمی‌شوید به این ملت چرا آنی که هست نمی‌گوئید. هی آخوند مر تجع! آخوند مر تجع! همانی هست که دشمن اسلام به شما تزریق کرده است، همین قلمهائی که آخوند را مر تجع می‌خواند و مینویسد یا ادراک ندارد و مطالعه در حال آخوند نکرده است و یا غرض دارد و قلم او اجیر است، اجرت میگیرد و مینویسد. این کشور عراق را از دست انگلستان آخوند نجات داده است و از حلقوم انگلستان بیرون آورد. آقای سید محمد تقی شیرازی سلام الله علیه که عراق را از حلقوم انگلستان بیرون کشید آخوند مر تجع است یا تو؟ که آن نصفه سطر میرزای شیرازی رضوان الله علیه از حلقوم خارجیها بیرون کشید: الیوم استعمال دخانیات حرام است و مبارزه با امام زمان است؛ این يك كلمه ملت را وادار به مخالفت کرد. چرا این قدرت را میشکند آخر آدم باشید این آخوند بود که در عراق بجهت جنگ رفت و اسیر شد. همین مرحوم آقای سید محمد تقی خوانساری رضوان الله علیه یکی از اشخاصی هست که در جبهه رفت و جنگ کرد و مدتها هم اسیر بود این قدرت را نشکند، صلاح ملت و کشور نیست. چون يك قدرتی در مقابل قدرتهای بزرگ مشتش را گره می‌کند و آنها را از صحنه بیرون می‌کند حالا اجر او را تحویلش بدهید و يك این چنین قدرتی را بشکند؟ این دژ بزرگ اسلام و این دژ بزرگ روحانیت هر دو مورد نفرت اجانب است برای اینکه اجانب از اسلام بدی دیده‌اند، اسلام نمی‌گذارد که اینها مخازن ما را از بین ببرند و همه روحانیت را معارض خودشان می‌دانند و این را می‌خواهند بشکنند. رضاخان که آمد تمام نظرش این بود که این قدرت آخوند را بشکند، مأمور بود لکن مأمور معذور نبود تمام قوایش را صرف این کرد که این لباس را از تن اینها بیرون بیاورد. ما در مدرسه دارالشفای حجره‌ای داشتیم، در بحبوحه فشار به ملت و روحانیت رفقای ما در مواقعی که از کارهایشان فارغ میشدند می‌آمدند و مجتمع میشدند؛ يك روز يك کارآگاه آمد توی حجره نشست گفت بنابر این است که در تمام ایران شش نفر

اگر گروه گروه نشوند و باهم مجتمع باشند چهارتا آدمی که معوج و منحرف است، یا به اینها ملحق می شود، که انشاءالله ملحق بشود، و یا گورش را گم میکند و میرود. شما منتظر این نشوید که دولت یا ملت جلوگیری کند. بیایید خودتان با اجتماع خودتان بدون اینکه دعوائی راه بیاندازید، بدون اینکه درگیری در کار باشد با اجتماع و با وحدت کلمه جلوی این توطئه ها را بگیرید.

فردادانeshگاه باز می شود از این توطئه ها و توطئه گر ها که دشمن شما و ملت هستند جلوگیری کنید هم روحانی باید با دانشگاهی دوست و برادر باشد و هم دانشگاهی با روحانی تا این دو قدرت متفکر بتوانند مملکت خودشان را حفظ کنند. خداوند انشاءالله شما را هدایت کند و ما را خدمتگزار به ملت قرار دهد و مرحوم آقای طالقانی را مورد مرحمت خودش قرار دهد و همه ما را سعادت و سلامت و مملکت ما را استقلال و آزادی بدهد.

والسلام علیکم

نقل از کیهان ۲۴ شهریورماه ۱۳۵۸

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

صراط مستقیم اگر از این راه مستقیم رفتیم که نه شرقی است و نه غربی، نه یمن نه شمال، که مستقیم حرکت کنیم از اینجا تا بی نهایت سعادت مندیم و ملتی را سعادت مند کرده ایم و اگر چنانچه خدای نخواستہ انحراف به چپ و انحراف به راست، انحراف به یمن یا انحراف به یسار باشد، منحرف هستیم. ما اگر چنانچه در بین ملت مقامی داشته باشیم ملتی را منحرف می کنیم. مرحوم آقای طالقانی مستقیم بود، مستقیم فکر می کرد، مستقیم عمل می کرد، انحراف به چپ و راست نداشت؛ نه غرب زده بود نه شرق زده، اسلامی بود، دنبال تعلیمات اسلام بود و برای يك ملت مفید بود و رفتنش ضایعه است؛ لکن او به آنجائی که برایش تهیه شده است پیوست و باید فکر این باشیم که مستقیم باشیم. اگر مستقیم باشیم و ملت را دعوت به استقامت کنیم از این غرب زدگی که در طول تاریخ و خصوصاً در این پنجاه و چند سال ما را به آن طرف کشیدند و از طرفی به طرف شرق و ما را از خود بیخود کردند، جوانهای ما را از آنچه باید باشند تهی کردند، همه ما مکلفیم همه آقایان و همه خانمهای محترم مکلفند که مردم را به راه مستقیم به همان صراط الله، راه الله که راه مستقیم است دعوت کنیم و از انحرافات جلوگیری نماییم. نه منحرف به آن طرف باشیم که دیکتاتوری به تمام معناست و نه منحرف به غرب باشیم که ظلم و ستم به اسم حقوق بشر و از بین بردن همه حقوق بشر است.

مکتبهائی که در دنیا هست مکتبهای غیر توحیدی و انحرافی است
 مکتبهائی که در دنیا هست مکتب های غیر توحیدی و انحرافی است. غیر از مکتبهای توحیدی، مکتبهائی هستند انحرافی و سازندگان این مکتبهها مقصدشان توطئه ای برای به دام انداختن جوانهای غافل بود. آنهایی که ادعا داشتند که ما خدمتگزار ملت ها هستیم، با مردم برادریم، لفظ برادری و قارداشی، که شاید بعضی از شما یادتان باشد وقتی که سران کشورها بنیاد که بیایند به ایران برای اجتماعی که داشته باشند؛ وقتی که چرچیل آمد آنطور که نقل کرده اند آمد به فرودگاه و با يك تاکسی رفت به محل خودش، وقتی که رئیس جمهور امریکا آمد با يك ترتیب، لکن وقتی استالین آمد طیاره ای که او را حمل می کرد

پیغمبرند و کدام صحابه، می پرسید کدام يك از شما او هستید؛ اینطور می نشستند مثل سایرین حتی يك همچین پتوئی که اینجا هست آنجا نبوده است که زیرشان بیاندازند که يك امتیازی در کار باشد و آنکه حضرت امیر سلام الله علیه است و تاریخش راهمه می دانیم همان روزی که با حضرت امیر بیعت کردند، به او رأی دادند، همان روز وقتی از این قضیه فارغ شد بیل و کلنگش را برداشت رفت پی کار، يك همچو حکومتی که خودش کار می کرد این حکومت حکومتی است که اگر بگویند ماهمه برادر هستیم راست می گویند، یعنی يك برادری که از سایر برادران دیگرش در زندگی پائین تر بود که مبادا دخترهایش بواسطه عطوفتی که به او دارند روغن و یا يك چیزی داخل غذايش بکنند که تغییر مزه بدهد این زندگی اوست؛ میفرمود من می ترسم که در آنطرف مملکت یمامه یا کجا کسی باشد که گرسنه باشد و نان نداشته باشد، ماهمه با هم هستیم با اینکه وضعش کمتر از دیگران است، يك پوستی داشتند که شب زیر خودش و عیالش حضرت زهرا می انداختند و رویش می خوابیدند، روز هم قدری علف رویش می ریختند که علوفه برای شترشان بود.

چه کسانی ادعای خدمت به خلق می کنند

و این زندگی این حکومت هائی که ادعا می کنند که برای خلق هستیم، برای چی هستیم. وضع خودشان را ببینید، وضع خلقشان را هم ببینید، آنهایی که می گویند ما برای حقوق بشر کار می کنیم و مجلس حقوق بشر درست کرده ایم و از این حرفها، ببینید اینها با بشر چه جور رفتار کرده اند؟ کجا حق بشر داده شده؟ یکی از بشرها ما بودیم، پنجاه و چند سال است که مایادان است همه حقوق ما را از ما بردند. همین هائی که ادعای طرفداری از حقوق بشر می کنند، همین ها فوج فوج بشر را می کشند و فریاد می کشند فریاد بشر. وقتی در ایران نصیری یا هویدا را می کشند هیاهو می کنند که چرا کشتید؛ جز این است که می خواهند ما را اغفال کنند و نهضت ما را بدنام نمایند، اینها نمی دانند حقوق چیست تا حقوق بشر را، اینها برای بشرو وضع و حیثیتی قائل نیستند. اینها هر چه در نظرشان

امام در ملاقات با نمایندگان یاسر عرفات :

مسلمین باید بر ضد ستمگران ید واحد باشند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من از آقای ابوعمار تشکرمی کنم، گرچه این مصیبت برای ما ناگوار و سنگین بود لیکن باید در مقابل مصیبتها و مشکلات مقاوم باشیم و با مقاومت انشاءالله مشکلات را رفع کنیم، از خداوند می‌خواهم که به ما مقاومت عنایت کند و همینطور به برادران ما در فلسطین، در لبنان با همه مصیبت‌هایی که مواجه هستند امیدواریم با مقاومتی که برادران ما و ابوعمار دارند بر این مشکلات فائق بشوند و امور مسلمین انشاءالله اصلاح بشود.

امام خطاب به این هیأت گفتند سلام و تحیات مرا به ابوعمار برسانید و از قول من به ایشان بگوئید که مشکلات شما مشکلات ما است چنانچه مشکلات ما مشکلات شماست. مسلمین باید بر ضد همه ستمگران ید واحد باشند، امیدوارم که با وحدت کلمه که بین ما و شما بحمدالله حاصل هست و با وحدت کلمه بین سایر قشرهای مسلم و خصوصاً دولتهای اسلامی گرفتاریهای شما و گرفتاریهای سایر مسلمین رفع بشود و مسلمین همه میدانیم، دولتهای اسلامی هم همه می‌دانند که

پاسخ امام به تسلیت حافظ اسد و یاسر عرفات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت حافظ اسد ، رئیس جمهوری عربی سوریه . تلگرام تسلیت آن حضرت به مناسبت درگذشت اسف انگیز برادر مجاهد ، حجت الاسلام والمسلمین آقای سید محمود طالقانی طاب ثراه ، را دریافت داشتم . آنچه مسلم است نام آن فقید سعید ، به لحاظ خدمات ارزنده ای که به اسلام و مسلمین نموده اند و همچنین به خاطر مبارزات مداوم و مستمر آن مرحوم علیه جور و ستم و استبداد و استعمار شرق و غرب ، در تاریخ آزادیخواهان و طالبان حق و عدالت ، ثبت خواهد شد .

ضمن سپاس و آرزوی سعادت و سلامت برای آنحضرت ، رفاه و تعالی ملت برادر ، سوریه و نصرت و سعادت عموم مسلمانان جهان را تحت لوای اسلام عزیز ، از درگاه خداوند متعال مسئلت دارم .

روح الله الموسوی الخمینی

۲۴ شهریور ۵۸

مقالات و خاطرات

۱- توحید ، تضاد ، مالکیت و حکومت از دیدگاه
پدر طالقانی

استخراج محمد بسته‌نگار

۲- تحلیل مفهومی قرآن به کمک کارتهای منگنه‌شده
دکتر حسن ابراهیم حبیبی

۳- سیری در اندیشه و آثار آیه‌الله طالقانی
سید محمد مهدی جعفری

۴- دربارهٔ پرتوی از قرآن

بهاء‌الدین خرمشاهی

۵- خاطره‌ای از بافت

دکتر خلیلی

۶- خاطراتی از معلم کبیر قرآن آیه‌الله طالقانی
محمد مجتهد شبستری

توحید ، تضاد ، مالکیت و حکومت از دیدگاه پدر طالقانی

بسمه تعالی

« الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه ولا یخشون احداً الا الله
و کفی بالله حسیبا » (احزاب آیه ۳۹)

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

آنانکه رسالت‌های خدائی را تبلیغ می‌کنند و از خدا می‌ترسند و از
هیچکس جز خدا نمی‌ترسند و بسنده حساب‌رس و مراقبی است الله .

توحید :

چنانکه می‌دانیم ادیان توحیدی و بخصوص اسلام، اساس و مبنای
اصول اعتقادی‌شان ایمان به توحید می‌باشد و برای بشر اصلی فطری است، ولی اغلب
فراموش شده است و مبنای دعوت انبیاء و اختلاف آنان با سایر مصلحین و
دانشمندان و فلاسفه می‌باشد بطوریکه پدر اشاره می‌کند .

از همان وقتی که عقل فطری آدمی آماده دریافت حقیقت
توحید شد و از محکومیت کامل غرائز برتر گردید، خداوند پیغمبران را

برای این انقلاب عقلی و فکری می‌نمایاند.^۱

آنچه که در اینجا مطرح و حائز اهمیت می‌باشد اینست که در طول تاریخ، این ایمان به توحید و این دعوت بزرگ که منشأ انقلاب و تحولاتی در جهان گردید. تبدیل به يك اعتقاد درونی و فردی شده بود که فقط خدایکی است و دوتا نیست و نقش آن صرفاً در يك سری احکام و ظواهر خلاصه می‌شد. دانشمندان و فلاسفه در بحثهای فلسفی و کلامی خود توحید را به توحید ذاتی، توحید صفاتی، توحید افعالی و توحید در عبادت تقسیم نموده بودند و دیگر توجهی نداشتند که اعتقاد و ایمان به توحید چه آثاری در زندگی فردی و اجتماعی افراد می‌تواند داشته باشد. و در واقع خدای مورد نظر این نوع از دانشمندان و فلاسفه يك خدای ذهنی بود که اعتقاد به عدم اعتقاد به آن هیچگونه نقش و تأثیری در زندگی فردی و اجتماعی و سرنوشت مردم نداشت. ولی از زمانیکه نهضت بازگشت به اسلام راستین و منابع اصیل آن یعنی قرآن و نهج البلاغه و سنت واقعی آغاز شد حرکت و تحولی در میان مسلمانان و رستاخیزی در اندیشه آنان پدید آورد و در پرتو آن توانستند علیه نظام ظالمانه موجود قیام کنند و نیز بسیاری از مفاهیم اسلامی چون توحید، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، تقوی، تقیه، جهاد و... معنای اصلی خود را باز یافت.

یکی از پیشگامان و راهگشایان این حرکت و نهضت مرحوم آیه الله طالقانی است و از خصوصیات و ویژگیهای او این بود که به معرفی سیمای حقیقی اسلام پرداخت و قرآن را از گوشه قبرستانها و طاقچه اتاقها و بازوی پهلوانان و سفره عقد و... به صحنه زندگی آورد و بیش از چهل سال با انتشار روزنامه، کتاب، ایراد سخنرانی و ایجاد جلسات بحث و تفسیر، تأسیس انجمنها و فعالیتهای سیاسی به بیان این حقایق پرداخت و در این راه از هیچ

۱- نقل از مقدمه آیه الله طالقانی بر کتاب «محوالوهم و محوالمعلوم» مرحوم

سید اسدالله موسوی میر اسلامی معروف به خارقانی، صفحه الف.

سجده کنند و از او درخواست داشته باشند، و در جزاین حال از هر کس و هر قانونی خواهند پیروی نمایند و سر تسلیم در برابرش فرود آرند و گردن اطاعت به حکم او دهند، پس چرا زورمندان و مستبدان با پیمبران به ستیزه و جنگ برمی خاستند؟ و تا می توانستند با هر نیروئی می خواستند دعوت آنان را خاموش کنند؟

اگر چنین بود راه آشتی باز بود و مرزی برای مردم معین می کردند که در هنگام عبادت و دعا به خدا روی آرند، و در اطاعت و فرمانبری از آنها پیروی کنند! با معین نمودن این حد و مرز در سرزمین پهناور برمال و جان و افکار مردم بی مانع حکومت می نمودند و پیمبران در میان دیوار کنائس و مساجد به مؤمنین که به حسب اختیار و اراده گرویده اند نماز خواندن و نیکی نمودن یا یک نوع احکام و وظائف فردی را می آموختند!

با این قرارداد و مرز، نه نمرود ابراهیم را به آتش می افکند و نه فرعون با موسی به کشمکش برمی خاست و نه پادشاه رم برای کشتی عیسی اقدام می نمود، و نه مزون مسیحیان را با آتش می سوزاند، و نه کسری و قیصر با دعوت اسلام به جنگ برمی خاستند.^۱

فلاسفه می گویند که سقراط فلسفه را از آسمان به زمین آورد. در مورد آیه الله طالقانی باید بگوئیم که ایشان اندیشه توحید را از حاشیه به متن زندگی آوردند و تلاش فراوان برای عینیت بخشیدن آن در زندگی مردم به عمل آوردند و خلاصه سخنان ایشان حرکتزا و مسئولیت آفرین است. این جوش و خروش و فریادی که درباره توحید دارد و آن را تنها یک عقیده قلبی و درونی نمی داند چیست؟ باز بهتر است که سخنان او را در این زمینه نقل کنیم تا به فلسفه توحیدی ایشان بهتر آشنا شویم:

۱- نقل از مقدمه کتاب «تنبيه الامه وتنزيه المله» مرحوم نائینی، توسط آقای طالقانی.

گردد و استعدادهای خود را با هم و هماهنگی به کار اندازد و هر چه بیشتر پیش رود...^۱ این همان حقیقت اسلام است که آئین پیمبر خاتم به آن نامیده شده - یعنی تسلیم اراده و فکر و عمل و از میان برداشتن هر مقاومت و مانعی، قرآن می گوید: همه پیمبران به اسلام می خواندند تا مردم را از بندگی و اطاعت غیر خدا آزاد نمایند و به اطاعت خدا که حق و عدل و حکمت مطلق است در آورند، و زنجیرهای عبودیت و اوهام و تقالید باطل را از فکر و اراده مردم باز نمایند « و یضع عنهم امرهم والاغلال التي كانت علیهم...^۲

آری وقتی توحید از بحثهای فلسفی و کلامی به صحنه اجتماع بیاید، انسانها را به حرکت و تحول و او را از بند بندگی دیگران آزاد می سازد و این باب طبع منافع صاحبان زر و زور و تزویر^۳ نمی باشد. و لاجرم در مقابل این تعالیم جبهه گیری می نمایند و با تمام قوا با آن مقابله می کنند. در اینجا است که آقای طالقانی این خطر را با تمام وجود خویش احساس می نماید. در برداشت خود از تفسیر سورة «والناس» چنین می گوید:

این دو سوره که در پایان قرآن واقع شده، طریق مصونیت و پناهندگی از شرو را ارائه می دهد که رسالت اسلام و تعالیم احکام قرآن و عقاید و اجتماع مسلمانان را تهدید می نماید. شروری که از زیر پرده نفوس نومسلمانان و از ریشه های اوهام جاهلیت و دسائس دشمنان و حسودان سر بر می آورد « منقلب می شود » و میدان را برای وسوسه خناسهای جن و انس باز می گرداند. انسان که این شرور و آفات، بنیان ایمان و عقاید اجتماع مسلمانان را سست نمود تاراه نفوذ و وسوسه جادوگران و افسون دجالان در خلال عقاید و اخلاق

۱- نقل از بهر توی از قرآن، جلد اول، سورة بقره، صفحه ۸۶.

۲- « مقدمه بر کتاب «تنبيه الامه و تنزيه المله» مرحوم نائینی، صفحه ۸.

۳- همان زر و زور و تزویر است که بعدها شهید شریعتی روی آنها زیاد تکیه

بیشتر می گردد احتیاج گزایندن به يك مبدأ و توحید فکری بیشتر احساس می شود. بلکه در حساب ضروریات در می آید، اگر تا امروز این حقیقت به صورت رسوم و آداب محیطی و نژادی درآمده از این پس یگانه راه و چاره پیوند بشری و دستور صلح و سلامتی عمومی می باشد، قرآن در این آیات همه را می خواند تا هشیار به خلقت خود و جهانی که در آن بسر می برند شوند و جهان را با همه نعمتها و زیباییها از مبدأ و برای بهره گیری همه بدانند و چون همه در مهمانسرای اویند همه او را پرستند. امروز پیشرفت و تکامل فکری و وابستگی زندگی این هشیاری را به عموم داده.^۱

از نظر آقای طالقانی نقش قشر پیشتاز و روشنفکران در جهت ارشاد و روشنگری خلق پوشیده نیست و برای آنها مسئولیت سنگینی در جهت شناخت توحید و انتقال آن به توده مردم قائل است بدینجهت در تفسیر آیه «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالُوا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ، می گوید:

... خطاب طنین افکن و محرکی است به عموم اهل کتاب:

یهود و نصارا که آئینی مستند به وحی و نوشته دارند، یا هر درس خوانده و نویسنده که اندیشه و مکتبی دارد و عهده دار رهبری توده مردم است. اینها هستند که برهان و بیان روشنگر و محرك باید، در اندیشه و عقاید جامد و شرکزا شك آورند و از بستگی به بندهای بندگی آور رها شوند و آماده تعالی گردند تا مقلدین چشم و گوش بسته و دربند اوهام و ارباب اسیر شده را آزاد کنند و عقده ها و تضادهای روحیشان را بگشایند و هماهنگ به سوی کلمه و شعاری یکسان و تبعیض ناپذیر بگردانند که کلمه متفق و منشأ اتفاق کلمه است.^۲

۱- نقل از «پرتوی از قرآن»، جلد يك، سورة بقره، صفحه ۸۷.

۲- « « « « جلد پنج، سورة آل عمران، صفحه ۱۷۶.

کینه توزی و سرمایه سوزی «بغیا بینهم» آنگاه در برابر پیغمبر اسلام وداعی به توحید و آزادی و تسلیم، صف می آریند و محاجه می کنند.^۱

جا دارد که در اینجا بگوئیم:

ربنا انتنا سمعنا منادياً ينادي للإيمان أن آمنوا بربكم فآمنّا *

تضاد

هیچ چیزی ثابت و برجای نیست	جمله در تغییر و سیر سرمدیست
زندگانی آشتی ضدهاست	مرگ آن کاندرمیانشان جنگ خاست
جنگ اضداد است این عمر جهان	صلح اضداد است عمر جاودان
رنج و غم را حق پی آن آفرید	تا بدین ضد خوشدلی آید پدید
پس بضد نور دانستی تو نور	ضد ضد را می نماید در صدور
صد هزاران ضد ضد را می کشد	بازشان حکم تو بیرون می کشد

۱- نقل از «پرتوی از قرآن»، جلد پنجم، سورة آل عمران، ص ۵۷.

* - در اینجا بی مناسبت نمی بینم که قسمتی از گفته های شهید شریعتی در باب توحید را که در همین زمینه است نقل نمایم:

«توحید هم می خواهد با يك ضربه، تضاد طبقاتی بین دو قطب متضاد جامعه بشری و جنگ اهورا و اهریمن دروغینی را که راه انداخته اند بکوبد و توده ها را آزاد کند و هم با همان ضربه «تثلیث طبقاتی» را یعنی سه نیروی بهم بسته «مذهب و زر و زور» انحرافی را که همیشه توده ها قربانش بوده اند - با یکی کردن ربانیت والوهیت و ملکیت و مالکیت، فروریزد. و با اعلام توحید درهستی، نظام توحید را در زندگی، استقرار ببخشد. و زیر بنای جهانی و جهان بینی بدهد. بنابراین توحید، نقش هدایت توده ها، و آزاد کردن مردم و قربانیان انحراف مذهبی و استثمار اقتصادی، و استبداد سیاسی، و همچنین نقش میل به نهایت آرزوی مردم - که وحدت بخشیدن به تاریخ و بشریت باشد و یگانه کردن انسان، از طریق نفی، همه نیروهائی که بشریت را به استعباد و بردگی فکری و اقتصادی و اجتماعی می کشانده است و اداشته است... رسالت توحید، رسالت آزادی، برابری و وحدت بخشیدن به تضاد و تبعیض حاکم بر تاریخ و بر سر نوشت انسان است و رسالت نجات توده های اسیر، وراثت بخشیدن زمین به نفرین شدگان همیشگی زمین و عزت بخشیدن به مستضعفان زمان» (نقل از درسهای از اسلام شناسی صفحات ۲۸۹ و ۲۹۱).

اساس ساختمان انسان بر تضاد است، از خدا و شیطان، از روح و لجن ساخته شده است، اساس جهان - اساس تاریخ بر تضاد است - اساس جامعه بر تضاد است.^۱

آیه الله طالقانی که خود سیراب شده از سرچشمه وحی است و آیات قرآنی با وجودش آمیخته شده بود و گاهگاهی پرتوهائی از آن تابیدن می گرفت.. و این تابش درست در نقطه مقابل فلسفه و منطق صوری یونانی بود. اینست که وقتی به مجلدات «پرتوی از قرآن» مراجعه می کنیم، صحت این مطالب را به روشنی و وضوح درمی یابیم. از جمله این مسائل، مسأله تضاد و نقش آن در حرکت و تکامل، انسان و جهان می باشد:

اشعه نور که از منابع اصیل و سرشار قدرت می تابد و از هرسو بر تاریکی که پایه و منبعی ندارد چیره است، از یکسو افق تاریک شب را می شکافد و دامنه های آن را بر می چیند: والفجر... و از سوی دیگر، بر خیمه شب پرتو می افکند و تاریکی پایدار آن را، بی پایه و متلاشی می نماید: و لیال عشر... این مناظر و شواهدی که پیوسته در برابر چشم انسان نمایان است، رهنمای به این حقیقت است که شر و ظلم و طغیان، که صورتهای دیگری از تاریکی است، در برابر خیر و حق و عدل، ثبات و دوامی ندارد... در مقابل این حقیقت که با برهان های روشن، اثبات شد. نظر محدود و کوتاه اندیش بدبینان است که جهان و زندگی را از وجه شرور می نگرند، یا مانند ثنویه که شر را چون خیر، اصیل می پندارند، و عالم را به دو گروه متقابل تقسیم کرده اند: نور، حیات، نعمت، علم، امنیت و سلامت. در مقابل ظلمت، مرگ، مصیبت، جهل، جنگ، و دیگر نابسامانیها. با

همچون ایلاج نهار در لیل است که پرتو نافذ خورشیدش خفتگان دچار سکون و احلام را برمی انگیزد و از نهانخانه تاریکی بیرون می کشد تا تقدیر شب را که تاریکیهایش را از مغرب دامن گسترده پشت سر گذارند ، و به شرق روی آورند و تقدیر آینده را خود به دست گیرند و به مسئولیت های آن قیام کنند و دیگر وحشت زدگان شب را که هنوز در بستر و زوایای او هام (مقدرات احلام و هذیانهای پراکنده) خفته اند برانگیزند و به سوی نور و صحنه حیات کشانند و گرده مائی را که مسلح به سلاح فکر و بیش شده اند به میدان جنگ سایه ها و اندیشه های اهریمنی رهبری کنند . ایلاج نهار در سطح حواس خفتگان است و مشهود ، ایلاج حیات در اعماق مردگان است و مرموز . ایلاج علت فاعلی و اخراج نتیجه غائی آنست . تناوب و تضاد لیل و نهار و حیات و موت ، هماهنگ با تناوب و تضاد ایتاء ملک و عزت و نوع آنها در مدار وسیع اجتماع است : « قل اللهم مالك الملك... » که محصول همه چیز است « بیدك الخير » و بهره آور و روزی رسان ^۱.

از عبارت اخیر این جمله و دیگر گفتارها چنین استفاده می شود که ضمن قبول تضاد ، در پدیده های طبیعی ، تاریخی ، انسانی ، اصالت با توحید است نه تضاد ^۲:

- ۱- «پرتوی از قرآن» جلد پنجم، سوره آل عمران، صفحه ۷۴.
- ۲- در «نهج البلاغه» با مسأله جمع میان اضداد به عنوان یکی از مسائل توحید زیاد برمی خوریم . از آن جمله در خطبه ۱۸۴ : « بتشعیره الشاعر عرف ان لا مشعر له و بمضادته بین الاشیاء عرف ان لا ضد له و بمقارنه بین الاشیاء عرف ان لا قرین له ، ضاد النور بالظلمه والوضوح بالبهمة والجمود باللیل ، والحرور بالبرد ، مؤلف بین متعاداتها مقارن بین متبایناتها مقرب بین متباعداتها مفرق بین متدایناتها » (از اینکه خدا جهاز های حس و شعور را پدید آورده است می توان فهمید که او خود ، عضوها و جهازهای این چنین ندارد . به عبارت دیگر : اینکه برای شعور و ادراک مخلوقات محل و آلت قرار داده ، دلیل است که شعور و ادراک خود او به وسیله آلت و محل نیست . از تضادی

هستی تقارن و ترکیب «الشفع» و گرایش به انبساط و وحدت دارد، از نظر فلسفه عالی الهی و اصل عمومی ایجاد، حقیقت وجود بسیط و منبسط، یا اراده که صادر از مبدأ سازی در موجودات است، با تقارن به مراتب نزولی، تعیین و تشخیص می یابد، و از آن، ماهیات عقول و نفوس و عنصرها و صورتها و حیات برمی آید، و هریک از اینها جدا جدا «وتر - وتر» متمایز می گردد، و به سوی صورت و عقل مشخص انسانی پیش می رود...^۱ روش و تناسب و موارد استشهاد این سوگندها، ظاهر در قدرت و اصالت نور در حال برابری و پیوستگی با ظلمت است و مثل و رمزی است از تضاد و تقارن خیر و شر، که سرانجام خیر و حق، یگانه و پیروزمند خواهد بود. و چون ما خود در ضمن این تضادها، بلکه از عوامل آنها هستیم، جز با هدایت قرآن که برتر از زمان و مکان است و میان چنین رموز و امثالی، نمی توانیم حقیقتی را دریابیم...^۲

اصل شدن و صبر و رت

باتوجه و بررسی آیه «مَنْ ذَا الَّذِي يَقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرًا وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» ملاحظه می شود که اصل سکون و اصل هو هویت (این همانی) که یادگار منطق ثبوتی می باشد، کلیت آن مورد تردید قرار می گیرد:

القباض و الباسط - از صفات خدائی می باشد و در سراسر موجودات به صورتهای آشکار و نهان جریان دارد: قبض و بسط نور در توالی شب و روز و در آفاق مختلف و فصول سال و حرکت و سکون گیاهها و تحول صورت پدیده های زنده و نیروهای مثبت و منفی تا درون اجزاء ماده که پیوسته دو صفت قبض و بسط در حال تضاد

۱- «پرتوی از قرآن»، جلد چهارم، سورة الفجر، صفحه ۴۵.

۲- «پرتوی از قرآن»، جلد چهارم، سورة الفجر، صفحه ۴۵ و ۴۴.

ذوانتقام - بیان تلازم کفر به آیات و عذاب شدید است با نزول فرقان که کمال کتاب و آیات است - امتیاز و تقابل و تضاد رخ می نماید .
تقابل و تضادی در روحیه و قوای درونی که پیش از آن يك نواخت و در مسیر غرائز پست بود و احساس به درد همان در حد احساسات بدن و محرومیت های غریزی بود . که دوام و شدت ندارد ؛ پس از نزول فرقان و پرتوافکندن آیات در خلال قوای درونی تضاد و برخورد بین عقل تعالی طلب که می خواهد در مسیر آیات پیش رود و بالا آید و عواطف بیدار شده انسانی با غرائز و عوامل میراثی که در جهت مخالف می کشند ، رخ می نماید و این تضاد در بیرون از نفسیات به صفوف درمی آید ، آنها که عقل و وجدان فطری شان با هدایت آیات نیرومند می شود و از متن تضادهای رنج آور برتری می یابند و بر غرائز و عواطف مقابل حاکم می شوند می رهند و آنها که در میان به هم خوردن تعادل و تضادها می مانند و از آیات روی برمی گردانند ، رنج و عذاب دائم را برای خود می خرند ...^۱

... در فضای اجتماع ، نزول هدایت فرقان و آیات آن ، کسانی را می آگاهاند و تکان می دهد تا از پوسته محیط کفرزده سر برمی آورند و هماهنگ و هم صف می گردند و تعادل و ثبات طبقه ستمگر و کفر - کیش را برهم می زنند و مراکز اتکاء و پایه های آن را فرو می ریزد و دچار عذاب شدید می گردانند . عذاب شدیدی که از درون کافر به آیات را می خورد و پوك می کند و از بیرون او را می کاهد و به سقوط می برد ...^۲

در ادامه همین بحث ذیل آیه « فان حاجوك فقل اسلمت وجهی لله » می گوید :
همین که عقل فطری انگیزه های انسانی بیدار شد و وجه به

... اگر (به فرض) مبادی انسانی حاکم شد و عوامل و انگیزه های مادی را محکوم یا طرد نمود و در اثر آن تضاد و حرکت از میان رفت نتیجه آن نیز سکون سپس فنا است... طریق بقاء و تکامل مستمر اینست که در میان مبادی انسانی که منشأ از خود گذشتن است و انگیزه های شهوات (موجبات بخود پیوستن) که از لذات حسی و احتیاجات انگیزه یافته می شود تعادل و توازن ایجاد شود تا هریک بر دیگری چیره نگردد، و از تصادم این دو قطب متضاد بشری است که تکامل معنوی و مادی متوقف نمی شود و نیروهای فردی و اجتماعی پیش می رود.^۱

نقش انبیاء

در اینجا است که برای حل صحیح این تضادها در جهت تکامل مادی و معنوی بشری، استقرار نظم و مناسبات نوین ضرورت قیام انبیاء و رسولان خدا مورد تأکید قرار می گیرد:

در آغاز همین مرحله است که باید هدایت برتری پرتوافکند تا خردهای مستعد را برانگیزد و مقیاسها و موازینی برای دریافت حق و باطل و حسن و قبح و خیر و شر و نتایج نزدیک و دور اندیشه ها بنمایاند: فبعث الله النبیین مبشرين و منذرين...^۲ اگر نیروی هدایتی چون آیات قرآن باشد که خردها را نیرومند «ذی حجر» و روشن نماید، و نظام بزرگتر و محیط را بنمایاند، و در پی هر شب فجر صادق را که مبشر خیر و حیات است نشان دهد، و جلوی اندیشه ها را باز نماید، این گونه بدبینی ها و اندیشه ها، افراد و ملل را سرد و نا امید می گرداند، سپس یا به جای خود ساکن و بی حرکت و محکوم می ماند، یا به عقب برمی گردند و باور می کنند که دنیا با همه مصنوعات و جلال و تمدنش، در واقع صورت دیگری از زندگی جنگل و غارنشینی است، و ابزار

۱- «اسلام و مالکیت» صفحات ۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰ و ۱۲۱.

۲- «پرتوی از قرآن»، جلد دوم، سوره بقره، صفحه ۱۱۰.

این آیه (یعنی آیه مَنْ ذَا الَّذِي يقرض الله قرضاً حسناً فيضاعفه له) اضعافاً کثیره، والله يقبض ویسط و الیه ترجعون) باکلمات و تعبیرات پرمایه و رسا و دوفعل استمراری «يقبض ویسط» و نسبت آنها به فاعل «الله» و اکمال آن به «الیه ترجعون» برای اندیشمندان هیچگونه ابهامی باقی نمی‌گذارد: چون قبض و بسط مستمر، همان تغییر و تکامل و جابجا شدن را می‌رساند آن هم به صورت برتر و گشوده‌تر «بسط» و نیز متضمن علت فاعل و غائی و سپس مسیر نهائی است. پس در متن این دید مادی و فیزیکی حقیقت برتر «متافیزیکی» نهفته است که نمی‌توان آنها را از هم منفک دید و تحرك و تحول و تغییر و تکامل و نامحدودی و پیوستگی اشیاء ناشی از همان مبدأ فاعلی و به سوی همان پیش می‌رود تا به پیوستگی کامل و بساطت رسند...^۱ از دیدگاه وسیع و همه جانبه قرآن، سراسر جهان، نمودار و جلوه‌گاه و تمثیل نظم و قانون و اراده و حکمت «آیات» است. از ذرات ریزی که به صورت خاصی تکوین می‌یابند و تجزیه می‌شوند: «والذاریات ذرواً»، پس از آن سنگینی بار می‌شوند: «فالحاملات و قرأ» سپس به آسانی به حرکت و جریان درمی‌آیند: «فالجاریات یسراً» آن گاه امر و اراده فاعلی را تقسیم می‌کنند: «فالمقسمات امرأ» تا به مرحله حیات، تا انسان مترقی و مسئول که خود را با ایمان و عمل و برای زندگی برتری می‌سازد که به وی وعده داده شده و در مسیر حیات است: «و انما توعدون لصادق»، پاداش و ظهور انسان و عمل و واقعیتی است شدنی: «وان الدین لواقع». این نظام و رشته‌های پیوسته و جذب و انجذابها، نه پیوسته در زمین، در آسمانها هم جریان دارد: «والسماء ذات الحبک... آیات ۱ تا ۷ والذاریات» و دیگر آیاتی که

اصل مالکیت به اندازه‌ای نیرومند است که اصل توحید را زیر پا گذاشته است.^۱ مرحوم آیه الله طالقانی به این مسأله اساسی توجه شدید داشتند و از همان ابتدای فعالیتشان درباره آن مطالعات و بررسی‌های زیادی نموده بودند که ابتدا بصورت سخنرانی در انجمن اسلامی دانشجویان و سپس تکمیل شده آن سخنرانی در مجله «فروغ علم»^۲ منتشر گردید و بعداً بصورت کتاب مستقلی درآمد و این کتاب در سال ۱۳۴۳ در زندان قصر تکمیل و مطالب تازه‌ای بدان افزوده شد. و همچنین در سالهای اخیر می‌خواستند بار دیگر به تکمیل بخش نخستین آن که ناظر به نظرات دانشمندان در مباحث مربوط به مالکیت است پرداخته و به غنا و محتوای آن بیفزایند. اما افسوس!... گذشته از این در قسمتهای مختلف تفسیر «پرتوی از قرآن» به مسائل مربوط به مالکیت و اقتصاد و... اشاره‌هایی نموده‌اند و ما در اینجا فرصت بررسی همه نقطه نظرهای ایشان را نداریم. وقت و مجال دیگری می‌خواهد و فقط به ذکر مختصری از خطوط فکری ایشان قناعت می‌نمائیم.^۳

آقای طالقانی برخلاف بسیاری از اقتصاددانان که مسائل مربوط به مالکیت و بطور کلی اصول اقتصادی را که به طور انتزاعی و مجرد و بدون در نظر گرفتن سایر عوامل مورد بررسی قرار می‌دهند، اقتصاد را در رابطه با اجتماع و انسان و در پرتو ایمان مطرح می‌نمایند. زیرا در اسلام کلیه مسائل با یکدیگر توأم است و مسائل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و اخلاقی در ارتباط باهم و تأثیر متقابل می‌باشند:

اسلام، اجتماع و اقتصاد مجزا و غیر عملی ندارد... چون اسلام ناظر به واقعیات قوا و استعدادهای بشری است از این نظر همین انسان با ترکیب خاصی که دارد سازنده و پدید آورنده اجتماع و

۱- «گفتار ماه» سال دوم، مقاله‌های احمد آرام، صفحه ۳۰۹ به نقل از آقای راشد.

۲- نامه فروغ علم، شماره‌های ۷-۸-۱۰ و ۹، مهر-آبان-آذر - دی سال ۱۳۲۹.

۳- علاوه بر این، سخنرانی دیگری نیز در جلسه ماهانه دینی در تاریخ ۱۳۴۰/۸/۵

تحت عنوان «نظر اسلام درباره مالکیت» ایراد نموده‌اند.

انسان اتیان (هبه) ، امداد (نیروی ادامه زندگی) کرده^۱ ... والارض
 وضعها للانام (الرحمن، آیه ۱۰) - جعل لکم الارض فراشا - بقره، آیه ۲۱
 - سخر لکم ما فی الارض - حج، آیه ۶۳ - ثم جعلناکم خلائف فی الارض
 - یونس، آیه ۱۳ - ، هو الذی جعلکم خلائف فی الارض - فاطر، آیه ۳۹ -
 وانفقوا ممّا جعلکم مستخلفین فیہ - حدید، آیه ۷ - ... برطبق این
 اصل (مالکیت نسبی و محدود) که مستفاد از نصوص قرآن است،
 آدمی مالک مطلق و نام التصرف در زمین و منابع و فراورده های آن
 نیست تا هر قدر و هر طور که بخواهد در آن تصرف کند ؛ در واقع
 مال مال الله و انسان خلیفه الله است و بنده اوست ؛ به عبارت دیگر
 چون این خلافت برای همه است فرد و کیل و نایب جمع می باشد و
 تصرفاتش باید در حد خیر و مصلحت عموم باشد. با این نظر مالکیت
 محدود ، مقید ، عاریتی و تفویضی است.^۳

بنابر این مالکیت حقیقی و واقعی معادن ، زمین ، جنگلها ، مراتع و کلیه
 ثروتها فقط از آن پروردگار عالمیانست و از آنجا که خدا آفریننده انسان و
 برآورنده نیاز انسانی است ، همه اینها را برای زندگانی بشر ایجاد کرده و
 همه حق استفاده و بهره برداری از نعمتهای جهان را دارند بدون اینکه کسی ،
 کسی دیگر را مورد بهره کشی و استثمار قرار بدهد. همین برداشت را نیز در
 «پرتوی از قرآن» ذیل آیه « لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل » (سوره بقره؛ آیه
 ۱۸۸) می بینیم. آقای طالقانی در این مورد می نویسد :

از تعبیر و ترکیب فشرده این آیه دو اصل اقتصاد قرآنی
 استفاده می شود :

۱ - اصل مال «به وضع اولی» از آن همه و باید در بین باشد

۱- «اسلام و مالکیت»، صفحه ۱۴۵ .

۲- « » « » ۱۴۴ .

۳- « » « » ۱۴۶ و ۱۴۵ .

۱- زمین و منابع طبیعی ملك خاص هیچکس نیست^۱ (نه فرد و نه اجتماع) فقط سرپرست مسلمانان (امام، ولی امر) بر حسب مصلحت عموم بر زمین و منابع آن نظارت دارد. (اصل اباحه و عدم مالکیت خصوصی جز در موارد یا شرایط خاص...^۲ از نظر اسلام اراضی از جهت تصرفات سه قسم است: الف- اراضی که دراصل از آن همه مسلمانان است (انفال) که با اذن خاص یا عام امام (ولی معصوم یا عادل) به شرط احیاء، حق یا ملك خاص احیاء کننده می شود (انفال). ب- اراضی که مستقیماً مال امام و تحت تصرف اوست و مصرف اداره امور شخصی یا مصالح عمومی می شود (فیثی). ج- اراضی که در آن هیچ گونه مالکیت شخصی نیست، و تحت نظارت ولی در میان مسلمانان و ساکنین تقسیم می شود مانند اراضی مفتوحه^۳.

۲- منابع طبیعی (انفال و فیثی) نباید در تصرف و اختیار افراد و طبقه خاصی قرار گیرد.^۴

باید این اموال و دارائیهها صرف امور عامه گردد و در قرآن می خوانیم «یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْإِنْفَالِ قُلِ الْإِنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ (سوره انفال آیه ۱)». از تودر باره انفال سؤال می کنند، به آنان بگو که انفال متعلق به خدا و رسول اوست و بطور کلی:

منابع طبیعی و معادن تابع زمین است: آنچه در اراضی احیاء شده در دسترس می باشد هر فردی به اندازه احتیاج شخصی می تواند از آن بهره مند شود و در زمینهای احیاء شده، احیاء کننده احق است. معادنی که خود ظاهر یا نزدیک به ظهور آن روی زمین نیست که با عمل و کوشش استخراج می شود از آن استخراج کننده

۱- نظر فقها و احادیث و روایاتی که راجع به زمین و منابع زمین در کتاب ذکر

شده است.

نموده ، بطور کلی جمع و ذخیره زر و سیم را از هر طریق که باشد منع کرده با تهدید و تعمیم این آیه تأویل بردار نیست «یا ایها الذین آمنوا ، ان كثيراً من الاحبار والرهبان لیاکلون اموال الناس بالباطل و یصدون عن سبیل الله ، والذین یکتزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم . یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و ظهورهم - هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکتزون - آیه ۳۴ و ۳۵ سورة توبه .^۱

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر این آیه روایتی از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده که فرمودند: خداوند گنجینه (جمع و ذخیره) کردن زر و سیم را حرام کرده و به انفاق آن در راه خدا امر فرموده است . از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمود (زائد بر چهار هزار درهم گنج است ، خواه دارنده آن زکاتش را داده یا نداده باشد ، و کمتر از آن نفقه است ، عیاشی نقل کرده که از حضرت باقر ؛ از این آیه سؤال شد ، فرمود : مقصود (از گنجینه کردن) بیش از دو هزار درهم است .

اختلاف این دو حدیث و به قیاس گنجینه بر حسب اختلاف وضع زندگی و اقتصاد عمومی است ، در حقیقت آنچه برای مصرف زندگی باشد نفقه و آنچه بیش از زندگی و معاش ذخیره شود و منظور همان جمع و نگهداری باشد مشمول عنوان گنجینه و به حسب ظاهر و صریح آیه و روایات مفسر این آیه حرام است .^۲

۱- «اسلام و مالکیت» ، صفحه ۱۸۶ .

۲- «اسلام و مالکیت» ، صفحه ۱۸۶ و ۱۸۷ . علاوه بر این مرحوم طالقانی در ذیل تفسیر آیه « و یسئلونک ماذا ینفقون قل العفو » می گوید : بیشتر مفسرین کلمه العفو را در این آیه بمعنای مال زائد از زندگی دانسته اند ، عطف و پیوستگی این سؤال با سؤال از خمر و میسر و وضع زندگی مالی عرب جاهلیت و شهرنشینی مؤید همین معنا می باشد . «پرتوی از قرآن» ، جلد دوم ، سورة بقره ص ۱۲۶ .

حق فرد با حق اجتماع ، اختیار دارد که تصرف و مالکیت افراد را بیش از آنچه قانون تجویز کرده محدود نماید . حق اولویت امام و اولی الامر در عموم تصرفات بر حسب تشخیص مصلحت از حقوق مسلم است و نصوص خاصی مانند « کی لایکون دولة .. » و قاعده لا ضرر ، حق تصرفات مالی را بیشتر از دیگر حقوق حاکم ثابت می کنند...^۱ همچنین وقف نمودن اراضی و متعلقات آن از سنتی است که ملك از ملکیت اشخاص و حکومتها خارج می گردد و منافع آن بر حسب نظر واقف و مصلحت ، در امور عام المنفعه یا کمک به فقراء مصرف می شود.^۲

۶- سودها و اموالیکه از معاملات نامشروع (ربا ، قمار ، بخت آزمائی) یا از کالاهای مضر یا غیر مفید به دست آید موجب مالکیت نمی شود ...^۳ احکام و قوانین اسلام يك قسمت غیر مستقیم مربوط به تعدیل اقتصاد و تحکیم مبانی توزیع عادلانه ثروت و يك قسمت مستقیم ؛ به هر حال عموم احکام را ارتباطی با این موضوع است ... ابواب معاملات همه برای همین است ... از طرف دیگر معاملاتیکه عمل و کار روی آن نیامده و منشأ تولید نیست حرام کرده اند مانند ربا و قمار و بخت آزمائی و مانند اینها .^۴

۷- مهجورین و سفهاء در اموال خود حق تصرف ندارند.^۵

۸- تحریم و مصارف در راه بیهوده و زیانبخش به فرد و اجتماع که این تحریم خود مانع جلب ثروت نا محدود و نامشروع است.^۶
وبالاخره این جمله :

۱ و ۲- «اسلام و مالکیت» ، صفحات ۲۲۹ و ۱۶۸ و ۱۴۷.

۴- «نظر اسلام در باره مالکیت» ، نقل از گفتار ماه ، سال دوم ، صفحه ۶۴.

۵ و ۶- «اسلام و مالکیت» ، صفحه ۱۴۷.

باشد. نه استثمار، نه استعمار، نه استحمار، همه انسان باشند...^۱
 این اصل به وسیله احکامی که مبین روابط اولی اقتصاد اسلامی است
 پایه گذاری می شود. پس از این پایه ها و در مرتبه کمال ایمان و رشد
 فکری و پیوستگی اجتماعی به شعارهای برادری «انما المؤمنون اخوة»
 و تعاون بی حد و بی دریغ «تعاونوا علی البر والتقوی»^۱ و انفاق از
 هر چه در امکان است «و ممّا رزقناهم ینفقون» و بکار بردن همه
 امکانات و کوشیدن در راه خدا و خیر «وجاهدو باموالکم و انفسکم
 فی سبیل الله» باید عمل شود. این مراتب در آیات قرآن و احکام
 اسلامی و عمل مسلمانان مشهود است. تحول فکری و اجتماعی
 مسلمانان نخستین، در مکه و مدینه نمایاننده صور مختلف و متطور
 روابط مسلمانان می باشد...^۲

این اصول بایستی باتوجه به شرائط زمان و مکان و برپایه اجتهاد زنده عملی
 گردیده تا بتوان جامعه زنده و فعالی بر مبنای توحید و قسط اسلامی بوجود
 آورد:

اسلام در میدان اقتصاد مانند روابط معنوی و علاقه های
 اجتماعی دارای اصول ثابت و قوانین متطور است. اصول ثابت
 آن منشأ و مبدأ احکام متطور و پایه روابط عمومی است. احکام
 موضوعات و مسائل مستحدثه باید منطبق با اصول ثابت و مصلحت
 باشد و بر این اساس احکام اسلام هم ثابت است و هم متطور است
 و جامعه ای که با این اصول و احکام اداره شود نه متوقف می شود و
 نه سابق.^۳

آیت الله طالقانی نظر کسانی را که اسلام را طرفدار نظام سرمایه داری و
 اقتصاد اسلامی را بر پایه آزادی کاپیتالیستی بی حد و مدافع نظام طبقاتی می دانند

۱- از سخنرانی در مسجد هدایت، در تاریخ ۱۳۵۷/۱۰/۷ - ۲۲ محرم ۱۳۹۹.

۲ و ۳- «اسلام و مالکیت»، صفحات ۲۲۴ و ۲۵۷ و ۲۵۸.

- ۳ - الذين يأملون بالقسط : آن کسانی از مردم که به قسط امر می کنند (سورة آل عمران ، آیه ۲۱).
- ۴ - كونوا قوامين بالقسط : بکوشید که پیوسته بپا دارندگان قسط باشید (سورة نساء ، آیه ۱۳۵).
- ۵ - شهداء بالقسط : گواهان به قسط باشید (سورة مائده ، آیه ۸).
- ۶ - فاحكم بينهم بالقسط : در میان آنان به قسط حکومت کن (سورة مائده ، آیه ۴۲).
- ۷ - و اوفوا الكيل والميزان بالقسط : کیل و میزان را بقسط ایفاء نمائید (سورة انعام ، آیه ۱۵۲).
- ۸ - واقموا الوزن بالقسط : وزن را به قسط بپا دارید (سورة الرحمن ، آیه ۹).
- ۹ - ليقوم الناس بالقسط : تا پیمبران مردم را به قسط بپا دارند (سورة حدید ، آیه ۲۵).
- ۱۰ - قل امر ربی بالقسط : پروردگار مرا به قسط مأمور کرده (سورة اعراف ، آیه ۲۹).
- ۱۱ - وزنوا بالقسطاس المستقیم : با ترازوی عدل و مستقیم بسنجید (سورة بنی اسرائیل ، آیه ۳۷ و سورة شعراء ، آیه ۱۸۲) ^۱.
- بنا بر آنچه گفته شد اقتصاد اسلام مبتنی بر اصول حق و عدالت ، نه متکی بر گروه و طبقه خاصی . از نظر اسلام پیدایش امتیاز طبقات يك امر اصیل نفسانی و ضرورت لاعلاج اجتماعی نیست . پیدایش طبقات نتیجه انحراف افراد و اجتماع از اصول حق و عدل و ریشه گرفتن اندیشه تجاوز و استثمار و استعمار است . صورت اجتماع نمایاننده روابط افراد است و روابط افراد ظهور اندیشه در افکار و اخلاق اشخاص می باشد . اندیشه و روحیات افراد به هر صورتی تغییر

و مسائل مربوط به حکومت، سیاست، اقتصاد، اخلاق، امور اجتماعی، عبادات و ... در رابطه بایکدیگر مطرح می شود نه بطور انتزاعی مورد بررسی قرار نمی گیرد. بنابراین همچنان که گفتیم مالکیت مطلقه از آن خداوند است. حکومت و حاکمیت نیز از آن الله است. و این اراده خداوند است که در سراسر جهان حکومت دارد:

پس چنان که اراده خداوند (در صورت نیرو و قدرت حکیمانه) در سراسر جهان حکومت دارد. در اختیار و اراده و اجتماع انسانی هم که جزء ناچیزی از جهان است همان باید حاکم باشد و حکومت تنها برای خداوند است. ان الحکم الا لله. این اراده برای بشر به صورت قانون و نظامات در آمده ...^۱ در نظام اسلامی که من اسمش را حکومت نمی گذارم، چون حکومت معنای حاکمیت عده ای بر عده دیگر را دارد، اما در اسلام حاکمیت جز برای خدا که خالق همه مردم است، نمی باشد و همه مردم بنده خدا هستند و زمین و آنچه ذخائر که در زمین نهاده شده سفره گسترده ای است برای همه مردم که باید به اندازه احتیاج و نیاز کارشان از آن استفاده کنند، این اختصاص به یک گروهی ندارد. چون همیشه قرآن خطابش به «ناس» است و «ناس» یعنی همه مردم نه مسلم یا مؤمن به تنهایی ...^۲ هیچ بشری حق حاکمیت بر بشر دیگر ندارد فقط حاکمیت از خداست.^۳ همین مطلب در مقاله توحید از نظر اسلام چنین بیان شده است:

پس از آن توحید در فعل و اراده تکوینی است که جز او

۱ - از مقدمه بر «کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله»، توسط آقای طالقانی، صفحه ۹.

۲ - از مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران داخلی و خارجی کیهان، سه شنبه ۱۷ بهمن ۵۷، نقل از کتاب «از آزادی تا شهادت»، صفحه ۶۵.

۳ - از سخنرانی در مسجد هدايت، تاريخ ۱۳۵۷/۱۰/۷ مطابق با ۲۱ محرم

باین دید و نظر مسئولیت زمامداران اسلامی که در درجه اول پیامبران و ائمه اطهار و سپس علمای عادل و توده می باشند وظیفه و مسئولیتشان در حد اجراء و نظارت و تسلیم شدن به قوانین الهی می باشند :

در مرتبه سوم کسانی حاکم به حق و ولی مطلقند که اراده و فکر و قوای درونی آنان یکسره تسلیم این قوانین باشد که پیامبران و امامانند. الامام هو الحاکم بالکتاب الدائن بدین الحق، الحابس نفسه علی ذات الله - و به نام ولی و خلیفه و امام و امیر مؤمنان خوانده می شوند. نه مالک و پادشاه و خداوندگار و مالک الرقاب. بدینجهت ما شیعه معتقدیم که خلیفه و امام باید دارای عصمت معنوی باشد. در مرتبه چهارم کار اجتماع بدست علمای عادل^۱ و عدول مؤمنین است که هم عالم به اصول و فروع دینند و هم خود محکوم عدالتند و اینجا نوبت به انتخاب و تعیین مردم می رسد. بحسب اوصافی که بیان شده^۲. در اینجا هم مرحوم آیت الله نائینی و هم مرحوم آیت الله طالقانی در شرح بر کتاب، اشاره ای دقیق دارند که از آنجائی که حقیقت حکومت اسلامی «ولایت بر امور» و «امانت داری» است قدرت و زمامداران می بایستی در مرز مقررات اجرائی و احکام اسلامی محدود باشد. این محدودیت باید در حصار عصمت محصور بوده تا حکمران را از تجاوز و تعدی باز دارد و این صفت در پیغمبر و امام می باشد و در زمان حاضر که دستان از دامن عصمت کوتاه

۱ - ما شیعه معتقدیم که مجتهد جامع الشرائط از امام علیه السلام نیابت دارد، قدر مسلم این نیابت در امور حسبیه است (مانند ولایت بر صغار و مجانین و تصرف در اموال بی صاحب و اوقاف منجهول التولیه و صرف آن در موارد خود و از این قبیل) و چون نظم و حقوق عمومی از اکمل و اوضح موارد حسبیه است پس نیابت علماء در این موارد مسلم و وجوب اقامه این وظائف حتمی است (نقل از شرح بر تنبیه الامه، صفحه ۵۱ و اصل متن صفحه ۴۶).

۲ - از مقدمه بر «کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله» مرحوم نائینی، توسط آقای طالقانی، صفحه ۹.

اول - تعیین حدود و وظائف والی و طبقات دیگر که خروج از آن حدود و وظائف موجب انزال هریک از متصدیان باشد نظیر باب امانت در فقه که با اندک خیانت امین، خود به خود معزول است، و برای مشروعیت این حدود و وظائف عدم مخالفت با شرع کافی است.^۳

دوم - گماشتن هیأت نظاره و مسدّده (یکسر دال) یعنی انتخاب مردمی از عقلاء و صلحاء که به امور سیاسی و بین المللی آشنا باشند،

• ۲۱ « « « « « « - ۳

سلاطین و دیگر در برابر سران ادیان^۱.

مؤلف کتاب «تنبيه الامه وتنزيه المله» مرحوم آیت الله نائینی شرح کشفی در این موضوع می دهد و شواهدی از قرآن و سخنان ائمه اطهار برای اثبات این دو موضوع آورده است :

در کلام مجید الهی عزاسمه و فرمایشات صادره از معصومین صلوات الله علیهم در مواقع عدیده همین مقهوریت در تحت حکومت خودسرانه جاثرین را به عبودیت که نقطه مقابل این حریت است تعبیر و پیروان دین اسلام را به تخلص رقابشان از این ذلت هدایت فرموده اند. چنانچه در کیفیت استیلاء فرعون بر بنی اسرائیل با اینکه هرگز او را مانند قبطیان بالوهیت پرستش ننمودند ، از این جهت در مصر معتذب و محبوس و از رفتن بارض مقدسه ممنوع بودند ، مع هذا در سورة مبارکه شعراء از لسان حضرت کلیم علی نبینا وآله وعلیه السلام به فرعون می فرماید : تلك نعمة تمنّها علی ان عبّدت بنی اسرائیل (آیه ۲۲ سورة شعراء) و در آیه مبارکه دیگر از لسان قوم فرعون می فرماید (و قومهم مالنا عابدون ... ۲) (آیه ۵۰ سورة مؤمنون) از اخبار وارده در تفسیر آیه مبارکه : اتخذوا الحبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله و المسيح ابن مریم (آیه ۳۲ سورة توبه) که خدای خود قراردادن احبار و رهبانشان را به همین تمکین و طاعت از پساپان و پادریان تفسیر فرموده اند ، پس ظاهر است که چنانچه گردن نهادن به ارادات دل- بخواهانه سلاطین جور در سیاسات ملکیه و عبودیت آنانست ، ... و فی الحقیقه منشأ استعباد قسم اوّل تملك ابدان و منشأ دوّم تملك قلوبست^۳.

۱ - از شرح بر «تنبيه الامه وتنزيه المله» ، توسط آقای طالقانی ، صفحه ۴۱ .

۲ - متن کتاب «تنبيه الامه وتنزيه المله» ، صفحه ۱۸ و ۱۹ .

۳ - متن کتاب «تنبيه الامه وتنزيه المله» ، صفحه ۲۶ و ۲۷ .

در باره آزادی اندیشه و عدم تحمیل عقیده که جزو اصول اسلامی است در ذیل آیه « لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی » چنین می خوانیم :

هدفهای صریح آیات جهاد نیز از میان برداشتن اکراه بر عقاید مخالف و فتنه و ظلم ، و اقامه حق و عدل است ، نه اکراه بر پذیرش عقیده و مسئولیتهای فردی : « و قاتلوهم حتی لا تكون فتنه و یکون الدین لله » - تاریخ نیز گواه است که در آغاز دعوت اسلام در مکه ، اکراه بر دین از جانب مشرکین بود ، و در مدینه که دین و اجتماع مسلمانان پایه می گرفت ، پیوسته در معرض تعرض و فتنه مشرکین بودند. پس از آن ، فتوحات اسلامی تا آنجا که خالص انگیزه اسلامی داشت برای دفع فتنه و رفع اکراه حکام و طبقات ستمگر بود تا راه رشد و دریچه تنفس آزاد بر روی محرومین و محکومین باز شود . حد جهاد همین است ... هر مذهبی و هر مکتبی که بشر را در محدوده خودش نگهدارد و آزادی فکر و اندیشه را از او بگیرد و محدودش کند ، این مکتب ضد بشر است . آن مکتبی ، مکتب انسانیت و بشریت است که به همه در فکر کردن خارج از محدوده مذهب و مکتب ، آزادی بدهد . این لیقوم الناس بالقسط ؛ این هدف انبیاء است .^۲

اما راجع به مساوات

مرحوم نائینی مساواتی را که اساس شریعت مقدس اسلام است چنین تعریف می کند :

اما مساوات تمام افراد ملت باشخص والی در جمیع حقوق واحکام ، و شدت اهتمام حضرت ختمی مرتبت صلواته علیه وآله را در استحکام این اساس سعادت است ، از سیره مقدسه حضرتش

۱ - « پرتوی از قرآن » ، جلد دوم ، سورة بقره ، صفحه ۲۰۵ و ۲۰۶ .

۲ - از سخنرانی در مسجد هدایت در تاریخ ۵۷/۱۰/۷ - ۲۱ محرم ۱۳۹۹ .

که علی را از پای در آورده بود ! همی سفارش می فرمود : که بیش از يك ضربت بر او نزنید و مسئله اش ننمایند و متعرض همفکران مسلکی و حزبی او نشوید و خون مردم را به اتهام و سوءظن نریزید. این اساس مساواتیست که بشر زجر دیده و ستمکشیده تشنه آن است.^۱

نتیجه دیگری که از این دواصل گرفته می شود ، آن است که :

مردم از حاکمی که مخالف اصول حق و عدالت رفتار کنند و سیاست زور و خشونت در پیش گیرد نباید اطاعت کنند ، اطاعت از فرمانروایان جبار و دستگاه ستمگر - همچنان که پیشوایان اسلام و از آن جمله امام صادق گفته اند - شرك است و مراد از شرك به ذات احدیت ... همین مقهوریت بیعت و طاعت طواغیت امت است و امام حسین فرمود: لیس فی عنقی بیعة طاغیة زمانی.^۲

با توضیحاتی که داده شده ماهیت حکومت و وظیفه مردم در انتخاب زمامداران و نظارتشان در امر حکومت مشخص می شود. زیرا حاکم از نظر اسلام «امانتدار» و «امین نوع» می باشند، نه پادشاه ، ملك - خداوندگار و از این جهت شخص زمامدار و کلیه مسئولین امور با کلیه افراد از لحاظ امتیازات و حقوق و تکالیف یکسان و مساوی می باشند و هیچ گونه فرق بین آنان وجود ندارد. و این مساوات در تمام مسائل است چه مساوات سیاسی و چه مساوات اقتصادی و چه ... چون مردم خلیفه و جانشین خدا در زمین اند ، و هیچکس نمی تواند حاکمیت و حق تعیین سرنوشت آنها را نقض نماید:

آحاد ملت باشخص سلطان در مالیه و غیرها از قوای نوعیه شريك و نسبت همه به آنها متساوی و یکسان و متصدیان امور همگی امین نوعند نه مالك و مخدوم و مانند سایر اعضا و اجزاء در قیام به

۱- از شرح بر «تنبيه الامه و تنزيه المله»، توسط آقای طالقانی، صفحات ۷۲ و ۷۳.

۲- حکومت اسلامی از دیدگاه آیت الله نائینی ، نوشته ابوذر ورداسبی ،

که در خیابانها ریختند چون اینها بودند که حرکت ایجاد کردند ، اینها بودند که پیش بردند ، اینها باید به حساب بیایند .^۱

اصل شوری

لازمه به حساب آوردن توده ها و مشارکت آنها در امر حکومت رعایت اصل شوری^۱ این اصل مهم اسلامی و قرآنی است و در عملکرد و سنت پیامبر اسلام و سائر ائمه به چشم می خورد و حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه و در خطبه های متعدد به اصل شوری^۱ و مشورت اشاره کرده و عملکرد به شیوه های مستبدانه را نکوهش و سرزنش نموده است تاجائی که در خطبه^۲ ۲۰۷ در مورد خود می گوید: فلا تکفوا عن مقالة بحق او مشورة بعدل ، پس از حق گوئی یا مشورت به عدل خودداری ننمائید .^۲

وجوب مشورت در امور و حوادث به حسب نصوص آیات و سیره پیغمبر اکرم از امور مسلمه است ، دلالت آیه و شاورهم فی الامر ، که پیغمبر مقدس و معصوم را بدان خطاب و مکلف نموده . پس واضح است ، ضمیر جمع (هم) در مرحله اولی همه مسلمانان است ، ولی به حسب قرینه امکان و تناسب حکم با صاحبان رأی راجع به عقلاء و ارباب نظر است - و - الامر - مقصود تمام کارهای اجتماعی و سیاسی است ، و چون قوانین از جانب خدا می باشد از این حکم خارج می باشد و آیه : امرهم شوری بینهم - که جمله خبریه است دلالت دارد بر اینکه وضع امور نوعیه در میان جامعه ایمانی چنین است و روش پیغمبر اکرم و امیر المؤمنین علی علیه السلام بر این بوده و اهمیت دادن شوری^۱ و دستور دادن به آن یا از جهت امکان اشتباه - حاشاهم - و یا برای تطهیر اجتماع و حکومت مسلمانان از تشبه به

۱ - «قرآن در صحنه» ، شماره ۷ در ذیل تفسیر سورة النازعات .

۲ - «نهج البلاغه فیض الاسلام» ، خطبه^۲ ۲۰۷ ، صفحه ۶۸۸ .

در کارشان يك شورائی داشته باشند.

شما ملاحظه می کنید در قرآن درباره زندگی خانوادگی یعنی شیر دادن بچه که هیچ به چشم هم نمی آید از نظر مردم مسأله مهمی هم نیست ، می گوید با مشورت باید باشد . توجه می کنید در آیه ای که در سورة بقره است ، که از این جمله شروع می شود: «الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین» مادرها بر حسب وضع طبیعی دوسال بچه شان را شیر بدهند . این دستور را می دهد ، بعد در ضمن می فرماید اگر خواستند از شیر بگیرند « فان ارادا فصلا عن تراض منهما و تشاور فلا جناح علیهما » اگر بخواهند بچه را از شیر بگیرند باید پدر و مادر راضی بشوند و مشورت کنند ، صلاح بچه هست ، صلاح مادر هست ؟ یا از پزشک مخصوصشان استفاده کنند . وقتی قرآن در امر خانوادگی و شیر دادن بچه می گوید باید همراه با مشورت باشد ، چه رسد به اداره يك دهکده ، چه رسد به اداره يك روستا ، چه رسد به اداره يك شهری یا يك کشوری همه باید واحدهای شورائی باشد ، آیا خود پیغمبر اکرم احتیاج به شوری^۱ داشت ؟ ما از جهت وحی و همه دنیا از جهت قدرت تعقل و برتری فکر رسول خدا ، همگی معترفیم که رأیش صائب بود و دارای صائب ترین رأی ها بود . معذالك به خود پیغمبر خطاب می کند « و شاورهم فی الامر » يك عرب بیابانی را نادیده نگیرد ، بگذار او احساس شخصیت بکند که در کار سر نوشت خودش دخالت دارد . هر فردی يك دیدی برای خودش دارد که در شوری^۱ دیدش را به تو منتقل می کند پنج نفر یعنی پنج عقل . پنج نور که با هم جمع بشود مسلماً شعاع و پرتوش از يك نور بیشتر است .^۱

۱- از متن مصاحبه تلویزیونی با آیت الله طالقانی در سال ۵۸ راجع به تشکیل شوراهای

ما پایه پیدا می‌کند ، پایه می‌گیرد ^۱.
در آخرین سخنرانی و آخرین سخنان خود در بهشت زهرا نیز تکیه‌اش روی
مسألهٔ شوراهاست :

صدها بار من گفتم که مسأله شورا از اساسی ترین مسألهٔ
اسلامی است حتی به پیغمبرش با آن عظمت می‌گوید ، با این مردم
مشورت کن ، به اینها شخصیت بده ، بدانند که مسئولیت دارند ،
متکی به شخص رهبر نباشند ... این يك اصل اسلامی است یعنی همهٔ
مردم از خانه و زندگی و واحدها باید باهم مشورت کنند در کارشان ؛
علی علیه السلام می‌فرمود : من استبد برأیه هلك ، هر که استبداد کند در کارهای
خودش هلاک می‌شود . من شاور الرجال شارکهم فی عقولهم ، وقتی
من يك دید دارم بايك نفر از شما با دو نفر ، با ده نفر وقتی مشورت
می‌کنم ، ده دید پیدا می‌کنم ، ده عقل به عقل خودم ضمیمه می‌کنم ...
بگذارید این مردم مسئولیت پیدا کنند ^۲.

در کتاب «تنبيه الامه و تنزيه المله» تنها به بیان چگونگی حکومت اسلامی و
اساسی آن اکتفا نشده ، بلکه ماهیت حکومت استبدادی و راه مبارزه با آن
و کندن ریشهٔ استبداد و علاج قوای آن نیز بیان شده است :

و قوه نگهدار و اثر پایدار استبداد ، هفت چیز است :

۱- خیل ملت به وظائف و حقوق عمومی ^۳، ۲- از قوای پاسدار استبداد ،
شعبهٔ استبداد دینی است ، کار این شعبه این است که مطالب و سخنانی
از دین یاد گرفته و ظاهر خود را آن طور که جالب عوام ساده باشند

۱- نقل از کتاب «هجرت و انقلاب» ، مقالهٔ شورا و حاکمیت مردم ، صفحهٔ ۱۴ ،
سخنرانی در مدرسهٔ فیضیه قم ، ۳۱ فروردین ۱۳۵۸ .

۲- نقل از کتاب «شهادت و شورا» ، سخنرانی نماز جمعه در بهشت زهرا ، خطبهٔ
دوم ، صفحهٔ ۶۵ و ۶۶ .

۳- از شرح «برتنبيه الامه و تنزيه المله» ، توسط آقای طالقانی ، صفحهٔ ۱۱۹

عقلشان زائل نموده^۱ و ریشه علمی مکتب اسلام را به آنان آموخت ... این گونه علم در دل شجاعت و در زبان صراحت و در چشم بصیرت و در اعضاء و عمل مقاومت ایجاد می کند ، خناسی استبداد از شعاع این علم می گریزد ، دست و پای استبداد و پایه تختش ، از این علم می لرزد ، هراس و جنگ استبداد با همین است.^۲

۲- علاج استبداد دینی است که مشکل و در سرحد ممتنع است ، چون مربوط به ملکه تقوی و عدالت و حق پرستی است و تشخیص و تحدید و پی بردن به حقیقت آن از زیر هر پرده ظواهر فریبنده و جالب عوام ، برای توده مردم به آسانی مقدور نیست ... پس باید مردم را به اصول دعوت اسلام و تعالیم قرآن و اسرار توحید و سیره رسول اکرم (ص) و جهادهای گوناگون ائمه دین بیشتر آشنا نمود.^۳

۳- چاره کنندن ریشه ناپاک شاه پرستی است ، تا آن گاه که این ریشه در اجتماع باقی است رشد علمی و اخلاقی ممکن نیست.^۴

۴- علاج بیماری اختلاف است که محیط رشد استبداد از آثار آن است ، چاره آن تنها به وسیله زنده نمودن شعائر اجتماعی اسلامست از جمعه و جماعت و تشیع جناز و عیادت مرضی و کمک به یکدیگر و از بین بردن گوشه گیری و انزوا ، به نام دین.^۵

پس هر مسلک و طرح و مرام اجتماعی که خود سران را محدود نماید و جلو اراده آنان را بگیرد قدمی به هدف پیمبران و اسلام نزدیکتر است ولی مقصود و نظر نهائی اسلام نیست . مشروطیت و دموکراسی و سوسیالیزم همه اینها به معنای درست و حقیقی خود گامهای پی در پی

« و سلامٌ علیہ یومَ وُلِدَ وَ یومَ یَمُوتُ وَ یومَ یُبْعَثُ حِیاً »
 و سلام و رحمت ما بر [پدر] روزی که به دنیا آمد و روزی که وفات
 یافت و روزی که زنده برانگیخته شود .

محمد بسته نگار



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

است . مفاهیم قرآنی بر روی کارتهای منگنه شده منتقل گردیده اند و هر يك از سوراخهای منگنه شده بر روی کارت نماینده یکی از مفاهیم ، در سوره و آیه معین است . با نهادن این کارتها بر روی هم معلوم میشود که دو یا چند مفهوم مورد نظر چگونه و در چه مواردی با هم ارتباط دارند .

نوشته ای که از نظر خوانندگان می گذرد رؤس مسائل مربوط به این تکنیک را به اختصار بیان می کند . البته این نگرانی هست که اختصار مذکور ، موجب اجمال و ابهام مطلب شده باشد . اما مسلماً قسمتی از این ابهام نیز ناشی از اینست که کارتها همراه نوشته نیست حال آنکه اگر بخواهیم بهره وری به حد مطلوب برسد این نوشته باید با کارتها و « کد » مربوط همراهی کند . بهر حال این نوشته میتواند خطوط کلی تکنیک مورد بحث را روشن سازد . این تکنیک را میتوان با استفاده از ماشین های حسابگر به کمال نزدیک تر ساخت . امید است که راقم این سطور در آینده بتواند با کمک ماشین های حسابگر نتیجه این تحقیق را توسعه دهد و عرضه نماید .

*

با این تحقیق سالهاست که آشنائی و سروکار داشته ام . سال گذشته در همین ماه بنا داشتیم که درباره اش با آیه الله طالقانی گفتگو کنیم و از آگاهی های ژرف او در قرآن برای توسعه و تکمیل این تحقیق بهره بگیریم ، افسوس که نتوانستیم . امسال به یاد آن مجاهد مفسر و آن پدر بزرگوار خلاصه ای از آن را در یادنامه اش نشر میدهم . امید که بی فایده نباشد .

انشاء الله

منظور از تحلیل مفهومی قرآن اینست که مفاهیم موجود در بطن کلمات و یا جملات ، زیر پوشش مفهومی نسبتاً محدود عرضه شوند . منتهی گردآوری و عرضه این مفاهیم محدود باید به گونه ای صورت پذیرد که مناسبات منطقی میان مفاهیم حفظ شوند .

در هر دو حال ، سیاهه ای که بدست میآید ، سیمای کامل محتوای مفهومی متن را عرضه نمی کند زیرا :

۱- روابط و مناسباتی که میان کلمات و مفاهیم ، لفظ و معنی و «دال» و «مدلول» وجود دارد مبهم است .

۲- با پدیده ای منطقی مواجه هستیم که متخصصان بدان « جستجوی معانی » یا « جهش از معنایی به معنای دیگر » میگویند این پدیده باید مورد توجه قرار گیرد .

۱- مناسبات و روابطی که میان «دال» و «مدلول» وجود دارد :

میدانیم که بسیاری از کلمات دارای معانی متعدّدند و این معانی غالباً بیکدیگر غیر قابل تحویلند ، بعکس ، يك مفهوم به كمك چند کلمه عنوان میشود (مترادفات) . برای بدست آوردن « واحد » معنی باید از یکسو به کار درهم- پاشیدن و انفجار دست زد و از سوی دیگر به تمرکز پرداخت . بدین معنی که از یکسو کلمات واجد چند معنی را منفجر ساخت و يك رشته مفهوم بامعانی مجزا بدست آورد و از سوی دیگر کلیه اشکال بیان را که معادل یکدیگرند ، زیر پوشش يك مفهوم واحد متمرکز ساخت ، البته در مورد دوم ارزیابی معادلها محل تردید است و دشواری کار نیز در همین جاست .

۲- جستجوی معانی یا جهش از معنایی به معنای دیگر :

میدانیم که میان جملات يك متن مناسبات و روابطی وجود دارد: باید مناسبات مذکور را با بررسی و مطالعه برقرار ساخت . در برقراری این مناسبات ، مدلول ، به تعدادی از کلمات مجرد و منتزع از یکدیگر مربوط و منتسب نمیشود ، بلکه بحث ناظر است به ارتباط و انتسابی که گروهی از کلمات باهم دارند و تلفیقشان بایکدیگر معنی و مدلول مورد نظر را خاطر نشان می کنند در حالیکه این مدلول به يك يك معانی ای که از عناصر ابتدائی جمله یا جملات مستفاد میشود غیر قابل تحویل است . مثلاً جمله هائی مانند « کوران می بینند » و یا « کران

ج. ه - اعم از آنها که پی در پی یکدیگرند و با متتابع نیستند - بهم پیوند یابند ، میتوان برخی از مفاهیم ناآشکار را بدست آورد . (۱۲ ، ۲۲ ...) ترکیب این مفاهیم تازه با مفاهیم دیگر نیز به نوبه خود میتواند عرضه نماید .

الف - دائرة المعارف های معمولی ناکافی اند

با فرض اینکه :

- ۱ - تمامی مفاهیم ۱۲ ۴۲ در شکل بالا ، لفظ خاصی دارند .
- ۲ - این مفاهیم گزارشگر کلیه معانی ای هستند که از متن کلمات و رمزهای زنجیره مکتوب ، الف ، ب ، ... ه ، میتوان دریافت .

میتوان گفت که اگر تحلیل بر تمامی مجموعه گسترش یابد و کلیه مفاهیم مطابق نظم الفبائی و یا براساس معانی (همراه با ارجاعهای لازم) دسته بندی شوند ، يك لغت نامه جامع از ایده ها و معانی ایجاد کلمات بدست می آید . ولی مانع مادی این امر آنست که چنین کتابی سخت قطور است و چون این فرض هم واقعیت ندارد که مفاهیم ، همه معانی ای را که از کلمات قابل دریافتند گزارش می کنند ، نتیجه ای که بدست می آید اینست که سیاهه و فهرست تنظیمی معانی غیر کامل است . بنابراین باید به اندیشه روشی دیگر بود یعنی ، به تحلیل تلفیقی روی آورد .

ب - تحلیل تلفیقی

مسأله اساسی در تحلیل مفهومی اینست که تمامی روابط قابل تصور میان يك عناصر تفسیر یا جمله را با عنصر دیگر مورد توجه قرار دهیم و این عنایت تا مرحله رابطه ای هم پیش رود که اساس و مبنایش چیزی جز تقریب دویا چند مفهوم نیست که ظاهراً در متن مورد تحلیل ، مستقل از یکدیگرند . بنابراین از لحاظ مادی عناصر تحلیل به شکلی عرض وجود می کنند که در رابطه با هم نه فقط یکی از آنها با یکی دیگر بلکه دوتا از آنها با دوتای دیگر و n عدد آنها با n عدد دیگر مدنظر قرار می گیرند و غرض از

کار تحلیل تلفیقی کمک به ماست تا بتوانیم عناصر مرکبه قضیه انتخابی را با توجه به برخی از ضوابط عملی بدست آوریم. اما در اینجا نیز اشکالاتی که ذیلاً برمی شمیریم وجود دارد.

۳ - مسائل مربوط به تحلیل تلفیقی

در اینجا دو نوع مسأله وجود دارد. یک دسته از مسائل مربوط به واژه نامه است و دسته ای دیگر از مسائل مربوط به نحو و ترکیب جملات می باشد.

الف - مسائل مربوط به واژه نامه

ما نیازمند لغت نامه ای هستیم که در آن هر یک از واحدهای معنی و مدلول به یک لفظ و دال مستقل مربوط و فقط ناظر به همین لفظ باشد. روشن است که در عمل میتوان در متن یک زبان صناعی به انتخاب مفاهیم اصلی و ابتدائی دست زد. اکنون باید به بررسی انتخاب و محدودیتی که این انتخاب در بردارد و شکلی که به نتایج آن داده میشود پرداخت.

۱ - گزینش مفاهیم ابتدائی

در توصیف و تعریف مفهوم ابتدائی و اصلی باید به نسبت آن توجه کرد :

برای مثال در قرآن برخی از تجلیات عالم بالا، با بعضی کلمات از قبیل «وحی» «کتاب» «معجزه» و... مشخص میشوند. و هر یک از این مفاهیم ممکن است واجد یک رشته ضابطه مشخصه، از قبیل ضوابط زیر باشند:

۱ - شکل تجلی که ممکن است لفظی باشد یا غیر لفظی.

۲ - جا و مقام تجلی در زمان که ممکن است نامعین، مقدم بر قرآن، یا همزمان قرآن باشد.

تابلوی زیر که بخشی از یک لغت نامه است شش اصطلاح : ۱ - وحی، ۲ - خطابهائی که به انبیاء سلف است، ۳ - سخنان پیامبر اسلام، ۴ - مفهوم «کتاب»، ۵ - کتب مقدم بر قرآن، ۶ - قرآن را در بردارد. این تابلو نشان

۲- تحلیل نمی‌تواند یکسره عینی باشد زیرا موضوع تحلیل جفت و جور ساختن ایده‌هایی است که زبان گفتار (یعنی همان الفاظی که باید آنها را تصریح کنند) بر آنها پرده می‌کشند و در نتیجه همه معنا را بیان نمی‌کنند. شناخت «فکر باطنی» صاحب اثر دشوار و گهگاه نیز ناممکن است. در نتیجه عینیت عبارت است از اینکه هر کلمه و هر جمله‌ای که در متن وجود دارد، در کُل میدان به تصور آید که به هنگام تعبیر یا بیان ابتدائی و اصلی میدان عملش بوده است. در نتیجه برخی از معانی عمیق و ژرف متن فدا میشوند و تنها زمینه‌ای که بی‌واسطه و بلافاصله است مد نظر قرار می‌گیرد. خلاصه آنکه، غرض از تحلیل آنست که از وراء الفاظ و کلمات، به معانی و مفاهیمی دست یابیم که بلحاظ متن کمتر مورد اعتراض قرار می‌گیرند و این کار با تعیین يك زاویه محدود امکان‌پذیر است.

۳- صورت و قالب نتایجی که بدست می‌آیند

گهگاه کلمه یا لفظی که برای عرضه يك معنی و مفهوم انتخاب میشود يك کلمه یا لفظ در میان چند تعبیر و اصطلاح است. این لفظ معادل بقیه تلقی میشود. مثلاً برای اعانت، کمک، یاری، حمایت، پشتیبانی و... که خداوند به آدمیان می‌کند، کلمه یاری برگزیده میشود.

گاه نیز برخی از پدیده‌ها زیر نام لفظ جدیدی دسته‌بندی میشوند مثلاً وحی و خطاب برای تعیین کلیه تجلیات عالم بالا برگزیده میشوند. هم‌چنین نشان‌ها و علائمی معین میشوند (مثلاً X) تا مفاهیمی را که عرضه‌شان زیر پوشش يك اصطلاح دقیق و بی‌بحث و گفتگو دشوار است، گزارش کنند.

نیز برای آنکه تردیدهای ناشی از قرار و مدارها، کم‌شوند «کد»، معانی را بطور روشن تعریف می‌کند و این «کد» همواره باید همراه تحلیل‌گر باشد.

از این مفاهیم به شیوه تلفیق، میتوان گزاره‌ها یا تعبیرات متعددی تنظیم کرد. از جمله میتوان این گزاره را بدست آورد:

«خداوند یاری دهنده مردم است...»

اما برخی از این گزاره‌ها در قالب اثری که مورد مطالعه است، (یعنی قرآن) قابل تصور نیست، مثلاً:

«مردم به یاری خداوند می‌پردازند».

علت آنستکه در این تحلیل وظائف منطقی خاص هر يك از عوامل (خ-پ-م) در مناسبات و روابطی که با «ی» و «د» دارند به حساب نیامده است. بنابراین باید تمایز میان «فاعل» و «مفعول» را در رابطه با «ی» و «د» به حساب آورد و گفت:

خدا دارای نقش فعال	:	«خ» (فاعل)	} ۲
پیامبران دارای نقش منفعل	:	«پ» (مفعول)	
مردم با نقش فعال	:	«م» (فاعل)	
یاری	:	مناسبت و رابطه «ی»	
دشمنی	:	مناسبت و رابطه «د»	

از این زمان بعد موضوع يك دسته از جملات منتفی است یعنی در قالب اثر مورد مطالعه ما قرار نمی‌گیرند، مثلاً این جمله در قالب منظور نظر ما نمی‌گیرد که: «پیامبران به مردم یاری می‌کنند».

اما جملات دیگری هستند که از لحاظ مطابقت‌های موجود در جدول قابل قبولند حال آنکه از لحاظ مفهوم مقبول نیستند، مثلاً: «خداوند دشمن پیامبران...» برای آنکه این تطبیق‌های ترکیبی را محدود کنیم، و بایستی متوجه این نکته باشیم که قرآن به وضوح دو عالم را از یکدیگر متمایز مینماید: عالم بالا و عالم پائین. به عالم نخست مفاهیمی مربوط میشوند که جنبهٔ ثنوی و خدایشناسی و الهی دارند و به عالم دوم مفاهیمی ربط می‌یابند که جنبهٔ اخلاقی یا مذهبی دارند. در نتیجه هر مفهوم بنا به تعریف به یکی از این دو عالم

«خداوند به پیامبران فرمان میدهد که مردم را به خودشان واگذارند».

بدین ترتیب گزاره کامل دو جمله به صورت زیر درمیآید:

خ (فاعل)	خداوند	با نقش فعال
پ (فاعل)	پیامبران	با نقش فعال
پ (مفعول)	پیامبران	با نقش منفعل
م (فاعل)	مردم	با نقش فعال
م (مفعول)	مردم	با نقش منفعل
رابطه و مناسبت «ی» ✓ یاری و کمک از بالا		
رابطه و مناسبت «و» ✗ واگذاری و ترك از بالا		
رابطه و مناسبت «ف» ✗ فرمان و امر از بالا		
رابطه و مناسبت «د» ✗ دشمنی از پائین		

«خداوند پیامبرانی را که با دشمنی مردم روبرو میشوند یاری می کند و به آنها فرمان میدهد که این مردم را به خودشان واگذارند».

در این حالت دو نوع قضیه بوجود میآید:

۱ - از برخورد و مواجهه ای که میان وجود و موجود (و یا موجودات)

هست و در متن جملات اصلی مذکورند:

خ ← پ (رابطه و مناسبت «ی» به یاری و کمک و «ف» = فرمان امر و راهنمایی)

پ ← م (رابطه و مناسبت «و» = واگذاری و ترك)

م ← پ (رابطه و مناسبت «د» = دشمنی)

۲ - همانطور که گفتیم این گونه برخوردها و روابط در متن قضایا

مذکورند اما برخوردها و مناسبات دیگری هستند که ذکر نشده اند لیکن اگر

عدم حضورشان یادآوری نشود قابل گزارشند، مثلاً:

خ ← م : خداوند در رابطه با مردم

یا :

م ← م : مردم در رابطه با یکدیگر

خ/پ	خداوند در رابطه با پیامبران	} ۷
م/پ	مردم در رابطه با پیامبران	
پ/م	پیامبران در رابطه با مردم	
	رابطه و مناسبت ی (خ) ۴ یاری خداوند	
	رابطه و مناسبت و (پ) ۴ واگذاری ... توسط پیامبر	
	رابطه و مناسبت ف (خ) ۴ فرمان خداوند	
	رابطه و مناسبت د « د » ۴ دشمنی از پائین	

وسیله یا شیوه دوم هم اینست که قراری گذاشته شود و از تلفیق مفاهیمی صرف نظر گردد که مخالف با برخی از ضوابط قابل استنتاج از متن است، این چنین تلفیق‌هایی باید کنار گذاشته شوند. در تحلیل مفهومی قرآن این دوشیوه یا وسیله را باید باهم بکار برد تا وقتی جمله مورد مثال، غنی تر هم شد با دشواریها مقابله شود. مثلا:

« [خداوند پیامبرانی را که با دشمنی مردم روبرو میشوند یاری می‌کند و به ایشان فرمان می‌دهد که این مردم را به خود واگذارند.] همانطور که خداوند نیز کار آنها را به روز قیامت و انهاده است »

در اینجا يك زوج جدید یعنی خ/م (خداوند در رابطه با مردم) وجود دارد و هم چنین يك رابطه و مناسبت اصلی هم هست که و (خ) = (واگذاری...) توسط خداوند) میباشد. گزاره تحلیلی کامل جمله بالا به شرح زیر خواهد بود:

۳ - چگونگی تنظیم (کد)

مفاهیم مورد بحث لزوماً به گونه‌ای قراردادی تعیین میشوند و لازمه این سنخ تعیین و تنظیم و ترتیب آن است که طبقه‌بندی یا مقوله‌یابی معانی اساس کار باشد. و به نظم الفبائی توجه نشود. اما چگونه میتوان طبقات معانی را معین ساخت و به چه ترتیب باید آنها را شماره نمود.

در لغت‌نامه مفهومی نخست دو گروه یا دو طبقه از مفاهیم را باید مشخص ساخت.

- مفاهیم تعیین‌کننده کلیت‌هایی که برخی از روابط منطقی آنها را مدنظر قرار میدهند.

- مفاهیمی که نشان دهنده کیفیات یا چگونگی رفتار و کردار این کلیت‌هاست.

بطور خلاصه وجود و موجودات از یکسو، و صفات و کیفیات این مقولات از سوی دیگر.

البته این تشخیص جنبه عملی دارد.

اولاً وجه تعیین مفاهیم دسته اول بیشتر وظائف و نقش آنها از لحاظ منطقی است و نه طبیعت آنها. این گروه در فصل مربوط به وجودشناسی جمع میشوند. روابط منطقی آنها دو نوع است:

۱- متعدی، در این سنخ رابطه، دو کلیت موجود است. مثلاً: «خداوند مؤمنان را هدایت می‌کند» در این گونه روابط یک زوج وجود دارد که طبع فاعل و مفعول منطقی رابطه را مشخص می‌کند.

۲- رابطه غیر کاملی که بارمز X گزاره میشود. مثلاً X/خ یا X/م و... که طبیعت وجود یا موجودات مورد توجه را نشان میدهد. برای مثال:

در جمله: «در آسمان فرشتگانی هستند که اعمال آدمیان را محاسبه

می‌کنند.»

تحلیل صوری (جزئی)

الف - صورت

تحلیل مفهومی

ب - قالب و چهارچوب

وجود - موجودات	مکان و زمان	ب ۱	وجودشناسی
		ب ۲	تقویم - زمان شناسی
		ب ۳	طبیعت
صفات و کیفیات	کیفیات و اعمال	ج -	انسان شناسی
		ج ۱	فیزیولوژی
		ج ۲	روانشناسی
		ج ۳	اجتماعی
		ج ۴	نهادها
		ج ۵	فرهنگ
		ج ۶	مواد و مصالح
		د -	خداشناسی
		د ۱	مفاهیم زمانی
		د ۲	کیفیات
		د ۳	سلوک های ارادی
		د ۴	سلوک های عاطفی
		د ۵	سلوک های نجاتبخش
		د ۶	تجلیات
		د ۷	سلوک های پاداش آور
		ه -	اخلاق و مذهب
		ه ۱	شرائط و وضع انسانی
		ه ۲	اخلاق
		ه ۳	مذهب

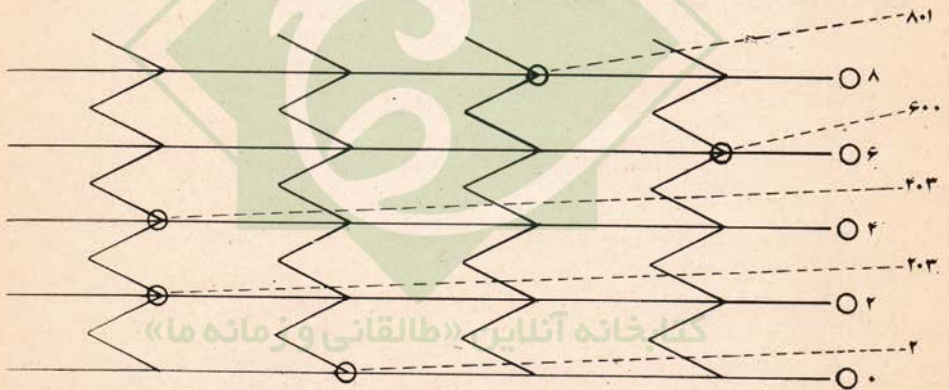
۶ ، ۹ ، ۱۹ ، ۲۱ ، ۲۳ ، ۳۱ ، ۳۲ و ...

۲۰۹ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۱۴ ، ۲۱۸ و ...

۴۰۸ ، ۴۱۲ ، ۴۱۵ و ...

۶۰۵ ، ۶۲۲ ، ۶۲۵ ، ۶۲۶ ، ۶۲۷ و ...

هرمنگنه در محل تقاطع دوخط افقی (راست) و عمودی (شکسته) قرارداد. برای بدست آوردن نمره باید رقم‌های هزارگان و صدگان را در سمت راست کارت و درکنار خط افقی و رقم‌های دهگان و یکان را درپائین کارت و درکنار خط عمودی (شکسته) خواند و بایکدیگر تلفیق کرد.



وقتی کارتهای مربوط به الفاظ (گزارشگر معانی) مورد نظر بر روی هم قرار گرفت، منگنه‌هایی که در روی هر کارت بر روی يك نقطه قراردادند برهم منطبق میشوند.

و بدین ترتیب نور از خلال دسته کارتها در محل سوراخهای منگنه شده میگذرد. کافی است که یکی از نمره‌ها در روی یکی از کارتها منگنه نشده باشد تا شعاع نور متوقف شود.

برای آنکه نمره‌های مذکور به مرجع تبدیل شود. بایستی به لوحه‌ای که در «کد» وجود دارد مراجعه کرد. در این لوحه هر يك از نمره‌ها درکنار

سیری در اندیشه و آثار آیه الله طالقانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لقد ارسلنا رسلنا بالبينات وانزلنا معهم الكتاب والميزان ليقوم الناس بالقسط وانزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس وليعلم الله من ينصره ورسله بالغيب ، ان الله قوي عزيز . (حاجید، ۲۵)

در واقع ما فرستادگان خود را مجهز به بینات فرستاده ایم و کتاب و میزان (قانون و معیار) به همراه آنان فرو فرستادیم برای اینکه مردم به قسط قیام کنند . و آهن را فرو فرستادیم که سختی شدیدی و منافعی برای مردم در آن وجود دارد و برای اینکه خدا کسانی را بشناسد که او و فرستادگانش را بر مبنای ایمان به غیب یاری می کنند ، بیگمان خدا نیرومندی با عزت است .

کوله بار رسولان ، بینات است و ابزار دست و اندیشه آنان قانون و ضابطه ، و هدف از این ارسال : قیام مردم به قسط .

این رسالتی است که از ابتدای پذیرش بار امانت از سوی انسان ، بردوش او گذاشته شده است ، اما نه رسالتی بدون قانون و ضابطه و نه امانتی

کرده ، اما نه برای قسط ، باشد ، دیگران را زنند و خورند .
 اینها که گفته شد قوانین و سنتهایی است خدائی که تجلی و تحقق آنها
 به دست مردم و برای مردم است تا این حقیقت روشن شود و علم خدائی برای
 همگان تحقق یابد که چه کسی بیراهه می رود و ادعا می کند و تنها محسوسات
 و مادیات و لجن را به عنوان حقیقت قبول دارد و چه کسی باقرار گرفتن در
 مسیر الله و سنت و اراده اش ، او و رسولانش را به یاری برمی خیزد و بدین
 وسیله نه تنها محسوسات و دیده ها و لمس کرده ها بلکه استمرار و ادامه آنها یعنی
 نادیده ها و نامحسوسات و غیب را هم حقیقتی والا می داند و بدان ایمان
 می آورد و در نتیجه چنین بساور و عملی ، در جهان متضاد و پر کشمکش ،
 خویش را در زیر پرچم پیوسته برافراشته قوت و عزت و نیرو و استقلال الله در
 می آورد و از هر قدرت پوشالی کاذب و از هر بستگی و وابستگی می رهد .

از آدم تا خاتم و از خاتم تا قیام و از قیام تا قیامت این رسالت و
 رسانیدن بار امانت ادامه دارد ، با همان کوله بارها و ابزار دستها و روش ها و
 هدفها ، منتها در هر عصری رسولی و در هر موقعیتی پیامآوری خاص آن زمان
 و به زبان قوم خود پرچم را بردوش می گیرد .

اگر خود را در روزگاری تصور کنیم که طاعوت بر شیبستان کفر
 کسانی که خدا را فراموش کرده اند سایه افکنده چوبه های دار مدرّسها را
 بر چیده اند و صدای گلوله های میرزا کوچکها خاموش شده ، خیابانها و سنگفرش
 کوچه ها را از خون پسیانها و خیابانیهاشسته اند و آوای جغدی هم در این خراب آباد
 نمی آید به گوش ، ناگهان طالقانی جوان ، رسولی از سلاله حسین ، بایبئات
 و کتاب و میزان فریاد برمی دارد و مسلمانان به خواب رفته و تسلیم شده را
 به قرآن باز می خواند .

او پرچمی را برافراشته است که در دوران معاصر بوسیله سید جمال -
 الدین حسینی ، شیخ محمد عبده ، عبدالرحمان کواکبی ، محمد فرید وجدی ،

است که فهمیده می شود و به فهمهای حقیقت جومی رسد و خام را می پزد و پخته را می سوزاند و سنگ را به حرکت وا می دارد .
او قرآن را به همین شکل دریافت و به دیگران گفت ، و رمز جاذبه و پیروزش همین بود .

در باره ویژگیهای قرآنی سخنها گفته اند و نوشته اند و من سر آن ندارم بحثی ممتنع در این باره کنم ، لیکن تا آنجا که خود از این پرتو روشنگر قرآنی دریافت کرده ام - و به اجمال باید گفت - سبک او نه سبک تازه و بدعت آمیزی است و نه سبکی سنتی و از جاذبیت و تازگی افتاده بلکه تلفیقی است از سبکهای تفسیر فلسفی (نه کلامی و در ناسوت و لاهوت گم گشته) .
تفسیر عرفانی (نه منحصر کردن قرآن به چند اصطلاح صوفیانه و گمراه کننده و دکاندارانه) .

تفسیر علمی (نه اینکه قرآن را تابع علم روز سازد و حقیقت ثابتش را تحت تأثیر فرضیات دائم التغیر قرار دهد) .
تفسیر اجتماعی و سیاسی (نه اینکه قرآن را بازیچه سیاست روز کردن و به توجیه قدرت و سیاست حاکم نشستن) .
تفسیر ادبی و لغوی (و نه در لفظ و شکل ظاهر ماندن و راه به معنی و حقیقت نبردن) .

این جامعیت در نتیجه جامعیت و کلیت و جهانشمولی قرآن است و نه در نتیجه طبع صلح کلی و التقاطی مفسر ، و این حقیقت را به خوبی می توان دریافتن . خود ایشان در اینباره می گوید :

اگر صفحه ذهن مسلمانان از تأویلات مبهم و احادیث اسرائیلیات و نقلیات از کتب هندوها پاک شود ، راه تفکر صحیح در اینگونه آیات باز می گردد و پاسخ این سؤالات با تأیید آیات و روایات صحیح اسلامی داده می شود ...^۱

ظاهر به سوی عقل و باافکار و تجربه های عمومی بشر همی پیش می رود (تعلیم آموختن تدریجی است ، فراگرفتن بدون تعلم و یکباره ، وحی و الهام نامیده می شود) این قدرت تعلم و فطرت جوینده چون با قدرت اختیار و تصرف در پدیده آدمی به هم پیوست صاحب مقام خلافت می گردد زیرا خلیفه دومین کسی است که جای نخستین بنشیند و کار وی را انجام دهد و تکمیل نماید، اگرچنین موجود در اک و متصرفی در جهان سر بر نمی آورد همه آفریدگان زیر پرده بی خبری و فراموشی می مانند آنگاه نه عالم شکوه و جلال و جمالی داشت و نه هیچ آفریده ای به ثمر و نتیجه می رسید و ارزش و برتری هر يك بر دیگری نمایان نمی شد، دست قدرت نخستین می سازد و دست قدرت خلیفه می پردازد ، حکمت نخستین هر چه را با خواص و آثار می آفریند حکمت و عقل دومین آنرا آشکار می سازد و به راه می اندازد، اگر این باشد معنا و سر خلافت پس هر فرد آدمی در حد قدرت عقلی خود و درك اسماء و تصرف در آن خلیفه است و خلفاء گزیده آن چنان مردمانی اند که به اسرار آدمی آگاهند و استعداد های نهفته بشری را رو به خیر و کمال پیش می برند و به مردم مستعد لیاقت مقام خلافت می دهند، و از نظر این خلفاء گزیده و بحق موجودات حقیقت ثابت و واقعی ندارند و همه اسماء حق اند ، - این بیان جامع ، جامع تعبیرات و تفسیراتی است که از اسماء شده. ^۱

نمونه سبک تفسیر به روش علمی :

الم نجعل الارض مهاداً ؟ ... علاوه بر این قضاوت و حکم فطری ، قوانین عمومی علیت و پیوستگی و تطابق و تناسبی که در نظام طبیعت و موجودات زنده و مواد طبیعی می باشد، همه شواهد و دلائلی است که خواص و آثار طبیعی و غرایز حیوانات معلول علل و درعین

می نمایاند. جمله اسمی و وصفی: «الذی هم فیه یختلفون»، اختلاف ثابت و مستمر را می نمایاند. دو جمله فعلیه پی در پی «کلا سیعلمون ثم کلا سیعلمون» باطنین و حرکت خاص کلا و برخورد آن با سین فعل مضارع و ثم، نمایانده برگشت و نفی، آنگاه استمرار مطلب است. بدین ترتیب کلمات و ترکیب و حرکات و حروف آخر آنها، بامعانی، و معانی با واقعیات هماهنگ و مطابق می باشد.^۱

نمونه ای از تفسیر اجتماعی و سیاسی و بیان مسائل روز:

ضربت علیهم الذلة اینما ثقفوا الا بحبل من الله و حبل

من الناس... وعده برگشت به سرزمین مسعود و تشکیل حکومت جهانی اسرائیل و بازپس گرفتن دنیائی که خدایشان (مطابق نصوص تورات و تلمود و دیگر نوشته های یهود) بدانان بخشیده بود. این آرزوها و چشم اندازهای بیش از دو هزار ساله اسرائیل و پس از رانده شدن از سرزمین قدس و پراکندگی و سپس جذب و تحلیل آنها در ملت ها که می رفت از خاطره ها محو شود، دوباره در پی فشارها و تبعیضات برخی از کشورهای غربی - چون آلمان بیزمارکی و هیتلری - و نفوذ اقتصادی و سیاسی آنان در کشور نوپای امریکا و پیدایش اندیشه صهیونیسم در مغز نویسندگانی چون «تئودر رتسل - کتاب یک دولت یهود - ۱۸۹۶»، تحرك یافت و بسیاری از یهودیان را بسیج کرد، تا با پشتیبانی و نقشه آزمندان استعمارگر و وعده بالفور و امپراتوری انگلستان و دستاویزی پشتنازان صهیون به ریسمان تعهدات مالی و نظامی «حبل من الناس» آنان و در میان آتش و خون و ویرانی، هسته رؤیای دولت اسرائیل را در سرزمین مغضوب فلسطین کاشتند و وعده خدای خود «یهوه» را که بانیروی الهی پیامبران بزرگ انجام نیافت، امید انجام آن را در چهره و قدرت مسیح های موعودی چون «اشکول»

وخلق و گرفتار خشمند؛ خشمی از خدا که از درون خلق سر می زند:
 الابجل من الله و جبل من الناس و باؤوا بغضب من الله و ضربت عليهم
 المسکنة^۱.

نمونه ای از يك برداشت و تعبیر عرفانی:

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً... يستبشرون
بنعمة من الله... استبشار سوم، شهود این حقیقت است که خداوند
 پاداش کار مردمی را که دارای وصف ایمان شده اند تباه نمی کند.
 آن شهید است که به مقام این شهود می رسد. این آیات دریچه های
 بقاء را به روی همه می گشاید؛ و تصویر و دورنمایی روشن از حیات
 شهدای راه خدا را می نمایاند. چه آنان که وجودشان را نور و
 جاذبه خدائی فرا گرفته و ناگهان از همه تعلقات و آرزوهای دنیائی
 و جسمانی برکنده شده اند چنین مقامی را شایسته اند... بشر فطری
 باشعور محدودش همیشه و سربسته به بقائی بعد از مرگ ایمان داشته
 است. دانشمندان بزرگ و باشعور از طریق اشراق و براهین روشنگر
 به سوی حیات پس از مرگ رهنمون شده اند و پیمبران گذشته از طریق
 وحی و شهود آنرا نمایانده اند، قرآن دریچه هائی از حیات ابدی
 و چگونگی آن و مسیرنهائی انسان گشوده است. اندیشمندان بشر
 بادید و سعتیاب و شعور نافذ، از هر سو و هر جهت که پیش رفته اند
 به زندگی برتر و بقای انسان رسیده اند و کوشیده اند تا دریافتهای خود
 را با تعبیرات عرفانی و استدلالهای علمی به دیگران منتقل کنند.

پیش از این هر چند جان پر عیب بود در رحم بود و ز خلقان غیب بود
 الشقی من شقی فی بطن ام من سمات الجسم يعرف حالهم
 نی چو مادر طفل جان را حامله مرگ روز زادست و زلزله

دربارهٔ پرتوی از قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راست است و به تجربه و تحقیق رسیده است که «سبک» هر کس ، خود او ، و حاکی از نهانیهای شخصیت اوست . پرتوی از قرآن و سایر آثار تفسیری پراکندهٔ مجاهد بزرگ ، مرحوم آیه الله طالقانی ، که در علم و ایمان ، رسوخی نمایان و شأنی شایان داشت ، همان شور و گرمی ، همان صداقت و صفا ، همان حلم و مدارا ، همان انصاف و انعطاف ، همان حزم و عزم ، جرأت و جسارت و ذوق سلیم و طبع مستقیم ، که همگان در شخصیت و زندگی اجتماعی ایشان سراغ داریم ، به نحوی زلال نشان می دهد . اغلب مجلدات این پنج جزء در زندان نوشته شده ولی با روحیه ای استوار و نستوه . با کمبود منابع ولی با غنای معانی .

همان وعظهای دلنشین و دعوت به ترك تعلق و دل کندن از جیفه ها و جلوه های دنیوی ، همان عرفان غیر رسمی و پید او پنهان ، که با سلوکی طبیعی ، از گردش ایام و تلخ و شیرین زندگی و فراز و نشیب عمر صیقل خورده ، و نفسی که از نیک دیدن دیگران و نیک اندیشیدن به دیگران ، دست از انانیت برداشته و با خویش و خلق و خالق هماهنگ و هما راست .

گذرانده و از غرب ستمگر یعنی از ستمگری غرب جدا شده است، به مرحله النشاطات نشطا که نشاط و نهضت علمی و شکوفائی اخلاقی - عرفانی باشد نیز برسد. و دویز رگمرد عظیم الشان را که معماران وحدت و از افتخارات تاریخ اسلام و ایرانند یعنی قائد عظیم الشانی چون امام و رائد جلیل القدری چون شادروان آیت الله طالقانی را مثال زدم که در تاریخ معاصر، اخلاق و سیر و سلوك معنوی شان میتواند اسوه حسنه این امت مرحومه باشد که رحم و رحمت الهی چون بارانی آمرزشگر و نوازشگر، غبار قساوت و ظلمت ظلم چند هزار ساله را از سراسر هستی شان شسته است. چه نه فقط قلب مؤمن در میان «انگشتان» خداست تا هر گونه بخواهد بگرداندش، بلکه قلوب ملتها و امتهای نیز در دستان مقلب القلوب اوست.

باری سخن از پرتوی از قرآن بود که عرض کردم از بسیاری از تفاسیر طراز اول قرآن خواندنی تر و دلنشین تر و ذوق انگیز تر و دیده گشا تر و غفلت زداتر است.

يك معنای این سخن این بود که شاید این تفسیر، طراز اول نباشد؛ با آنکه مراد بنده بیشتر تأکید بر سایر صفاتی است که بدنبال آن آورده بودم، اما چون بنارا بر «تعارف» نگذاشته ام این معنا را نیز انکار نمیکنم. (چه شرافتمندانه، تفسیر جزء سی ام همین پرتوی از قرآن، فی المثل در قیاس با تفسیر همین جزء از استاد محمد تقی شریعتی، فراتر نیست).

تفسیر بیش و پیش از هر چیز هنر است و با سایر هنرها و از جمله هنر شاعری قابل مقایسه است. بعضی هنرمندان، در چشم هنرمندان دیگر هنرمند می آیند، و هنرشان برای اهل فن و خبرگان آن رشته هنر می نماید، اما برای سایر مردم که مخاطبان واقعی هنر باید باشند نیست. و یا هنرمندانی هستند که همه جور آیین و آذین هنری را در کار میکنند ولی هنرشان بیروح است، و هنرشان جز کالبدی نگارین، و جز نگارگری بیجان نیست. ولی پرتوی از قرآن، اخگری بود که از برخورد گرمابخش دلها و از درس و بحث رویاروی قرآن برخاسته

يك نکته کليدی ديگر در کار ایشان هست :

تنهادانستن فنون معمولی بلاغت برای درك بلاغت وسیع و متنوع قرآن کافی نیست ، بلکه با تأمل و تفکر آزاد میتوان به رموز بلاغت قرآن آشنا شد ، و این آشنایی اندك اندك بصورت ملکه درمی آید (همانجا ، ص ۱۸)

و خود ایشان چنین ملکه ای داشت و با آنکه از آیین و آداب تفسیر عدول نمیکرد و تفسیر به رأی را به آن معنا که «شخص نظر و رأی داشته باشد و بخواهد قرآن را با رأی خود منطبق سازد و بآن برای نظر خود دلیل آورد» (ص ۱۵) معمول نمیداشت ولی گاه تا حد تأویل نیز پیش رفته اند.

نظرگاه ایشان را در باب اخلاق تفسیر و مفسر نمیتوانم بازگو نکنم : چه بسا اصطلاحات و دانشهایی که برای فهم دین و آیات کتاب حکیم بکار رفته که خود حجابی بر آن شده ، و تفسیرهایی از قرآن که هنر و معلومات مفسر میباشد ، تا آنجا که مفسر خواسته همه آراء و اندیشه های خود را مستند به قرآن سازد ... بیش از این حجابها ، حجابهای دیگری از بیماریهای اکتسابی و میراثی نفسانی و انحرافهای ذهنی و خوبیهای پست مانند غرور ، کبر ، حسد است ، که هر يك منشأ و راه علاجی دارد . اینگونه حجابهاست که ذائقه فهم هر حقیقتی را فاسد و از لذت درك آن باز میدارد و طنین آیات حق را وای می تاباند و مانع نفوذ آن در ضمیر انسانی میشود . (همانجا ، ص ۱۶ و ۱۷).

* * *

خصیصه بارز دیگر این تفسیر اعتنا به مسائل علمی و در واقع انطباق اطلاعات عادی علمی با بعضی آیات قرآنی است . این تلقی در تفسیرنویسی نوین فارسی چندان سابقه ای ندارد ، و قدیمترین نمونه ای که بنده به یاد دارم ، آنهم ترجمه به فارسی است ، سه جلد از تفسیر معروف به تفسیر القرآن و هو الهدی

و خارق اجماع سرسید احمد خان این است: «وحی آن را گویند که از خدا به پیغمبر القا میشود و اما آن چگونه القا میشود قدمای مفسرین شرحیکه در بیان آن نگاشته اند قابل قبول نیست، چه آنها خدا و رسول را مانند یک سلطان و وزیر و وحی را بمثابة کلام یا حکم و یا پیغام آن سلطان تصور نموده اند که بوزیرش ابلاغ میکند و نیز جبرئیل یک فرشته مجسم را یک نفر ایلچی یا پیغام-رسان بین پادشاه که خدا باشد و وزیر یعنی رسول او قرار داده اند...» (ص ۳۱ و ۳۲) بعد رأی امام فخر رازی را طرح و جرح میکنند.

اما در سایر بلاد اسلامی نیز فشار فرهنگ مهاجم غرب، بعضی مفسران را ناگزیر کرد که برای رفع شبهات اهل علم و برای آنکه ثابت کنند عقب ماندگی اجتماعی شان بر اثر محتویات قرآن نیست، چاره ای عاجل بیندیشند.

برخورد نخستین مصلحان و مفسران مسلمان عرب، نظیر شیخ محمد عبده (۱۲۶۶-۱۳۲۳ق) و محمد رشید رضا (۱۲۸۲-۱۳۵۴ق) شاگرد و همکار و همفکر عبده، تاحدودی - ولی نه همیشه - اعتدالی بود، ولی طنطاوی جوهری (۱۲۸۷-۱۳۵۸ق) میگفت در قرآن حداکثر ۱۵۰ آیه صریح فقهی وجود دارد و این همه کتاب در باره اش نوشته اند و بحثهای فرعی شرعی پیچاپیچ کرده اند، حال آنکه بیش از ۷۵۰ آیه علمی در قرآن هست که مفسران قدیم، قهراً، مهمل گذاشته اند و این غبن تاریخی و این جفائی که بر قرآن رفته باید با نگاشتن تفاسیر هر چه عملی تر، جبران شود. عبده مهمترین وسیله اصلاح عقاید ارتجاعی اجتماعی، و زدودن غبار خرافات از آئینه اصول عقاید دین، و گشودن قلابه تقلید بی تحقیق را تفسیر قرآن میدانست. زندگینامه نویسان عبده معتقدند که او ابتدا بشدت تحت تأثیر عقاید انقلابی سیاسی استادش سید جمال الدین اسدآبادی واقع بود - چنانکه با همکاری یکدیگر عروة الوثقی را منتشر میکردند - ولی بعدها رویه ملایمتر و به عقیده خود مؤثرتری که آموزشگری و روشنگری و ارشاد دینی و اجتماعی بود، در پیش گرفت. و عالیتیرین جلوه و ثمره این اعتقاد و جهد و اجتهادش در تفسیر قرآن ظاهر شد. ابتدا از جزء سی ام مشهور به جزء «عم» تفسیری کوتاه کرد و سپس در

بین محکّمات و متشابهات است، یعنی آیات احکام و عبادی نیست ولی اعتقادی ضروری است، نظیر «نشر صحف» یا «کرام الکاتبین» یا «صراط» و «میزان» و نظایر آن با خشوع قلبی میگوید اعتقاد به این مسائل واجب است ولی فهمیدن یا فهماندن یا تفسیر کردن آن لازم و بلکه ممکن نیست. روش مرحوم طالقانی هم در تفاسیرش همین بوده است.

دیگر از وجوه شباهات این دو مفسر، اعتنای بسیاری است که به مسائل هیئت و توفیق بین آنها و آیات قرآنی دارند.

یکی از منتقدان شیوه تفسیر علمی - اجتماعی - عقلی عبده، که نگارنده در شرح احوال و آراء عبده در این مقابله، از گفتار او اخذ و اقتباس کرده^۱ میگوید: «پس از دو یا سه قرن ارزش این افکار علمی که محمد عبده در تفسیر آیات قرآنی به آنها اعتقاد کرده، چه خواهد بود» و یا «چرا برای اقناع مستشرقان و مبلغان مذهبی به اینکه قرآن سراپا علمی و عقلی است [آنهم علم و عقل هر دوره‌ای] این تکلف‌ها را به خرج میدهد و در تفسیر سورة فیل احتمال میدهد که «طیر» و «حجاره» همان باشد که امروز میکرب یا جرثومه امراض می‌نامیم؟». کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه‌ها»

واقعاً حق با این منتقد است. تفسیر عقلی، و مخصوصاً علمی، و باز مخصوصاً علمی جدید به دست دادن از قرآن، راه به جایی نمی‌برد و اگر مشکلی نیفزاید، مشکلی نمی‌گشاید.

نه علم جدید در آن جهت پیش رفته و پا گرفته که محکّمات و متشابهات کتب آسمانی را تفسیر و تأیید کند و با خود تطبیق دهد، و نه کتب آسمانی بویژه قرآن، معجزه وجود و تأثیر معجزه آسای خود در طی اعصار و قرون را موکول به اثبات و انطباقهای علمی قرن نوزدهمی یا قرن بیستمی یا بیست و هفتمی کرده‌اند.

۱- عبدالمجید عبدالسلام المحتسب، اتجاهات التفسیر فی العصر الحديث

(بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۳).

منیر و بلکه نور است و نه مستنیر.

درست است که علم در اسلام و در قرآن بس گرامی داشته شده، ولی چنانکه در اوایل این مبحث معروض افتاد، آن علم آسمان نگر خداجوی جان بین، با این علم زمین زاد طبیعت فرسای نزدیک نگر بیفرجام جهان بین فرق دارد. علم ایمانی آن است که همدوش و همزاد وحی الهی است. سبحانه لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم (بقره، ۳۲).

حتی خود علمای قدیم مسلمان فی المثل اطبا و علمای طبیعی و اهل هیئت و نجوم، کسانی نظیر ابوعلی سینا، ابوریحان، خواجه نصیرالدین طوسی، یا فی المثل ابن نفیس (متوفای ۶۸۷ ق. پزشک و چشم پزشک مصری ملقب به ابن سینای ثانی که صاحب نظریه ای مهم و علمی در باب گردش صغیر یا گردش ریوی خون است) و ابن البیطار (متوفای ۶۴۶ ق. بزرگترین گیاهشناس و داروشناس قرون وسطی، اهل اندلس) و ابن هیثم (متوفای ۴۳۰ ق. معاصر ابوریحان و ابن سینا - منجم، ریاضیدان، طبیب و بزرگترین فیزیکدان قرون گذشته اسلامی و از بزرگترین محققین در علم نورشناسی) یا ابن الساعاتی (متوفای ۶۱۸ ق. فیلسوف، طبیب، عالم مکانیک و ساعت ساز، که خود و پدرش ساعت دقیقی ساخته بوده اند و شهرشان به «ساعاتی» نیز از همین است) و دهها عالم بزرگوار که مایه افتخار اسلام و علم و صاحب شأن و مقامی در تاریخ علم اند و هر یک به سهم خویش سازندگان گوشه ای از فرهنگ و تمدن عظیم اسلامی بوده اند، در عصری که اینهمه کفر و زندقه و «غرب زدگی» و پیشرفت علمی - که امروزه با دین قابل جمع نیست ولی در گذشته چون نحوه نگرش به علم و جهان فرق داشت قابل جمع بود - عالم را بر نداشته بود برای فهمیدن یا فهماندن آراء علمی و فنی خویش از قرآن مدد نگرفتند حال آنکه اغلب اینها مسلمانان پاک اعتقادی بوده اند، و قرآن را از ما عمیقتر و دقیقتر میخوانده اند، و قرآن شناس و حتی بعضاً مفسر قرآن هم بوده اند.

باری به احتمال زیاد، مرحوم آیت الله طالقانی، تحت تأثیر نحوه

اثبات ندارد.

نگارنده هنگامی که اجزاء مختلف این تفسیر را در پی یافتن منابع فکری یا تفسیری مرحوم طالقانی کنجکاوانه میخواندم یا تورق میکردم ، شباهتهای حیرت انگیزی بین آراء ایشان در باب معاد ، مخصوصاً در تفسیر سورة نبا و نازعات ، و آراء ملاصدرا دیدم ، ملاصدرايي که بیش از هر حکیم دیگر ، نه فقط در ایران بلکه در سراسر خطه اسلام ، در باب معاد و احوال نفس و فرجام شناسی ، تحقیقات عمیق و وسیع و نظریات بکر و بدیع دارد .

گاه میدیدم همان رایحه خفیف وزودگذر «تأویل» عرفانی معاد که در لابلای آثار صدر المتألهین هست در تفسیر ایشان هم استشمام میشود . بویژه که اخیراً خلاصه ای از عرشیه ملاصدرا و شرحی که همو بر هدایت الحکمه ایثارالدین ابهری نوشته ، از آن قسمتهایی که در باب معادست ، برای خود تهیه کرده بودم ؛ و بامطابقه برایم یقین حاصل شد که مرحوم طالقانی در این باب متأثر از آراء صدر المتألهین است . اگر بخواهم نمونه بدهم ، بحث از این حالت قلم انداز که در پیش گرفته ام خارج خواهد شد .

این نیز ناگفته نماند که تا آنجا که دستگیر این بنده شد ، تکاملی که در جای جای پرتوی از قرآن مطرح است ، «تکامل داروینی» نیست ، بلکه کمال جویی و استکمال انفسی و آفاقی و کمالی گرایی صدرایی است که یکی از نظریه های پیشرفته و پخته و پرورده صدرالدین است ، و نقطه آغاز و قوس نزولش ، چون نقطه انجام ، در طی قوس صعود ، همانا خداوندست که یگانه مبدأ و منتهای همه چیزست . (نگاه کنید به صفحات ۶۸-۷۱ و ۱۱۶ تا ۱۲۰ از قسمت اول از جزء سی ام) .

باری وقتی که سرانجام ، ابتدا در صفحه ۳۰ (از قسمت اول از جزء سی ام) به نقل قول مفصلی از کتاب مفاتیح الغیب صدر المتألهین ، و سپس در صفحات دیگر هم به نقل قولهای دیگری از همین کتاب برخوردیم مطمئن شدیم که

کرده اند :

مجمع البحرین طریحی ، امالی سید مرتضی ، النهایه شیخ طوسی ، اصول کافی کلینی ، مفاتیح الغیب صدر المتألهین شیرازی ، تفسیر جواهر جوهری طنطاوی ، تفسیر آلوسی ، تفسیر مجمع البیان و جمع الجوامع شیخ طبرسی ، کشاف زمخشری ، تفسیر کبیر فخر رازی ، تفسیر نیشابوری و بیضاوی و چندین کتاب ساده علمی جدید.

باری فراتر از علم و استناد و منبع و مرجع ، آنچه بیش از هر چیز می تواند برای خوانندگان و دوستداران این تفسیر جاذبه داشته باشد ، لحن دردمندانه و دلنشین آن و عرفان اخلاقی یا اخلاق عرفانی است که چون رایحه ای روحنواز ، از سراپای اجزای پنجگانه آن می تراود ، و پوتو قرآنی است که ظلمت نفسانی و زنگار هوا جس شیطانی را از دل می زداید.

نستوهی ایمان

کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی

آنکه سرخیل وفاداری دورانش بود

آنکه دلباخته سرتاسر ایرانش بود

همعنان با همه خورشید سواران می تاخت

در پی رنج خود و راحت یارانش بود

دل و دامن و گهر پاك و سراپا پاکی

و از همه پاکتر آئینه وجدانش بود

آنچه نایاب تر از در یتیمش میکرد

ملکات ملکوتی فراوانش بود

لطف پنهان خداوند ندارد پایان

این «نتیجۀ سحر»ش بود نه پایانش بود

تن رها کرد که از پیرهن آسوده شود

درد دین بود اگر دردی در جانش بود

آنکه چون نام ، همی عاقبتش محمودست

من چه گویم که همه خلق ثناخوانش بود

بهاءالدین خرمشاهی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

در اولین برخورد و تماس بنده با ایشان در بافت که بعنوان پزشک معالج و معاین ایشان بوده دو جلد از آثار معلم شهید دکتر شریعتی به بنده دادند که بخوانم گاهی بدون اطلاع بمطب من سر میزدند و از اینکه اغلب بیمارانش مردم فقیر و فوق العاده مستمندی بودند رنج میبردند و حتی یکبار مبلغ پولی خواستند بدهند برای تهیه داروی بیماران بی بضاعت و بعد از توضیح بنده که خواست شما تأمین است و داروی بیماران در اختیارشان قرار میگیرد خوشحال شدند.

در شهر بافت سید روحانی نمائی بود و هنوز هم هست که ساواک و فرمانداری از وجود وی برای روزهای نیایش بخاطر رفع خطر از طاغوت زمان، شاه معدوم استفاده میکردند روزی که نامبرده برای دعا عازم مسجد بوده با حضرت طالقانی برخورد میکنند و بوی فرموده بودند که سید بیچاره کسانی که این کار را میکنند لا اقل دنیاشان رو بر آه می باشد تو ی بد بخت که خسر الدنیا و الآخره می باشی .

شهر بافت بعثت اینکه بن بست است و بخاطر بافت عشیره ای ، مردم آن از نظر مذهبی و مبانی فرهنگ اسلامی عقب افتاده اند و شاید انتخاب این محل برای تبعیدگاه ایشان باین خاطر بود و مردم آن واقعاً قدر این نعمت و موهبت را نمیدانستند و بخاطر جوفشار و اختناق شدید اغلب از ایشان دوری میکردند اما بتدریج در اثر ارشاد و روشنگری تعدادی از متدینین مخفیانه از وجودشان مستفیض میگرددند، بهر شخصی که سواد خواندن و نوشتن را داشت برخورد میکردند کتابی برای خواندن میدادند که اغلب از آثار مرحوم دکتر شریعتی بود. ایشان حقیقتاً تاریخ سیار مبارزات چهل پنجاه ساله اخیر بودند و اطلاعات فوق العاده دقیق و مستند و غنی از تمام جریانات نیم قرن اخیر داشتند، یکبار بایشان عرض کردم التماس دعا، فرمودند منم التماس عمل دارم. روانشان شاد ، راهشان ادامه یابد . والسلام .

دکتر محمد خلیلی

داشت و در شرایطی که چه در حوزه علمی قم و چه در سایر حوزه‌ها مداخله در سیاست يك امر خارج از زی بشمار میرفت، این حرکت مشوق مداخله در سیاست بود. و مخصوصاً عده‌ای از طلاب جوان را تحت تأثیر خود قرار داده بودند. من از طریق یکی از برادران که در قم باهم معاصر بودیم و ایشان در همان روزها با سیاست سروکار داشت و مقالات زیادی در زمینه‌های سیاسی جهان اسلام مینوشت و از این نظریه نمونه بود از تشکیل شدن نهضت آزادی، باخبر شدم. یادم هست که آن برادر چند نسخه از اساسنامه این جمعیت را به‌مراه داشت و به بعضی از افراد میداد که بخوانند و در صورت تمایل به آن جمعیت بپیوندند. من از جمله طلبایی بودم که از همان اوایل تحصیل نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی در خود علاقه شدید احساس میکردم و در این مرحله نیز خیلی میل داشتم که آن حرکت سیاسی را که مرحوم طالقانی یکی از بنیانگزاران آن بود بخوبی بشناسم، از طرفی فعالیتهای سیاسی مرحوم طالقانی و دیگران در تهران و بعضی از شهرستانها اوج میگرفت و مرا بسوی خود میکشید و از طرف دیگر فکر میکردم که اینکارها باطله‌گی سازگار نیست. این کشمکش درونی وجود داشت. گاهی که به تهران می‌آمدم شب جمعه سری به مسجد هدایت می‌زدم و تفسیر مرحوم طالقانی را که در آنروزها يك تفسیر نمونه بود با جان و دل گوش میکردم این برای من بسیار جالب بود، آنروزها هر وقت به مساجد میرفتم میدیدیم اگر انتقادی در سخن واعظ هست بر محور اخلاقیات دور می‌زند ولی در مسجد هدایت انتقاد از سیستم حاکم بر جامعه است و بیشتر مسایل بر محور ستم اجتماعی دور می‌زند. علاوه بر این من میدیدم آنانکه پای تفسیر طالقانی می‌نشینند غالباً افرادی هستند صاحب درد که تنها مستمع نیستند بلکه عملاً وارد يك سلسله فعالیتهای سیاسی هستند و اهداف سیاسی دارند. علاقه و ارادت من به مرحوم طالقانی همچنان ادامه داشت تا وقتی که این مجاهد خستگی ناپذیر و یارانش را به زندان دژخیم بردند و محاکمات آنان شروع شد، در چند جلسه محاکمه حاضر شدم، و قاروغرور

وباین جهت بسیاری از مراکز بااین اقدام ایشان مخالف بودند ولی پس از صدور اعلامیه ایشان تابع شدند و بالاخره راه پیمائی عظیم تاسوعا و سپس عاشورا برگزار گردید و سدهای وحشت و و هم شکست و سرعت انقلاب بطور تصاعدی بالا رفت ... پس از پیروزی انقلاب آن متفکر بزرگ همواره تلاش میکرد از يك خطر بزرگ جلوگیری کند که آن خطر، مسأله درگیر شدن نیروهای سیاسی گوناگون جامعه بایکدیگر و بوجود آمدن «مبارزه قدرت» بود. او تمام سعی خود را بکار میبرد تا چنین وضعی بوجود نیاید.

ایشان از من خواسته بودند قبل از نماز جمعه که بوسیله ایشان اقامه میشد سخنرانی کنم و جهت اصلی این سخنرانیها مبارزه باتنگ نظریها و حفظ وحدت در شرایط پس از انقلاب بود، شبی که در صبح آن شب این روح بزرگ به جوار رحمت الهی شتافت به اتفاق چند نفر دیگر از دوستان در خدمت ایشان بودیم. همان شب سفیر شوروی نیز برای رساندن پیامی به خدمت ایشان رسیده بود، ساعت دوازده شب بود که مامحضرا ایشان را ترك کردیم در حالیکه در قیافه ایشان هم خستگی و هم نشاط را میدیدم و پیش خود گفتم این پیرمرد چگونه در این ساعت شب اینقدر نشاط دارد و مخصوصاً هنگام خدا حافظی ما ایشان خیلی بانشاط بود

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

آنچه از مرحوم طالقانی به عنوان چند ویژگی ایشان میخواهم ذکر کنم چهار نکته است.

یکی اینکه ایشان بسا اینکه اقامتهای طولانی در گوشه و کنار دنیا نداشتند از تفکرها و گوناگونی که در دنیا هست بخوبی آگاه بودند و این حقیقت يك وسعت نظر خاص بدیشان بخشیده بود. من آن مرد را همیشه يك انسان جهانی می یافتم انسانی که توانائی و ظرفیت روبرو شدن با همه انسانهای دیگر از هر مکتب و مکان را دارد بدون آنکه خود را در برابر آنها ببازد و یا آنها را تحقیر کند.

دوم اینکه ایشان در صحنه سیاست هم از قدرت جذب بهره مند بود،

بزرگ آن مرحوم بود .

خدای بزرگ درجات این ابوذر زمان را متعالی گرداند و ما را در پیمودن

راه او موفق فرماید . والسلام

محمد مجتهد شبستری



کتابخانه آنلاین «ظالقاتی و زمانه ما»

چند اثر منتشر نشده
از
پدر طالقانی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

- ۱ - يك تجارت نجاتبخش و پرسود
- ۲ - روش برخورد پیامبر با طاعی و طاغوت
- ۳ - حکومت کتاب ، هدف بعثت انبیاء

يك تجارت نجاتبخش و پرسود

متن اولین سخنرانی مجاهد نستوه حضرت آية الله طالقانی در عصر روز چهارشنبه ۱۳۵۷/۸/۱۰ دو روز بعد از آزادی که در برابر جمعیتی بیش از ۲۰۰/۰۰۰ نفر که از بازار و دیگر نقاط تهران به دیدن ایشان آمده بودند ایراد کرده اند .

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عليه توكلت واليه انيب . يا ايها الذين ، آمنوا هل ادلكم على تجارة تنجيكم من عذاب اليم . تؤمنون بالله وتجاهدون في سبيل الله باموالكم وانفسكم ذالكم خير لکم ان کنتم تعلمون^۱ (سورة صف، آية ۱۰ و ۱۱)

پیامی که برادر عزیزم آقای حاج صادق قرائت کردند ، پیامی بود برای فرزندان عزیز دانشگاهیمان^۲ . امروز چهره ها اکثراً از کاسبها، بازاریان

۱ - صف / ۱۰ و ۱۱ .

۲ - پیام مذکور پیامی که صبح آن روز توسط آیت الله طالقانی به هفته همبستگی ←

از طرف خداوند - بوسیله پیامبرش - به شما مردم فرموده ، سوره صف است ، وظائف و مسؤولیتها برای تشکیل صف . ان الله يحب الذين یقاتلون فی سبیلہ صفاً کانهم بنیان مرصوص (در اواسط این سوره است اگر حافظه و ذهنم خطا نکرده باشد) .

به شما بازاریها ، به شما کاسبها ، به شما پایه ریزهای اقتصاد کشور ، به شما کسانی که مایه حیات اقتصادی یک کشور شیعه و اسلامی هستید ، دستور می دهد : تو پیغمبر از زبان ما ، از زبان خدا ، ابلاغ کن که دوست دارید به یک تجارت بالاتری ، عظیم تری ، پایدارتری ، بی خسران ، بی زیان ، مثمر ، شما را دلالت کنم ، راهنمایی کنم ؟ نخست تحکیم قدرت نیروی ایمان : « هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم » . آن تجارتی که شما را از عذاب ، عذاب دردناک - که تا پوست و استخوان شما را رنجور کرده - دلالت کنم ، نخست تحکیم مبانی ایمان . بالاینکه خطاب به مؤمنین است . باز تجدید ایمان ، ایمان متحرک ، ایمان متکامل ، ایمان به خدا و رسول و زندگی برتر ، زندگی عالیت . نباید شما در زندگی تجارت و کسب غرق شده باشید . ایمان به خدا ، جهاد در راه خدا باموال و نفوستان « باموالکم و انفسکم » چندقدسی در راه ایمان و در راه جهاد ، ثمرش را می بینید « خیر لکم » اگر مردمی هستید که بینش علمی دارید ، هشیاری دارید ، آگاهید ، شناخت دارید . « ان کنتم تعلمون » .

برادران بازاری ، فرزندان گرامی ، جوانها ، بزرگان ! تنها سرمایه فکری و مادی ما را به غارت نبردند ، به ما اهانت می کنند ، تحقیر کردند ، شما بازاریها ، از ارکان نهضت بزرگ اسلامی - ایرانی بودید و هستید . نهضتهای بزرگی که در این کشور روی داد ، شما پایه و مایه اش بودید . نهضت تنباکو و نهضت مشروطیت ، نهضت ملی کردن منابع نفت ، شما بودید . هنوز بچه های شما دانشگاهی نشده بودند . چنان نهضتی که با بستن دستگاه نفت ، شما اقتصاد را پیا ننگه داشتید . شما ملتی که گفتید : ما حاضریم بیش

با این حال، با این ضعفم، به زحمت باشما صحبت می‌کنم. امیدوارم که این پیوستگی بین روحانیت مرقی، بازاری مرقی، دانشگاهیان عزیز، پایدار و دائم باشد.

برادرها، ما از سالیان پیش که در این مسیر قدم گذاشتیم، آرزوها داشتیم و داریم، الآن که در میان شما هستیم و این چهره‌های تابناک و مصمم و قوی و مؤمنی که ایمان، روح خدا، «روح‌الله»^۱ در آنها دمیده شده، این چهره‌ها، این شما، این دانشگاهیها، این دختران عزیز و متدین و مبارز دانشگاهی، این پسران عزیز، برای من مثل يك احلامی است. هنوز باور نمی‌کنم، خوابم یابیدارم، همین هدف عالی است که رسیدید ولی نه نهایت هدف.

آیا این حرکت که از عمق افکار و اندیشه‌های اسلامی و کوششهای شهدای عالی‌ما، از بیابان کربلا گرفته تا میدان شهداء (گریه‌حضرار). برادرها، و قتیکه من و بعضی از دوستان معمم خودمان را به زندان اوین منتقل کردند، مدتی قبل از اینکه ما را منتقل کنند به بندی که خالی بود. دیدم مأمورین تلاشهایی دارند می‌کنند، ما متوجه نشدیم، بعد که رفتیم کم‌کم با آن محیط و آن بند که آشنا شدیم متوجه شدیم تلاششان چه بود. از در و دیوار - خدای من شاهد است - آثار خون پاك می‌کردند. خونهای دانشجو، خونهای طلبه (گریه شدید حضرار) خونهای روحانیت، خونهای بازاریها را پاك می‌کردند و گمان می‌کردند با این پاك کردن، ننگ و کثافتی را که بردام‌نشان نشسته، خواهند پاك کرد، و نخواهند پاك کرد. چنان چهره سیاه و درخیمی نشان داده‌اند که هر چه بکوشند ممکن نیست از دامن تاریخ پاك بشود، روز بروز هم زنده‌تر می‌شود.

از شما خواهش می‌کنم که بیشتر توقّع نداشته باشید برای اینکه خود من به هیجان می‌آیم. ممکن است که همین ساعتی که ممکن است در خدمت

روش برخورد پیامبر با طاغی و طاغوت

بسمه تعالی

سخنان پدر طالقانی با خانواده در تاریخ ۵۷/۸/۲۴ ، شانزده روز پس از آزادی از زندان اخیر .
سؤال کننده اعظم خانم :

شما در این چند روزی که از زندان بیرون آمدید با وضع مزاجی و خستگی که دارید، با این مسؤولیتهائی که مواجه شدید. يك فرصتی پیش نیامده که بین خانواده و بچه ها باشید. حالا که این فرصت پیش آمده اگر امکان دارد و حالتان مساعد است يك چند کلمه ای برای ما از وضع این چند سالی که در زندان بودید یا بطور کلی وضع زندانها در این سالهای اخیر یا نصیحتی دارید، وصیتی، چیزی، یا مثل گذشته تفسیری از آیات برای ما صحبت کنید :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زندان ، به هر صورت، گذشت

قسمتی که راجع به وضع زندان و پیشامدها و حوادث و وضع مزاجی

این مدت انجام شده به این زودی به ثمر برسد و این هم از توفیقات الهی است.

در شناخت و عمل اسلامی نمونه باشید

اما نسبت به شما که پرسیدید . البته شما خانواده من ، فرزندان ، فرزندان نسبی و سببی من ، مسئولیتان را باید متوجه باشید ، شناختن در دین ، در فهم دین و مسئولیتهائی که دارید بیشتر توجه کنید . گرچه الآن با این همه جوانهای با ایمان ، دانشجو ، دانش آموز ، کارگر ، بازاری ، کاسب این جور به من اظهار علاقه می کنند ، همه اینها را هم فرزندان حقوقی خودم می دانم . و غیر از شما که فرزندان نسبی و سببی من هستید ، همه اینها فرزندان من هستند و از همین جهت نسبت به آنها هم مسئولیت دارم ولی در مرحله اول شما مواظب باشید ، مواظب اعمالتان و حرکاتتان ، مراقب رفتارتان ، زحماتتان ، اخلاقتان باشید . شناختن همانطوری که گفتم در دین باید بالا برود در مقابل این مکتبهای که پیش آمده ، من همیشه وصیت می کردم و حالا هم می کنم .

نماز يك انقلاب فرهنگی مستمر است

بخصوص در نماز مراقبت زیادی داشته باشید ، آنطوری قرآن تأکید کرده وقتی می توانید به فوائد و نتایج نماز برسید که انجام بدهید ، درست هم انجام بدهید و به اصطلاح قرآن **اقامة صلوة** کنید و این ترکیب و داروئی است الهی برای بیماریهای روحی و اخلاقی انسان ، و علاوه ، **يك انقلاب** دائمی است که در مفاصل زندگی ، شب و روز انسان را از سقوط درغرایز ، شهوات و غفلت نگه می دارد ، تنبّه و بیداری می دهد انسان را با عالم وجود که آیات الهی است مرتبط می دارد ، همین که امروز در کشورهای به اصطلاح انقلابی به این توجه کردند که اگر به حال سکون و رکود بمانند افراد سقوط می کنند و به زندگی معمولی سرگرم می شوند ، و در صدند **يك نوع انقلاب** درونی و فرهنگی در مردم همیشه باشد .

برداشتی جدید از سوره نازعات

اما در باره توجه به سوره و آیه‌ای که قبل از زندان هر وقت فرصت بود برای شما ، یا بطور متوالی یا انتخابی آیاتی را مطرح می‌کردیم ، بحث می‌کردیم و بعد هم فهمیدم که برای شما مفید بوده^۱ ، حالا هم اگر فرصتی بکنم ، با این همه گرفتاریها و مسؤولیتهائی که پیش آمده ، هر وقت آیه‌ای به نظر مرسید که مفید بود یعنی در وضع و شرایط زمان ، تذکرش برای این حرکت و انقلاب روحی و رشد اجتماعی شما و دیگر جوانها و مسلمانها مفید بود برای شما مطرح خواهم کرد .

به مناسبتی که دیشب در وضعی که داشتیم در آیات سوره شریفه و النازعات فکر می‌کردم . در قسمتی از آیات این سوره مطالبی به نظر مرسید که با وضع روز ما و درگیری ما با طغیان و استبداد دیدم مناسب است . البته در تفسیر «پرتوی از قرآن» سوره « و النازعات » بحث شده ، يك قسمت آیات را بحث کردیم . ولی ممکن است که يك توجه جدیدی یا تجدید توجهی نسبت به این آیات بشود .

۱ - اشاره به جلسات هفتگی خانوادگی است که در شرایط اختناق و غیرممکن برای برگزاری جلسات عمومی ، داشتند . پدر از زمستان سال ۵۲ تا هنگام بازداشت (زمستان ۵۴) این جلسات تفسیر خانوادگی را برگزار می‌کردند . نوار ضبط شده این جلسات به زودی انشاءالله استخراج و چاپ و منتشر می‌گردد .

باطغیان تا مرحله طاغوت که آخرین مرحله طغیان است. این کلمه طاغوت که الآن در نوشته‌های من و اعلامیه‌ها دیده می‌شود، مسأله‌ایست که از خود قرآن استخراج شده و من سالهای قبل هم بحث کردم و گفتم این معنی را خیلی جامع‌تر و عمیق‌تر و پرمایه‌تر از کلمه مستبد [می‌دانم]. هر دو عربی است، ولی این کلمه معنا و مفهوم بیشتری دارد تا کلمه مستبد. حالا هم می‌بینیم که این مصطلح در نوشته‌ها و اعلامیه‌ها همه جا آورده می‌شود. کلمه طاغوت لغت قرآن و از متن قرآن است. ولی این طغیان چه جور شروع می‌شود و چه جور ظهور می‌کند. از طغیان تا به مرحله طاغوتی و طاغوت‌گونگی که آخرین نقطه اوج طغیان و بعد از طاغوتیت تا سقوط و نابودی است. نابودی طاغوت.

در این سوره، بعد از آنی که نمایشی و نموداری از وضع عمومی جهان و حرکت عمومی بیان می‌کند، بعد مثل اینکه قرآن می‌خواهد نمونه‌ای نشان بدهد که در مقابل این حرکت تکاملی عمومی، در جوامع بشری به چه صورتی در می‌آید و چه جور راه باز می‌کند که طاغوت نموداری است از مانع و سدی است در مقابل این حرکت که در آیات قبل، آیات اول سوره نمایش داده است. «هل اتیک حدیث موسی» اگر می‌خواهی این حرکت و این تدبیر عمومی را خوب در محدوده اجتماع و زندگی بشری بفهمی، این مطلب به تو رسیده‌ای پیغمبر؟ «اذنادیه ربه بالواد المقدس طوی» در لغات این کلمات همه مفسرین در این تعبیرات بحث زیادی کرده‌اند: «وادی مقدس» کجاست؟ در وادی مقدس پروردگار موسی او را خواند، ندا در داد. (ندا بانگی است که از دور برسد). وادی مقدسی که طوی بود (طوی یعنی پیچیده در پیچ و خم) «اذنادیه ربه بالواد المقدس طوی». ظاهر قضیه این بود که موسی بعد از اینکه از مصر با آن درگیری که با قبطی‌های مصر داشت و فرار کرد و رفت به مدین و در آنجا با دختر شعیب ازدواج کرد و دارای اولاد شد، احساس کرد که این زندگی بزرنگی شبانی و زندگی معمولی او را قانع نمی‌کند. مسؤولیتی

درهم پیچید ، کلافه‌اش کرد ، نمی‌دانست چه کند ، مسؤولیت زن و بچه قدرت مقاومی بود ، مسؤولیت انجام رسالتی که قبل از نبوتش وجداناً احساس می‌کرد ، اما نمی‌دانست چه کار بکند ، این‌ندا راه اورا روشن کرد . « اذهب الی فرعون » با قدم محکم و ثابت ، و متکّی به حق ، بدون تزلزل و اضطراب از همهٔ علاقه‌ها باید خودت را خلع کنی . حتی علاقه‌ای که به کفشت داری « اخلع نعلیک » پایت را برهنه کن . سبک شوی در این راه دیگر نعلین و کفش پای آدم آخرین مرحلهٔ علاقه است ، نه اینکه از زن و بچه و زندگی دل‌کندن ، حتی از کفشت هم دل بکن . « انک بالواد المقدس طوی » .

« اذهب الی فرعون انسه طغی » برو به طرف فرعون ، برای چه ؟ پادشاهی ؟ نه ، او برخلاف این سنت و این حرکت عمومی عالم ، سد راه حرکت بشر شده ، طغیان کرده است . این مأموریت اوّل . چه جور مأموریت را انجام بدهم ؟ روش‌راه‌را هم قرآن معین می‌کند « فقل هل لک الی ان تزکی » بالاخره این فرعون هم انسانی است مثل سایر انسانها ، قدرت و شهوات و تملقها و همهٔ اینها مستش کرده ، شاید بتوانی اورا از این مستی بیرون بیاوری ، آدمش کنی و از این غرور نجاشش بدهی که اوّل خودش را نجات بدهی . « فقل هل لک » خیلی با زبان ملایم . دلت می‌خواهد ، مایل هستی ، توهم آلوده شدی ، تقصیر نداری ، محیط و اجتماع و قدرت پرورها و منتفعین از قدرتها ، ترا مست کردند ، می‌خواهی تزکیه شوی ؟ تزکیه شدن همان است که غرایزی که بر فطرت و وجدان انسان ریشه دوانده و عقل فطری و وجدان انسان را از حرکت انداخته ، حاصل آنکه خودش را گم کرده ، خودش را از یاد برده ، از این غرور بیاید پائین . تزکیه بشوی . تزکیه که شدی مرحلهٔ اول است ، بعد روزنهٔ نور هدایت به روی توهم باز می‌شود . « واهدیک الی ربک » نور هدایت و ربوبیت است که باخود تو سر و کار دارد . کلمهٔ « ربک » با اضافه شدن به ضمیر « ک » ، در هر انسان ، در هر پدیده ، در دل هر موجودی همانطوری که یک حیات و حرکت هست ، همان یک شعله از ربوبیت است .

اینکه بترسد، بر طغیانش افزوده می شود. «خودش را فوق قانون، فوق اراده، فوق خدا می داند. از این جهت وقتی قانون را به رخ او بکشی، نه اینکه خضوع بکند در مقابل قانون و اراده خدا بلکه بر سرکشی و عصیانش افزوده می شود. وقتی افزوده شد دیگر آخرین مرحله است، اینجا دیگر درگیری است باید با سلاح و با قدرت جلویش آمد. چه دارد حق قدرت؟ يك عصا فقط دارد موسی و این عصا همه کار ازش برمی آید. وقتی قدرت حق بود چوب هم کار مسلسل و تفنگ را هم می کند، حق که نبود مسلسل و تفنگ جای چوب هم کار نمی کند. شاید اینجا همین آیه کبری همان چوبی بود که در دست موسی بود، با همان چوب، همان چوب چوپانی، همین چوب در مقابل همه این قدرت، قدرتهای ظاهری کار می کند، چون باطنش حق است. این چوب به دست توست، دست تو نحت اراده خدا است، و خدا از درون تو در این چوب ظهور می کند، این را به او نشان بده. «فاریه الایة الکبری» بعد نشان بده بگو من قدرت دارم. من که ترا نصیحت می کنم، خیال نکنی که از ضعف من است، از بیچارگی من است. من این قدرت را دارم، ولی این نصیحتم هم برای اینست که بپذیری، این قدرت مرا بین ولی حالا درگیر نشو «فاریه الایة الکبری». در مقابل این قدرت نمائی، قدرت الهی که موسی ارائه داد، او فهمید که در مقابل يك چوپان نیست، در مقابل قدرتی است، در درون این چوپان نیرو است، قدرت است باید فکری بکنی به حالش «فکذب وعصی»

حالامی بینی ابتدای درگیری از کجا شروع می شود، مراحل طغیان از اینجا شروع می شود و نفی مطلق موسی و منطق موسی. این معنای تکذیب است: تو هیچ چیزی نیستی، همه حرفهایت پوچ است، هیچ کاری هم از تو بر نمی آید «فکذب وعصی». علاوه بر این که تکذیب کرد، عصیان هم کرد، یعنی سرپیچی کرد و جبهه گیری کرد. این مرحله دوم.

«ثم ادبریسعی» مرحله دیگر اینست که ادبار کرد، یکسره پشت کرد

نمی گوید ندارم بدهم ، اصلا نکول می کند ، می گوید اصلا توحق نداری .
 یعنی شخصی را ساقط کردن ، شکنجه دادن و داغ باطله به او زدن . « خداوند
 داغ باطله به او زد و ساقطش کرد » . ان فی ذلك لعبرة لمن یخشى
 « در این برای هر کس که عظمت خدا را در یابد عبرتی است » .

والسلام



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

معمول متعارف در این مسجد این بود که در روز عید فطر، يك سوره ای، يك آیه ای از قرآن مورد بحث قرار بگیرد. این بود که بنظر رسید امروز این آیه که از آیات جامع قرآن می باشد که درباره بعث رسل است و علت غائی بعثت انبیاء - تا آن قدری که حال و وقت است که گمان نمی کنم، بتوانم این بحث را به انجام برسانم - با وضع و حالی که دارم مورد توجه رفقا و دوستانمان قرار بگیرد کافی است.

در این آیه مراحل از تکامل فکری اجتماعی انسان، تکامل نبوت، و نهایت نظر مخصوص انبیاء بیان شده، امیدوارم آنرا جمله جمله عرض می کنم و با اشاره ای رد می شوم.

جای پای انبیاء

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» مردم همه يك امت بودند. يك نوع اندیشه، فکر و روش زندگی اجتماعی داشتند، به دلیل اینکه يك فرد بشر هم در آغاز طفولیت تا بلوغ و تکامل فکری همین مراحل را دارد. نوع بشر هم يك نمونه و سیعتری از يك فرد و تحولاتی که برای يك فرد پیش می آید. اطفال ایشان عموماً در يك مطالبی اندیشه و فکر دارند، اخلاقیات و روش و حرکات اینها شبیه به هم است. و هرچه در سنین عمرشان جلوتر می آیند، اختلافات از جهت بروز غرائز و موارد و سپس عقل و اندیشه و اشتیاق بیشتر بین افراد ظهور می کند تا آنجائی که تفاهم بین دو فرد، بین زندگی فرد، که در آغاز فطرت و اندیشه های غریزه ای يك جور بودند و يك اندیشه داشتند، اگر اندیشه ای داشتند، اندیشه فکری، عقل بسیط، کسانی که تفاهم بین اینها بیشتر و یا کم مشکل بود، همینطوری که بین همه مردم است. نوع انسان هم شاید چنین مرحله ای را گذرانده، مرحله ای که محکوم غریزه فطرت بوده است، همه یکسان بودند، درباره خلقت و مبادی هم يك شکل عقل بسیط داشته اند. شاید فطره همه موحد بوده اند، همانطوری که فکر انسان فطره

اینجا است که ما می‌گوئیم جای پای انبیاء است. هیچ کس نمی‌تواند این خلاء را پر کند. همه فلاسفه و اندیشمندان در عین اینکه مسائلی، مطالبی و اصولی از زندگی را درک می‌کنند، همه باهم اختلاف دارند، همه این اختلافات هم حق نیست، حق هم نمی‌تواند تجزیه و تحلیل بشود و دوئیت داشته باشد.

حق یکی است! پس همه در اشتباهند. همانطوری که دیدیم در همه مسائل باهم اختلاف دارند از خود بشر و ناحیه فکری بشر نمی‌تواند چنین راه توحیدی به مردم ارائه بشود. پس باید از یک مسأله و حقیقتی بالاتر باشد.

«كان الناس امة واحدة» بطور طبیعی است. اختلاف ابتدائی با آغاز اختلاف هم طبیعی بشر است. تا اینجا مسیر طبیعتش را خود طی کرده است، ولی «فبعث الله نبیین» بعثت، یکسره مستند به خدا شده که یک مسأله جدید و یک جهش تاریخی است و نقشی است که انبیاء در زندگی و حیات بشر دارند، که نقشی است بسیار مؤثر، که هیچ چیزی نمی‌تواند جای این نقش را بگیرد.

متأسفانه علماء و محققین اجتماعی و تاریخی نمی‌دانم چطور شده، از دین زده شده‌اند، از اسم دین در تحولات و علل تاریخی و حرکت و تکامل بشری. نقش انبیاء را یا ناچیز می‌دانند یا نادیده می‌گیرند. آیا نقشی از این بالاتر در زندگی بشر بوده است؟ «فبعث الله النبیین مبشرين و منذرين»، بشارت و انداز نسبت به خیر و شر سعادت و شقاوتی است که انسان بطور طبیعی درک نمی‌کند؛ باید دیگری به انسان نشان بدهد و ارائه کند. بشارت و انداز نسبت به خیر و شر، سعادت و شقاوتی است که انسان بطور طبیعی درک نمی‌کند، باید دیگری به انسان نشان بدهد و ارائه کند. بشارت و انداز نسبت به چه چیزی؟ نسبت به عمل و شعاع عمل و مسئولیتها. پس معلوم می‌شود آغاز بعثت انبیاء روی این دو مبنا بوده است: ابشار و انداز. یعنی چشم مردم را باز کردن و آینده را به اینها نشان دادن، آینده‌ای که مربوط به شعاع عمل و اندیشه‌های انسان است، نه آینده تحولات طبیعی عالم. و دیگر اینکه انسان را متوجه

کتاب کامل، کتاب ابدی. و انزل معهم الكتاب بالحق. کتاب مجموعه اصول،
 هبانی، قوانین، مسائل زندگی و شریعت ولی باملاک حق. اینجا مسئله حق
 پیش می آید. مسئله ایست که بشر همیشه گرفتار است که ملاکی ندارد و نمی تواند
 پیش خودش ملاکی برای حق درست بکند. هر فردی که برای خودش مالکیت
 و حقی روی اشیاء در محیط زندگی قائل است، حق را در محیط خودش
 می داند و دیگری را مخالف حق، طبقاتی که در اجتماعند. همینطورند، و
 همچنین مذاهب و مرامهایی که در دنیا است؛ ملاک حق را خودشان می دانند.
 مسئله واضح است و دلیل آن همین است که امروز در دنیا دو اصل و مرامی
 که مقابل هم ایستادند به تمام معنی حق را با خودشان می دانند. کمونیست
 خودش را حق می داند و ملاک حق را اصول محدود خودش می داند و هر چه
 برخلاف او باشد، بزند، بکشد، بکوبد، از بین ببرد و خلاف مصلحت
 بشر می داند! سرمایه دارش هم همینطورند بلوک مخالفش هم همینطورند.
 آنها را مخالف حق می دانند و حق را در چهارچوب و اصول و زندگی که برای
 خودشان درست کرده اند می دانند همه مسئله در همین است که حق چه ملاکی
 دارد در دنیا؟ و مگر تا ملاک حق معلوم نشود، توحید قوای بشر و در نتیجه
 صلح و امنیت در دنیا می تواند برقرار گردد؟ هر کدام بدیگری می گوید: تو
 خفه شو، جنگ نکن، میگوید حق بامن است. خیلی خوب چند روزی هم
 خفه می شود و جنگ نمی کند، ولی چون او هم حق را با خودش می داند
 هر وقت فرصت کرد از جابلند می شود آن دیگری هم همینطور است. پس اگر ملاکی
 برای حق مشخص نشود، آیا می تواند بشر را در راه توحید قوا، توحید،
 صلح و امنیت پیش ببرد؟ حرف زدنی زیاد است، بشینند حرف بزنند، مجامع
 صلح، مجامع امنیت، قانون، قوانین، مواد، مرتب تصویب کنند، برخلاف
 جنگ کردن آنها هم کار خودشان را می کنند. بالای قصرها و کاخها برای تحدید
 کردن سلاحها می نشینند، همانهایی هم که آنجا حرف می زنند، می دانند

حاکمیت کتاب . از این جهت معلوم می شود که نظام و رژیم انبیاء چیست ؟ حاکمیت کتاب . یا بگوئیم حاکمیت خدا . اما با حاکمیت خدا گفتی باعث مخلوط شدن حرفمان با حرف مسیحی ها می شود . آنها می گفتند ، حکومت الهی ، ما طرفدار حکومت الهی هستیم ولی روی چه اصولی برگشت می کنند . به حکومت [فرد و طبقه] . ظاهراً باید تثوکر اسی باشد ولی منظور قرآن این نیست ، حاکمیت فرد نیست ، حاکمیت کتاب است ، کتاب باید حاکم باشد . کتاب که مظهر اراده خداست و نشان دهنده حق و مبنای حق است ، همه مسأله همین است . اینجا است که می بینیم يك مسأله مهمی که حتی خردمندان ماهنوز شاید درست درك نمی کنند راجع به نظامی است که انبیاء و اسلام که مکمل کتاب است و آخرین کتاب است . کتاب را به عنوان يك مبعث نوعی ذکر کرده است . قرآن ، برای آنکه همه کتب اصیل با قرآن دريك رشته هستند و کامل شده اند . اساساً حاکمیت کتاب است نه حاکمیت فرد نه طبقه است ، حاکمیت ، حاکمیت کتاب بر مردم و محکومیت مردم فقط نسبت به کتاب . یعنی اراده محقق الهی نه ارده گنگ و مبهم ، اراده ای که مشخص و اصولش مبین شده است .

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

عبادات وسیله هستند نه هدف

باز اینجا احتیاجی به تذکر نیست . متوجه هستید که بعثت انبیاء به کجا می رسد : « لیحکم بین الناس » انبیاء را نفرستادیم که نماز بخوانند مردم ، روزه بگیرند مردم ، حج بروند مردم ، انفاق کنند . غایت و نهایت اینها نبوده است . انبیاء را نفرستادیم که مردم اقتصاد منظمی داشته باشند ، این نیست و این هست . همه اینها هم هست و آن اینست که همه اینها وسیله است . هیچ کدام غایت نیست . آن مسلمانی که خیال می کند نماز را خوانده و روزه اش را گرفته ، دعاهایش را خوانده و تکلیفش ساقط شده و منظور همین بوده است ، دین را نفهمیده ، آن مسلمانی که در صف جماعت آمد و احیاء گرفت و همه تکالیف از

« وما اختلف فيه الا الذين اوتوه من بعد ما جائتهم البينات بغياً بينهم » .

تابعین انبیاء بعد از آن که آمدند حق مشخص شد، چشمها باز شد، هدفها روشن شد، عناصر مختلف انسانی همه باهم جوش خوردند و یک پیکر شدند، انبیاء که رفتند به تدریج هدف انبیاء باهم گم می شود. دین و سرمایه وجدانی و عاطفی و زندگی مردم می افتد به دست دین و بالتبع به دست کسانی که خودشان را حامل و مبلغ و دارای رسالت دین از طرف انبیاء می دانند - سرمایه خوبی به دستشان می افتد. شروع می کنند باهم اختلاف پیدا کردن، صفبندی ادیان و تابعین ادیان در مقابل هم. قرآن سر این صفبندی را بیان می کند می گوید نه این است که حق مشخص و روشن نشده، نه! « بغياً بينهم » است، و ستیزه جوئی، نفع جوئی، حرفه گری در دین. وقتی حرفه زیاد شد، یک دکان نمی تواند همه را اداره کند، باید مغازه ها تنوع داشته باشند و به شکل های مختلف باشند، جالب مشتری باشد، مشتری هم، مردم بیچاره ای که وجداناً، و فطرتاً طالب حقتد و دینند، سرمایه دین می افتد به دست دیندارهای حرفه ای و دینساز و شروع می شود به اختلافات: « وما اختلف فيه الا الذين اوتوه من بعد جائتهم البينات ». چرا؟ « بغياً بينهم »! چرا باهم نمی سازند، حالا که می خواهند سر سفره دین بخورند. سفره ای که دیگران باز کردند و گسترده کردند، لا اقل حاضر نیستند باهم بسازند، خوب بخورند. آش هم حاضر نیست. « بغياً بينهم ». از هر گوشه ای مسأله ای [پیدا می شود] فروع می آید جلو، اصول می رود عقب، مبانی گم می شود و فروع چشم مردم را پر می کند. همه چیز واژگون می شود، دین هم واژگون می شود. به جای اینکه چیزهای وسیله ای به چشم وسیله ای دیده شود، و وسیله ای باشد برای هدفها، هدفها برمی گردد به طرف وسیله، مبانی برمی گردد به طرف فروع. فرع اصل می شود و اصل فرع. چطور؟! نمی خواهم مبهم صحبت کنم.

یعنی خدا که خودش هدف است، حق است، حق مطلق است، وسیله می شود برای زندگی. دعا می کند خدا را می خواهد و در این شبهای احیاء با

چه باید بشود ؟

مردان با ایمان دین را درمی یابند

يك بشارت دیگری هم قرآن می دهد : فهدى الله الذين آمنوا لما اختلفوا فيه من الحق باذنه . در بین این اختلافاتی که به اسم دین همه می گویند : یا ابوالفضل و باجوبهای بیرق می زنند تو سر هم دیگر ، دسته ها ، در بین این اختلافات ، تصادمها ، تضادها ، يك عده مردمی را خداوند به اذنش به همان راه و روشی که دارد هدایت می کند تا کتاب و مبانی دین را دریابند.

زیاد حالم مقتضی نبود مطالبی عرض کنم . خواستم اجمالا این آیه ، نظرات این آیه ، درك این آیه در مد نظر آقایان باشد به عنوان يك هدیه عید ، هدیه عید باید مناسب با عید باشد که بفهمیم این اجتماع ما هدف نیست وسیله است از اینجا که بیرون رفتیم وظیفه را انجام دهیم . همه مسائل اسلام برای اجتماع است و اجتماع برای هدف حق است «لیحكم بینهم فیما اختلفوا فيه» ، دیگر عرضی ندارم از این جهت زیاد آقایان را معطل نکنیم ، وقت هم خیلی گذشته است.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کواثر عملی لاله الله ؟

خوب مسأله دیگری که شاید انتظار داشته باشید مثل هر سال بحث بشود موضوع فطره است ، شما از این مبنای قرآنی خودتان باید وظیفهتان را تشخیص بدهید ، چه زکوة و فطر و جماعتش و جمعه اش و حجش همه باید در آن مسیر باشد . در آن مسیر که دوجت دارد ، يك جهت منفی دارد ، یعنی نفی حاکمیت غیر خدا که حق مطلق است ، و يك جهت اثباتی دارد که اگر نفیش نباشد اثباتش تحقق پیدا نمی کند ، لاله الله . همین جا بود که سران قریش را می لرزاند . يك لاله الله گفتن يك مسلمان ، همه سران عرب راهاج و واج می کرد ، مشوش می کرد ، ما شب و روز میلیونها مرتبه لاله الله می گوئیم ، و هیچ حاج و واج هم ایجاد نمی شود . چون نمی فهمیم یعنی چه ،

آنجا است راه خدا . یعنی هر طریقی که به نفع اجتماع و برای پیشبرد اجتماع و برانگیختن استعداد های مردم و زنده نگه داشتن خلق خدا است ، فی سبیل الله است ، گاهی فی سبیل الله اقتضاء می کند که انسان پل بسازد ، آب انبار بسازد . برای اینکه اینها هم در سبیل خداست ، مردمی که پل نداشته باشند رفت و آمد نمی توانند بکنند . تفاهم نمی توانند داشته باشند . مردمی که وسیله آب نداشته باشند زندگی ندارند . اینها همه پایه است . سبیل الله ، سبیل الله را باز آیه ای دیگر مشخص می کند . « للفقراء الذین » این آیه را خواندم چند روز ، قبل باز هم می خوانم و رد می شوم . صدقات برای فقراء . کدام فقراء ؟ « الذین احصروا فی سبیل الله » آنهایی که در راه خدا محصور شده اند ، نمی توانند بغیر از پیشبرد راه خدا و رفع موانع از راه خدا و صلاح و خیر بشر به کار و زندگی برسند و به کسب و کار برسند . « واحصروا فی سبیل الله ، لا یستطیعون ضرباً فی الارض » از سنگر متارکه و جهادش نمی توانند رو برگردانند . میدان برایش وسیع نیست که به هر جا برود و بتواند به کار و کوشش پردازد . باید اینهارا اداره کرد . « یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف » مردمی نیستند که حرکت در راه خدا را وسیله کسب و کارشان قرار بدهند ، بیایند به پروپای مردم بیچند که به مایه پول بدهید و کمک کنید ، گرفتاریم ، بیچاره ایم ، آنهم با اصرار : « لایستلون الناس الحافاً » ، شخصیتشان ، حیثیت اینها طوری است که هیچ وقت اگر چه گوشت میته بخورند به مردم اظهار فقر نمی کنند ، برای اینکه ارزش خود را بالاتر از این می دانند « لایستطیعون ضرباً فی الارض ، لایستلون الناس الحافاً » ، تعرفهم بسیماهم « اگر اینهارا ببینید فقط از قیافه شان می توانید تشخیص بدهید چه کاره اند . نه از زبانش و الحاحش . این مصداق سبیل الله است که قرآن با تمام اوصاف و شرائطش مشخص کرده است . زکوة فطرهم در همین مسیر ها باید باشد . در درجه اول اگر کسانی ، درماندگانی هستند ، نه گداها نه فقیر پروری ، نه با پنج تومان ، ده تومان به کسی دادن و شخیت اسلامی و انسانی او را خرد کردن ، این نیست ، این اشتباه است ، همه مان اشتباه می کنیم . مسلمانهایی که در

ببرد. این مصیبت است.

این مصیبت است، و مصیبت دیگر که آواره‌های فلسطین دارند، مگر کم مصیبت است مردمی که بیست سال متجاوز از بیست سال در بیابانها زندگی می‌کنند و بانگ می‌زنند به وجدان بشریت به مردم دنیا که به داد ما برسید، آنها به جای اینکه به دادشان برسند با بمبهای ناپالم به سرشان می‌ریزند.

این مصیبت نیست؟

این گرفتاری نیست، با این فاجعه‌اخیری هم که پیش آمد که وجدان و قلب هر انسان زنده‌ای را به حرکت درآورد، مگر انسان زنده می‌تواند راحت بخوابد! ببینید چه جور دست استعمار مسلمانها را به جان هم انداخت و چه فاجعه‌ای پیش آمد و چه بدبختیها برای اینها حاصل شد. اینها همه‌اش مصیبت است، ولی ما شیعه مرتضی‌علی هستیم چون ولایت داریم!! باشد می‌پذیریم!! ولایت داریم. ای کاش، و ای کاش يك مویك ریشه‌ای از غیرت علی در تن اینهائی بود که موی سیل و ریش و سرشان از ولایت علی، موج می‌زد.

ولایت علی وسیله شده برای تن‌پرورها، برای لابیالی‌ها، کسانی که غیرت را می‌خواهند کنار بگذارند می‌گویند، باید اسمی رویش بگذارند، می‌گویند ولایت علی. آخر کدام علی؟ مگر خطبه جهاد علی را ندیدید در نهج البلاغه برای چه خوانده است؟ برای کی این خطبه را املاء فرموده. برای چه مسأله‌ای؟ چه پیشامدی؟ يك عده از سربازان معاویه حمله می‌کنند به شهر انبار، شهر سرحدی عراق، فرماندار و فرمانده آنجا را می‌کشند، بعد از اینکه مقاومت می‌کند در مقابل پنج هزار جمعیت، فرمانده مقاومت کرد با سی نفر. بقیه مردم را گفت بروید شما ما می‌جنگیم. شما به پناهگاه‌ها پناهنده شوید تا ما کشته بشویم. حسان بن حسان بکری ایستاد، اصحابش يك يك مقابلش به زمین می‌افتادند. این آیه را تلاوت می‌کرد: «و منهم من قضی نجسه و منهم من ينتظر» کشته شدند و ریختند انبار را غارت کردند، خانه‌ها را غارت کردند، به دوخانه هجوم آوردند که یکی خانه زن ذمیّه‌ای و يك خانه زن

متبسم نشد و همیشه گرفته بود ، باز بالاتر از این دارد که امیرالمؤمنین بعد از این قضیه چنان بیمار شد که نمی توانست سرپای خودش بایستد !

این علی که این همه حوادث به سرش آمد ، این کوه از پای در نیامد . چه بود این حادثه تا اینکه روزی مردم را فرمان داد در مسجد جمع شدند و خودش از خانه آمد بیرون فرزنداناش ، امام حسن ، امام حسین ، فرزندان جعفر ، عبدالله جعفر . دیگر جوانها اطراف حضرت را داشتند و شاید زیر بازویش را گرفته بودند روی سکوی مسجد او را نشانند ، یا سکوی خانه اش . و این نامه و این خطابه را که نوشته بود و او بیکی از موالی - سعید نام - و گفت برو برای مردم بخوان . می گویند امیرالمؤمنین توانائی این را نداشت که خطابه بخواند . داد به دیگری این خطابه را خواند . این خطابه عجب !! (خطبه ۲۷ نهج البلاغه) :

« فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ » در بهشت است جهاد ، کسانی که جهاد به رویشان بسته باشد در بهشت به رویشان بسته است . کسانی که در بهشت به رویشان بسته شود ، درهای جهنم گشوده می شود .

« فَتَحَهُ اللَّهُ لِيَخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ » بندگان که باید امتحان داده باشند گزیده باشند . خداوند این دریچه رحمت را به روی آنها باز کرده است « وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةِ وَجَنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ » لباس تقوی است ، حصن محکم الهی است . « فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ الْبَسَهُ اللَّهُ تَتُوبَ الذَّلِ » کسانی که وظیفه جهاد را کنار بگذارند لباس ذلت و خواری برتن اینها پوشیده خواهد شد ، درماندگی و بیچارگی بالای سر اینها خیمه خواهد زد « وَ أُدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ » دیگر کسی حق برای او قائل نخواهد شد ، حق ، حقی است که با جهاد اعلام شود . مردم بنشینند بگویند حق با ماست ، مثل آواره های فلسطینی ، چه کسی به حرفشان گوش می کند . « وَ أُدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ وَ مُنِعَ الْحَقُّ » حقا از او باز داشته می شود . « أَلَا وَ أَنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَ نَهَارًا »

برسد ، دائماً بمبهای ناپالم به سر اینها می ریزد ... ای علی چه می کردی ؟
 من نمی دانم آنهائی که ادعای ولایت می کنند چه می گویند ، ککشان هم
 نمی گزد ، تأثیری هم ندارند . این است معنای ولایت ؟! این است معنای ولایت ...
 « ولو ان امرواً مات من بعد هذا اسفا ما كان به ملوما بل كان عندي به جديراً »
 وقتی که از يك گوشه دنیائی ، يك بیچاره ای فریاد استغاثه اش بلند شد ،
 پیروان علی هستند .

این منطق است ! کدام يك از دیگر سران اسلام این جور می لرزیدند ،
 اینها اول باید ناراحت و متأثر بشوند .

بار پروردگارا از آن غیرت علی ، از آن درد علی ، از آن ناله های علی
 نصیب ما هم بکن ! (آمین) .

ماراهم جزء پیروان واقعی امیرالمؤمنین قرار بده ! (آمین)

خداوندا صفوف مسلمانهارا قویتر بگردان ! (آمین)

خداوندا مارا به هدف عالی انبیاء آشنا بگردان ! (آمین)

اللهم اننا نسألك و ندعوك باسمك العظيم الاعظم الاعز الاجل الاكرم
 بمحمد وآله يا الله ...

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

بعد از پایان سخنرانی ، مجاهد نستوه ، ایشان دست در جیب خود کردند
 و فطریه شان را بیرون آوردند و در کنار محراب گذاشتند و گفتند که من شخصاً
 فطریه ام را برای کمک به فلسطین می دهم . مردمی هم که در مسجد بودند تماماً
 چه کسانی که فطریه خود را قبلاً پرداخته بودند و چه نپرداخته بودند دسته دسته
 به طرف محراب مسجد رفتند و برای کمک به مردم فلسطین هر چه که آن روز در
 جیب خود داشتند کمک کردند و این اولین اقدام رسمی و مهمی بود که از طرف
 ایران نسبت به ملت فلسطین انجام گرفت و در شرائط خفقان آنروز جامعه این
 يك اقدام حاد و بزرگی بود که توسط مجاهد نستوه آیه الله طالقانی انجام گرفت .
 روانش شاد باد .

گفتارها

سخنرانیهای سمینار مسجد هدایت در مراسم بزرگداشت
نخستین سال درگذشت ابوذر زمان پدر طالقانی

- ۱- خصال و صفات انقلابی طالقانی
مهندس مهدی بازرگان
 - ۲- نقش طالقانی در بازگشت به قرآن
دکتر کاظم سامی
 - ۳- نقش طالقانی در جذب جوانان به اسلام
دکتر علی گلزاده غفوری
 - ۴- پیامها و توصیه‌های طالقانی
محمد جواد حجتی کرمانی
 - ۵- شخصیت ممتاز طالقانی
محمد رضا مهدوی کنی
 - ۶- ویژگیهای طالقانی
دکتر مهدی ممکن
- قطعه‌نامه سمینار

به نام خدای ابوذر

پیشگفتار

در میان همهٔ مجتمعه‌ها رسمست که از درگذشتگان خود به هر مناسبتی یادی می‌کنند و خاطره‌اش را زنده نگه می‌دارند. هر اندازه اثر وجودی در گذشته، در زمان زندگی عمیقتر و مفیدتر بوده است، خاطرات او هم مؤثرتر و سودبخش‌تر خواهد بود بازماندگان فکری او را. چنانکه وجود پیامبران و پیشوایان همیشه زنده و مؤثر است و هرائری در جامعه‌های معتقد بدانان صورت می‌گیرد از برکت وجود آنان است.

در جامعهٔ ما هم این سنت حسنه برقرار است و مراسم سوم و هفتم و چهلم و سال برگزار می‌شود، اما برای بزرگمردی چون طالقانی که وجودش برای مجتمع مسلمانان ایران به گسترهٔ جهان است و به درازنای زمان و آثارش به ژرفنای اندیشه است و پیوسته به هر عاطفه و مهر و یادش آمیزه هردل و زیندهٔ هر محفل، نشاید که مراسمی برگزار گردد و مجالسی برقرار و آنگاه هر کس رو به جهت خاص خود آورد و گفته‌ها را به فراموشی سپارد، لذا برای آنکه در مقابل عظمت آثارش بخش ناچیزی از دین خود را به درگاه پروردگارش ادا کرده باشیم، علاوه بر مقالات یادنامه و انتشار آثاری از پدر، سمیناری نیز در پایگاه قرآنی او مسجد هدایت، بوسیلهٔ دوستان نزدیک و آشنا به فکرش، در جهت شناساندن راهش تشکیل شد تا هر يك بعد خاصی از وجود چند بعدیش را برای شيفتگان ادامهٔ راهش بیان کنند. باشد که در مجموع، مقداری از این وجود را دریابیم و در مسیر بس دراز خود پرچم و مشعل سازیم، به امید پروردگار راهگشای رهجویان.

این سمینار یک هفته در مسجد هدایت برگزار شد. هر شب سخنرانان در موضوع از پیش تعیین شده بوسیله خودشان، مستفیض کردند و در پایان

خصال و صفات انقلابی طالقانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ان هذا القرآن يهدي للتي هي اقوم و يبشر المؤمنين الذين يعملون الصالحات، ان لهم اجرا كبيرا.

هم تأثر از یاد آن مرحوم بزرگ و از دست دادن او ، درست در دوران و ایامی که به وجودش خیلی احتیاج بود و هست احساس میکنیم ، و هم خوشحالی از این که در این مکان ، در این مسجد که برای عده ای از جمله خود بنده توأم با یاد او و نام او است ، استفاده از تعلیماتی که گرفتیم و راه و رسمی که آموختیم . انشاءالله که این بنا و آن سنت و استفاده مستمر باشد و از این محل دائماً خیر و برکات و هدایت ، همانطور که اسم مسجد است به اقصی نقاط دنیا برسد .

آنچه در برنامه گذاشتند مثل این که سه فصل بوده است . فصل اول نقش طالقانی در انقلاب است که بنده عریضی در این باره اظهار میدارم :
مرحوم طالقانی هم می شود گفت نقشی داشته و هم نداشته اگر انقلاب را به معنای زدن و بریدن و بهمریختن و قهر و غضب و دشمنی و انتقام و انهدام

بگوئیم . وما بتوانیم . نه ، زندگی روحانی ، زندگی آخوندی ، زندگی ما اینقدر قیود و تشریفات را باید رعایت بکنیم که اصلاً وقت نداریم . تصور ما - حالا غیر از ایشان و بنده یکی دیگر هم بود . یا دکتر سحابی بود یا دیگری - این بود که منظور ایشان اینست که مثلاً خوب میدانید که در عالم آخوندی فلان همکارش يك روضه‌ای دارد این حتماً باید در آن روضه برود ، اگر مصیبتی برایش رخ داده ، مجلس ختمی دارد باید در آن مجلس شرکت بکند ، ایام عید مثلاً بنشیند خانه یا برود بدیدن ، يك سلسله قیود و تشریفات این جنبه ظاهریش بود که بعدها در زندگی مثلاً می‌بینیم که فرض کنید يك روحانی در هر شهری نمی‌تواند برود ، از هر خیابانی نمی‌تواند رد بشود ، يك دفعه یادم است مثلاً همدان رفته بودیم برای دکتر سحابی و بنده خیلی راحت بود ، رفتیم همدان ، شب هم در يك هتل منزل کردیم . اما برای ایشان مشکل بود با عبا و عمامه کسی برود در هتل ، مرحوم آخوند ملا علی که خدا رحمتش کند ایشان را به منزلش برد . هر حرفی را يك نفر روحانی مخصوصاً به سنت آن زمان نمی‌توانست بزند ، مثلاً در نهضت مقاومت از علمای آن زمان کسانی بودند که کم و بیش محرك بودند و گرداننده بودند ، اما هیچوقت در جلسه نمی‌آمدند یا اگر اعلامیه‌ای مثلاً ما می‌دادیم آنها امضاء نمی‌کردند برای اینکه مثلاً کلمه تشکیلات در اعلامیه نباید در آن باشد چون تشکیلات يك کلمه غیر آخوندیست .

مرحوم طالقانی این درك را داشت ، این درد را احساس کرده بود ، و چون می‌خواست خدمت بکند ، یعنی نیتش نیت خدمت بود ، نیت مفید بودن بود ، بنابراین تصمیم گرفت خودش را از این تشریفات و این قیود و آداب و سنت‌ها رها کند . در عین روحانی بودن ، در آن کسوت بودن ، در آن قصد و نیت بودن ، معذک از آنها برید . با این ترتیب موقعی که مشرق زمین و مملکت ما ایران در معرض این ضربه و این تماس فرنگستان با آنها تماس پیدا کردیم این یکی از پیشامدهای بزرگ و یکی از عوامل انقلاب مشرق زمین و از جمله ایران بود . هم حیات معنوی و هم حیات مادی و اقتصادی و سیاسی مشرق زمین

مملکت کرده اینها بودند ، در مشروطیت هم اینها بودند اما بعد از مشروطیت ،
اولا همه علماء و روحانیت به اینطرف نیامدند و بعد هم کنار کشیدند . بطوری
که بعد از مشروطیت روشنفکران ایران ، روشنفکران کلاهی و معمم به دودسته
تقسیم شدند یا دو مکتب ، یکی مکتب تقلید بود . عده ای عقیده شان این بود که
ما باید تقلید بکنیم ، هر چه فرنگی ها گفتند بگوئیم چشم . هم آن را قبول داشته
باشیم ، عده ای هم که روحانیت معمم باشد اکثریت آنان ، حالت یاسیاست
اعراض می گرفتند ، پشت کردند فرهنگ اروپائی را و تمدن اروپائی را
گفتند چیز بدیست ، تکفیر کردند و گفتند باید بگذارید کنار ، دومرتبه خطر
مملکت را تهدید کرد ، خطری که چه باید کرد ؟ و این خطر از ناحیه دهاتی ها و
بازاریان بود ، خطر از ناحیه درس خوانده ها بود . درس خوانده ها که به آن طرف
رو کرده بودند تحت تأثیر علوم و افکار و تمدن و سیاست اروپائی قرار گرفته
بودند و بعد هم که سوسیالیسم و مارکسیسم آمد به طرف اروپای شرقی یعنی
لنینیسم رفته بودند . این خطر بزرگی بود که مملکت مارا قبل از آن و در زمان
رضاشاه و بعد از قزایی ۱۳۲۰ تهدید می کرد .

مرحوم طالقانی توجه به این خطر داشت ، به این خطر بزرگ ، خطر
بیدینی ، خطر غرق شدن مملکت در دامن غرب . حال چه غرب خیلی غربی چه
غرب شرقیش که کمونیست باشد . مخصوصاً از این بابت که روحانیت زمان
جوابگو نبودند ، چون پشت کرده بودند ، قبول نداشتند . من نمونه می آورم .
جز پدر همین مرحوم را که شخصیت بارز و اعلی الله مقامه بود ، مرحوم آقاسید
ابوالحسن طالقانی با عده ای دیگری از علماء و رجال مملکت و مرحوم پدرم
مجمعی ، جلسه ای داشتند برای تبلیغات دینی در برابر یهودیها ، بهائیها و
مسیحی ها و از این حرفها ، از نظر فکری گرداننده او خود مرحوم آسید ابوالحسن
طالقانی بود . یکروز از ایشان من سؤالی کردم و راجع به قرآن ، اشکالی
داشتم مطلبی و ایشان جوابی داد . من راجع به کرویت زمین و هفت آسمان و
گردش آنها سؤال کردم . ایشان جوابهایی داد که خوب هیچ به درد نمی خورد

فرق مسأله این است ، حالا طالقانی هم فکر می کرد . البته ایشان این شعر را به من نگفته ، نمی خواهم بگویم روحانیت آن زمان خودخواه بود ولی این روحیه وجود داشت در روحانیت ؛ چه تسنن ، چه تشیع که خودشان را ، حوزه را ، اسلام را ، قرآن را ، آن دروس و اصول فقه و اینهارا حفظ بکنند . روحانیت ما می خواست گلیم خویش را ، یعنی همان چیزهایی که خوانده بودند ، شیخ مرتضی انصاری گفته بود ، یا بحار مجلسی ، یا دیگران گفته اند که : گنجینه ذیقیمتی است ، آن حفظ بشود ، ولی طالقانی نه ، سعی می کند که بگیرد غریق را ، یعنی امثال بنده و غیره درس خوانده ها و دانشجویان ، شاگردان مدارس را . استاد شریعتی پدر مرحوم دکتر شریعتی هم همین طرز فکر را داشت - همان فکری که کانون نشر حقایق اسلام که در مشهد تأسیس کرده بودند و خیلی اشخاص دیگر . مثلاً مرحوم رشدیه ، آنها هم همین فکر را داشتند و حالا که ما می خواهیم غریق را از دست دشمن نجات بدهیم . باید به سلاح دشمن متوسل بشویم . با سنت و وصیت پدرش برید .

صحبت اهل طریق را ، این را شکست . چه کار کرد ؟ اعمال انقلابی ، انقلاب در نفس که آن انقلاب در نفس مایه و وسیله و سرمایه برای آن انقلابی که بعداً به رهبری امام خمینی وسعت و شدت یافت .

مجلسی است ، سمیناریست برای طالقانی ، مربوط به طالقانی و شاخص هم هست در اینجا - راه خدمت روحانیت منبر بود ، محراب بود و موعظه بود ، مسأله بود ، بسیار هم بجا بود ، نمی خواهم بگویم بدچیزی بود . اما بشکست عهد صحبت اهل طریق را . ایشان شاید اولین انقلابی که کرد ، بطوری که بعداً صحبت می کرد ، این انقلاب را هم در قم کرد . بیان ایشان بود که می گفت ، من قم که بودم در سال آخر خیلی ناراحت بودم ، دیدم فایده اش چیست . این آن چیزی نیست که بدرد بخورد . من بیایم تهران ، یک مسجدی ، امام جماعتش بشوم . منبری هم بروم . اصلاً مسأله ای بگویم ، موعظه ای بکنم ، حس کرده بود این فایده ندارد . یعنی این نیست ، درد و مریض با این نسخه

با يك ولعی و با يك تشنگی می شنید. حتی چون زبان فرانسه، انگلیسی، آلمانی هم نمی دانست درزندان شروع کرده بود ایشان، آقای حکیمی هم به او درس می داد انگلیسی را یاد بگیرد.

مقصود، اینهارا می شناخت و زبانش را و دهانش را آب نمی کشید، آن زمان اینطوری بود. يك ملا نباید بگوید فروید، نباید اسم خارجی ببرد، ما در چنان دورانی زندگی می کردیم. اگر يك کلمه فرانسه، چون آن موقع زبان خارجه متداول فرانسه بود، یا خارجی بالای منبر به زبان می آورد، اصلا تکفیر می شد. ولی ایشان نه، اینهارا می خواند، می فهمید، مطابقه می کرد و بعد در تفسیرش در صحبتش اینهارا به کار می برد. و این يك عمل انقلابی بود، چرا! چون باید [بینیم] حمله از کجاست؟ وقتی دشمن با تفنگ می آید ما باشمشیر فایده ای ندارد برویم جلویش، حالا هر قدر هم تفنگ چیز بدی باشد، آدمکش باشد، نمی دانم سنگین باشد، هزار مزیت و فضیلت برای شمشیر باشد که برای تفنگ نباشد، باید با تفنگ رفت به جنگش، سهل است که با مسلسل باید رفت، بنابراین چون مسأله، مسأله از بین رفتن است، اعتقادات و دیانت و چیزهای دیگر و ملیت پشت سرش و استقلال و همه اینها بود. خوب باید با سلاح خود آنها به جنگشان رفت.

وقتی مارکس می گوید یا لنین می گوید که دین تریاك جامعه است و اصلا دین و آخوندی و روحانیت و کاپیتالیستها، سرمایه دارها و چیزها، فتودالها اختراع کرده اند، دیگر استدلال دینی فایده ندارد، اگر از قرآن در برابر اینها شما آیه بیاورید. او اصلا می گوید تمام اینهارا و اصلا پیغمبرها را، اشراف آوردند. وحی چیست، خدا چیست، شما آلت فعل، آلت دست سرمایه داری هستید. استعمار هستید. پس باید با آن حربه رفت جلوشان، حربه آنها چیست، افکارشان است، علومشان است، تجربیاتشان است، بعد این افکار را از کی باید گرفت؟ از کسانی که اینهارا دارند.

برای مرحوم طالقانی عیب و عار نبود که وقتی امثال ما سخنرانی

که نه ، عمل هم باید دنبالش باشد.

فقط بحث و استدلال و تعلیم نظری نیست ، فکر تنها نیست که در دنیا کار می کند. عمل هم هست. کدام عمل؟ مبارزه، از جمله مبارزه و وارد در میدان بودن. یادم است يك سمینارمانندی تشکیل داده بودیم بعد از فوت مرحوم بروجردی. این صحبت بود که بعد از آن مرحوم کی مرجع بشود. نگرانی این بود که دولت و دستگاه و دربار يك مرجع برای ما درست کند. خیلی هم آسان است برای آنها مرجع درست کردن. رضاشاه اصلاً منکر روحانیت و دین بود و تا می توانست می زد و از بین می برد، این که آمد، محمد رضاشاه، برعکس فهمید و می دانست که نه، روحانیت و مذهب نقش بزرگی دارند خصوصاً در برابر کمونیسم، این است که او به هیچ وجه نمی خواست روحانیت نباشد، چون این نگرانی بود، این مسأله پیش آمده بود. پیشنهاد دهنده اولش هم یکی از آقایان بازار بود که حالا هم زنده است - خداوند سلامتیش بدارد - که بیاییم بینیم چه باید کرد؟ این بود که دعوتی شد، بنا بود سمیناری باشد و این سمینار به يك جلسه ای ختم شد که آن جلسه شاید هفت هشت مجلس تشکیل داد. يك عده از بازار بودند، از مهندسين و دكترها بودند، ولی بیشتر از خود علماء بودند. از جمله مرحوم طالقانی و علامه طباطبائی، مرحوم مطهری و عده ای از این آقایان بودند. آیت الله زنجانی، حاج سید ابوالفضل. چون کتاب هم در آمده، اسامی هم در آنجا هست. که هر کدام از آقایان در زمینه های مربوط به مرجعیت و روحانیت نظریاتی داشته باشند، مقاله ای بنویسند و در آن جمع خوانده بشود، به این صورت و نتیجه دریابید.

مرحوم طالقانی توجه به این معنا داشت و می دانست که اگر وارد مبارزه نشود و اعظ غیر متعظ است. ایشان باك نداشت، آمد و بعد هم کنار نشست. اما برای ایشان عیب و اکراه نداشت، استخاره کرد آمد و شد عضو نهضت آزادی و تا آن موقع سابقه نداشت که يك روحانی بیاید عضو حزب بشود. نه رئیس و نه گرداننده، نه کسی که دارای حق و تو است، بلکه يك عضو ساده مثل

لغوی حاکم بر معنای اصطلاحی و استفاده‌ای می‌شد.

دومین خصلت، و خصوصیت سبک [تفسیری او] این بود که آن قسمت‌هایی از آن را بیان و توجه می‌کرد که مورد حاجت روز و مورد ابتلا باشد. شما تفسیر قبل را که نگاه می‌کردید یا خود بنده قبل از این که با ایشان آشنا بشوم، پای تفسیر هائی نشسته بودم غیر از تفسیر مرحوم میرزا ابوالحسن خان فروغی که رئیس مدرسه هم بود، رئیس مدرسه دارالمعلمین بود، متون قدیم را می‌گذاشتند جلوشان، بیان می‌کردند، خیلی بیان بعجا، اما خیلی از این بیانات به درد روز نمی‌خورد، ایشان هر دفعه، هر آیه‌ای، هر مجموعه آیه‌ای اینجا، در زندان، در انجمن معلمین، در هر جا که می‌گفت می‌دیدیم رنگ تازه‌ای دارد. یعنی مطابق مسائل و احتیاجات روز است. نه اینکه تفسیر را عوض نمی‌کرد بهیچ وجه. ولی از این داروخانه، آن داروئی را درمی‌آورد که به درد این مریض بخورد، به درد حالای مریض بخورد. این بود که تفسیر ایشان این قدر جالب بود و با وجود تکرار من خودم مثلاً در این مدت صحبت با ایشان شاید بسیاری آیات و قسمت‌ها را ده بار هم از ایشان شنیدم، برای من ده بار تکرار هم بود، ولی معذالك جالب بود، چرا؟ برای این که اول سعی می‌کرد از خود چشمه در بیاورد آب را، و نرود آنهم از سر چشمه‌اش در بیاورد، بعد هم آن مقدار آب و آن آبی که به درد تشنه هم می‌خورد بدهد، در رابطه با علوم و افکار جدید عرض کردم درس خوانده‌های ما در گذشته مقلد بودند و حتی خیلی‌ها، اسم نمی‌برم چه آن شخص زنده است و خیلی هم وجودش مفید بوده. شخص دانشمند، مجتهد ولی به قول خود مرحوم طالقانی يك خود باختگی در ایشان خصوصاً بعد از سفری که به فرنگ رفت، يك خود باختگی نسبت به فرنگ و فرنگیها و افکار آنجا داشت. در طالقانی این طور نبود در برابر فلان علم، فلان نظر، فلان فکر به هیچ وجه خود باختہ نمی‌شد. نه آن آزادیش را. - لازمه انقلاب هم اینست - نه تنها خودش را از سنت قدیم در آورده بود، از چاه در نیامده بود که در چاله بیفتد. در يك سنت تقلیدی جدید بیفتد، نه، تعصب به هیچ وجه نداشت و تکبر هم

نقش طالقانی در بازگشت به قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتابخانه آتاپن «طالقانی و زمانه ما»

وقتی به محلهائی که قبلاً در آنجا تحصیل می کردیم برمی گردیم،
حالتی و احساسی پیدا می کنیم که من هنگام ورود همین حالت را احساس کردم،
مخصوصاً وقتی که هنگام ورود به مسجد با مشهدی ابراهیم (نگهبان مسجد)
مصافحه کردم، دقیقاً آن روزهای به یاد آمد که برای اولین بار که شاید ۲۵ و
۲۶ سال قبل وارد این مسجد و یا این مدرسه شده بودم، در حقیقت ماها
شاگردهای همین مدرسه و همین مسجدیم، از آن زمان تاکنون چه شبها و چه
لحظاتی در همین جا گذرانندیم.

آن معلم بزرگ قرآن به ما آموزش داده است و امروز اگرچه در

طالقانی یا برای برادر شهید دیگرمان شریعتی و امثالهم چه همگی از این جهت دارای بُعد یکسانی هستند یعنی در حقیقت طالقانی در تاریخ رنسانس اسلامی و این تجدید حیات و دوباره برگرداندن تفکر و حیات اسلام بر جامعه اسلامی در این جهت ، در این صورت تفاوت زیادی نخواهد کرد که راجع به کدام یکی شان صحبت بکنیم ، چون هر کدامشان شبیه دیگری است ، خوب اگر این جوری بخواهیم بحث را آغاز بکنیم فکر می کنم که برگردیم به همان يك صد سال قبل ، یعنی همان وقتی که این ضرورت احساس شد و مردانی از این دست ظهور کردند و شاید بهتر است که با همان سید جمال آغاز بکنیم ، این احساس برایشان پیدا شد که در راه رسیدن به اسلام راستین و ایجاد يك انقلاب و حرکت اسلامی مهمترین مانع ، مانع فرهنگی است یعنی در حقیقت آن چیزی که سبب شده حرکت و شناختی که ما از مکتب باید داشته باشیم ، آنطور که باید در جامعه مشخص نیست و در نتیجه مذهب و مکتب و اسلام که خود باید عامل بیداری و آگاهی بخشیدن به جامعه باشد ، به يك عامل تخریب و بازدارنده تبدیل شده است . دقیقاً اشکال از اینجا شروع می شود که آن مذهب آگاه کننده و متحرک و انقلابی مثل اینکه در میدان نیست و آنچه که هست نه تنها انقلابی نیست ، نه تنها محرک نیست ، نه تنها نمی تواند به توده ها آگاهی بخشد ، بلکه درست در جهت معکوس عمل می کند - و حق داشتند کسانی که در دوره سید جمال ، نیچرالیستها بقول او و در دوره های بعد همه مادیون و ماتریالیستها که مذهب را افیون جامعه می دانستند و به عنوان مخدر از آن یاد می کردند ، حرف بی ربطی هم نمی زدند - یعنی مذهب حاکم نه تنها اثر محرک و آگاهاننده نداشت ، بلکه اثر تخریبی هم داشت ، بنابراین آنها از يك واقعیت بحث می کردند نه از يك چیزی که باید به جنگشان می رفتیم و ثابت می کردیم که آنچه که شما می گوئید درست نیست . اینست که باید گفت توجه این قهرمانان حرکت يك صد ساله برای دست یابی مجدد به اسلام و مشخص کردن مکتب و ایدئولوژی و اسلام راستین و در حقیقت دوباره برگرداندن اسلام به جامعه در

قرآن است. برای اینکه او خوب متوجه می شود که اگر قرآن درست فهمیده بشود و درست تفسیر بشود بعد هر کس تکلیف خودش را خواهد فهمید، اتفاقاً همین طور هم بود، بعد از تعلیمات عبده در شمال آفریقا و باب شدن شیوه خاص تفسیر او در حوزه های علمیه و دینی، آن وقت شما می بینید که چگونه آن حرکت مسلحانه در آن جا سامان می یابد. و چطور در طول بیش از یکصدسال جنگ مداوم هیچکس حاضر نیست اسلحه را به زمین بگذارد و با وجودیکه در یک جنگ نابرابر کشورهای مستعمره در برابر استعمارگران قرار می گیرند ولی با درکی که از حقایق اسلامی و مکتب پیدا کردند دیگر رسیدند به آن چیزی که باید برسند. اینجا آدم احساس می کند که همیشه تاریخ به این شکل تکرار می شود، درست بیادم می آید که در حسینیه ارشاد روزی بعضی از برادران مجاهد که آنها همه به افتخار شهادت نائل آمدند و دیگر در میان ما نیستند. ولی آنروز جوانان تازه به میدان آمده بودند، از آن برادر شهیدمان دکتر شریعتی این سؤال را می کردند - البته در جلوی آن تریبون و بطور خصوصی - بعد از ختم یکی از جلسات گفتند که آنچه را که شما می گوئید با همه جاذبیتی که دارد بیشتر حرف است، ما این روزها دیگر از حرف شنیدن و حرف گفتن به تنگ آمدیم، اصل مسأله را مطرح کنید. بگوئید عملاً وظیفه ما چیست و در برابر این قدرت طاغوتی و این رژیم چه باید کرد؟ این مسأله ای که شما می گوئید طرح تاریخ اسلام، فلسفه تاریخ و مبانی و جهان بینی اسلامی و توحید، این خیلی خوب، سر جای خودش درست، اما آن چیزی که این روزها ما برای آن بیشتر به اینجا می آئیم پیدا کردن آن خط عملی در برابر این رژیم است. جوابی که دکتر شریعتی به آنها داد دقیقاً بنظرم همان جوابی است که عبده هم حتماً آن روزها به مردم شمال آفریقا داد و گفت آنچه من در اینجا مطرح می کنم اگر خوب فهمیده شود جواب سؤال شما نیز در آن هست، یعنی شما بدون آنکه بیائید از من پرسید خودتان می فهمید که باید چکار بکنید، مهم آنست که آنچه که ما می گوئیم خوب گفته شود و خوب فهمیده شود - آنرا که خبر شد خبری

که به فراموشی سپرده شده و از دست رفته و باید او را به جامعه برگردانند ، آن قرآن است و قرآن باید با زبان و بیان و تفسیری عرضه شود که آگاهی دهنده و محرك باشد و بتواند این جامعه خوابیده و ساکت و صامت را بحرکت وادارد. بنابراین خواندن قرآن - نه به شکلی که سالها ما شاهدش بودیم و در روزهای ماه مبارك هر روز يك جزوه از آن را دوره میکردیم و نه بدان شکلی که در گورستانها خوانده میشد یا در موقع رفتن به مسافرت به عنوان تیمن در بالای سرما قرار میگرفت و نه به آن شکلی که در طاقچه ها میماند و در مواردی باز به عنوان تیمن بر بالای سر مریض و یا کسی که در حال نزع است خوانده میشد - مطرح نیست بلکه اهمیت قرآن در آن است که وقتی خوانده میشود به عنوان راهنمای عمل در زندگی و به عنوان يك مکتب و ایدئولوژی وارد جامعه بشود . همه کسانیکه در طول این یکصد سال در این نهضت تجدید حیات اسلام و تولد دوباره اسلام نقش داشتند و در این بُعد با هم مشترك بودند یعنی اعتقاد به آوردن قرآن در جامعه و در صحنه و استفاده عملی از آن ، و قرآن را به عنوان دستور العمل قبول کردن و به آن عمل کردن - همه با هم یکسان بودند - خوب ، اگر نقش اساسی را در آغاز به عهده می دهیم ، در روزگاری که به زمان من و شما می پیوندد این حق از آن طالبانی است . یعنی اینکه ما او را معلم بزرگمان و مفسر بزرگ قرآن مان می خوانیم نه به عنوان يك تعارف است . برای اینکه تفسیری را که او در این مسجد به ماها گفت و امروز اگر ما پرتوی از قرآن او را که پرتویست که تفسیر او از قرآن در این جامعه افکنده باز کنیم و نگاه کنیم تفاوت و تباین و تغایری را که بین این تفسیر و دیگر تفسیرها هست و کاملاً مشخص است می بینیم و معلومست که در اینجا سری نهفته است که وقتی آدم به این تفسیر مراجعه می کند تغییر وضع پیدا می کند و جامعه ما و این جوانهای ما در طول این سالها با شنیدن همین تفسیر و خواندن این تفسیرها ، تغییر وضع پیدا کردند و حالی به حالی شدند و در حقیقت همین تفسیر بمثابة همان رایحه گل در گلستان است که آنها را مست کرد و امروز ظاهراً در میان ما نیستند ولی همیشه زنده

طرح می کنند . شنیدید که بعضی ها معتقد هستند که وقتی تحولات اجتماعی را می خواهیم بررسی بکنیم می توانیم قوانین حاکم بر يك انقلاب و يك حرکت و يك تحول را ببینیم و در يك اطاق یا در يك محفل علمی با در نظر گرفتن آنچه که در آن انقلاب یا مسیر تاریخی اش جریان داشته قوانین آن را دریاوریم ، استنباط بکنیم و با استخراج این قوانین آنها را به عنوان قوانین حاکم بر حرکت و بر جامعه عرضه کنیم که بعدها هم بتوانند از این قوانین پیش ساخته یا در آمده از متن يك حرکت ، حرکات بعدی را دنبال بکنند. ولی عده دیگری معتقد هستند که قوانین را نباید قبل از تبیین کرد و تدوین کرد بعد بر جامعه عرضه کرد و بر مبنای آن قوانین حرکت را شروع کرد. بلکه قوانین حرکت در ضمن حرکت پیدامی شود و صحبت از اینست که شما حرکت کنید، قوانین لازم برای حرکت در خود حرکت پیدا خواهد شد. این فرم دوم، تفکری است که در تبیین و تحولات اجتماعی و پیدا کردن قوانین حاکم بر حرکتها و انقلابها وجود دارد - آقای طالقانی در مسائل جامعه شناسی در تفسیر این سوره به معنای دوم بیشتر توجه دارند. میگویند در ضمن حرکت و حرکت های اجتماعی است که شما به بعضی از برداشتها و تفسیرهای رسید، نمی توان در اطاقهای در بسته نشست و بعد تفسیر را در برابر هم گذاشت اینها را با هم مقابله کرد و بعد از آن يك تفسیر جدید بیرون آورد، نه بعضی وقتها تفسیر در ضمن حرکت پیدامی شود، یعنی آنچه را که قبلا مفسرین گفته اند به جای خود ولی در میان يك حرکت اجتماعی يك مرتبه تفسیر روشن میشود یا يك بحثی دیگری از تفسیر . اعتقاد آقای طالقانی در يك نگاه و بینش جدیدی از تفسیر اینست که - بعد از درآمدن از این آخرین زندان و روبرو شدن با انقلاب اسلامی و حرکت مردم - برداشتهای جدیدی از سوره ها برای من مطرح شده است و یکی از این سوره ها و المنازعات است و چه زیبا تفسیر می شود . همین معنا را در این یادنامه آورده اند، صحبت ایشان است، میگویند از خصائص قرآن و درك آن که شاید ما کمتر توجه داشته باشیم اینست که بعضی از مسائل و حقایق قرآن در ضمن حرکت برای انسان تبیین می شود نه نشستن در يك گوشه ، و این تفسیر و آن تفسیر و این بیان و آن بیان ، این اظهار نظر و آن

بیرون آوردن، درختی را از ریشه کندن و بشدت کندن، یعنی ناگهانی از جای خودش درآوردن، می گویند بهمین علت هم حال احتضار را نزع می گویند، آن وقتی است که می خواهد روح انسان از بدنش کنده شود و این علت را برای آن نزع می گویند که انسان در آن حال دچار اضطراب و کشمکش است که در حال مفارقت روح از بدن است، خوب! این نکته را ذکر کردند بعد نظر مفسرین مختلف را در آنجا آوردند. حال منظور من تکیه به مسائل اجتماعی قضیه است، به اینجا رسیدید که آنهایی که در تفکر و تدبیر - چون ایشان معتقدند که قرآن برای تفکر و تدبیر است - آنهایی که در تفکر و تدبیر مسائل علمی، مسائل اکتشافی، مسائل تدبیرهای سیاسی فرو میروند و غرق می شوند کسانی هستند که خود را از وابستگی ها و دلبستگی ها، غرایز، حتی اوضاع و شرائط محیط به شدت از جا بکنند، یعنی در صورتی که از جا بکنند بعد می توانند در آن تدبیر و تفکر غرق بشوند از وابستگی ها و دلبستگی ها و غرایز و شرائطی که در محیط بدان وابسته اند جدا بشوند، تشبیهی است که گویا در تفسیر هم هست که در همه حرکات موجودات از ذرات عالم گرفته تا کرات از ابتدای تکوین و انسانها و مصنوعات متحرك می بینیم این قانون جاریست، هواپیما را مثال زدند. می گویند هواپیما وقتی که به زمین وابسته است جرمی است زمینی، یک نیروی به او فشار وارد می آورد که مافوق جهت و وابستگی و جاذبه زمین است و این نیرو به تدریج آن را از جا می کند. از جا کنده می شود، در حقیقت يك حالت نزع پیدای می کند، جزو نازعات می شود. یعنی مردم از ریشه درآمده از جا کنده شدند، خوب! این چنین مردمی که از جا کنده می شوند. اینجا، بعداً همانطور که طیاره از جا کنده می شود، در آسمان قرار می گیرد، در آن آسمان به تعبیر طالقانی در فضا که پیش می رود به يك حالت نشاط و انبساط و راحتی می افتد و بعد از آن که از جا کنده شد و النازعات غرقاً و در آن لایتناهی غرق شد و النازعات نشاط نشطاً آن وقت به آن نشاط و فرح رسید، آنگاه فالمدبرات امرأ مطرح می شود یعنی آن وقت تازه وظیفه اش مشخص می شود. یعنی هواپیما رفته بالا حالا در این دریای فضائی

می پرداختند، این نزاع است. این حرکت نزعی است، حرکت وکنده شدن از جاذبه علائق و وابستگی های زمینی به کدام طرف؟ به طرف توحید، نجات انسانها، خورش را می دهد، همان کسی که از صدای يك تیر بخود می لرزید، صدای مسلسل را می شنود و فریاد شهادت بر می دارد. این انسان چه جور انسانی است؟ این انسان، انسان نازع است، ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیر واما بانفسهم، این انسان، انسان نازع است که خودش خودش را از جا کنده به اراده خود و در اثر درک و دریافت هدفهائی که سالها روی آنها کار شده و ارائه شده او غرق در حرکت می شود و سر از پانمی شناسد. النازعات غرقاً و نشاط، گرسنگی می خورد، وحشت از درو دیوار می بارد ولی او بانشاط، شب نصف شب، در خیابان فریادش بلند است، خودش خودش را از جا کنده یا هدفش با رهبری قاطع، ببینید آیه چه جور منطبق می شود. ببینید درست است که آیه منطبق می شود. اما کی این آیه را اینطور منطبق می کند توجه می فرمائید. این فرق تفسیر است بسا تفسیر و همین نوع تفسیر است که خطرناک است! باز آقای طالقانی، نمیدانم در یکی از شرح حالهایشان خواندم یا مطالبی که خودشان گفته بودند سال ۱۳۱۸ که از قم وارد تهران می شوند، در آن سالهای ۱۸ تا ۲۰ در مسجد قنات آباد مسجد پدرشان می روند و گاهی شروع می کنند به تفسیر گفتن، می گویند آن وقت من شروع کردم به تفسیر گفتن، دو گروه بر سر من ریختند! هم روحانیت و هم آنهائی که منافعشان به خطر می افتاد، غیر روحانی، خوب غیر روحانیت که همیشه از این جور تفسیرها ناراحت بودند، اما روحانیت چرا؟ آنان می گفتند: این چه نوع تفسیری است که تو میگوئی. قرآن را باید خواند و رفت زیر سطور هم آن ترجمه تحت اللفظیش را خواند. قرآن را باید اینطور خواند و تفسیر کرد، اصلاً این تفسیری که شما متداول می کنید آمده اید و نشسته اید در اینجا و ساعتها وقت می گیرید غلط است. این را باید چرا... مطابق آن مذهبی که در دوره بیست، سی ساله باقی مانده قرآن را حداکثر باید خواند، حداکثر، حالا اگر در طاقچه خاك بگیرد و بالای سر مسافر و نمیدانم بالای سر فلان نگهدارند، اگر اجازه

این قرآن بعنوان دستور العمل نیست؟ و این است که خطرناك است! همین است که سالها از ما گرفته شده بود. رضاخان مگر چه کار کرد؟ او که باز هم يك عده مذهبی داشت و محمدرضا هم که بعداً سپاه ترویج مذهب و این بازیها را داشت. اما چه نوع مذهبی؟ نه مذهبی که دستور العمل برای زندگی و جامعه باشد. مذهب به عنوان مکتب و ایدئولوژی نه، چون این خطرناك است و این دقیقاً کاری است که در طول سالها و بر همه جوامع اسلامی و همه جوامع صاحب فرهنگ اعمال شده، اول کاری که استعمارگران کردند در باره دین بود. ماها را از هستی فرهنگی مان خالی کردند: اول بما باوراندند که شما اصلاً فرهنگ ندارید؛ به افریقائی ها می گفتند و گفتند که شما سپاه ها فقط به درد نوکری و کارگری و بارکشی میخورید، مائیم که باید سواری بکنیم، مائیم که باید کارفرمائی بکنیم؛ و شما، کارگری، شما اصلاً چیزی ندارید، شما از وقتی که یادتان می آید، از زمان رم تا به حال همیشه برده بودید، شما فقط صاحبان را عوض کردید، غلامی بودید که فقط صاحبش را عوض می کند. خوب بما که میرسیدند قاعدتاً زورشان نمی رسید این حرف را بزنند، برای اینکه تاریخ مدون به قول خودشان سنگ نوشته ها که بود دیگر نمی شد گفت شما تاریخ ندارید، حالا درباره سپاهان ممکن بود این حرف گفته شود، اما دیگر به شرق آنها شرقی که مذاهب از آنجا یکی پس از دیگری برخاسته و سابقه مدون دارد که نمی شد چنین حرفی بزنند. چه کار کنند؟ بهترین راهش این بود که بیايند و این تاریخ را و فلسفه حاکم بر این تاریخ را مسخ بکنند. یکی را نفی بکنند مثل تاریخ افریقا و یکی را مسخ کنند مثل آنچه که به سر اسلام و جامعه اسلامی آمد، وقتی فرهنگ مسخ شد دیگر خودش نیست. یعنی دقیقاً آن تعبیری که دکتر شریعتی کرده بود یعنی ماها شخصیت مجازی مان باقی ماند و از شخصیت حقیقی مان خالی شدیم. یعنی تبدیل شدیم به کوزه های يك نواختی که کوزه گری مثلاً بسازد که از این جهت انسانها باهم متفاوت نیستند، کوزه های يك نواختی که وقتی نگاه می کنید همه کوزه اند و اگر درونشان خالی باشد باهم تفاوتی ندارند بر حسب اینکه در

آن مغزرا در آورد . خوب این همان تولد است . بچه را از آن تو آورد بیرون . این که می گویند تولد دوباره خیلی هم بی ربط نیست یعنی دوباره در طول این يك صده سال زحماتی که این مردان بزرگ همانند و نظیر آقای طالقانی کشیدند ، این کار را کردند که این پوسته ها و رویه ها را از روی این اسلام محبوس و اسیر باز کردند و در نتیجه دوباره اسلام متولد شد . خوب ! در طول این یکصد ساله همه اینها يك کار می کردند و آن انقلاب فرهنگی است یعنی در حقیقت برگرداندن فرهنگ اسلامی به جوامع اسلامی ، فرهنگی که فراموش شده . یعنی این فرهنگ را هر کس با هر شکل و یا هر وسیله و روشی که به جامعه برگرداند در حقیقت در انقلاب فرهنگی شرکت کرده است ، بنابراین آغاز گرش فرض کنیم . سید جمال بعد عبده بود در ادامه نهضت می رسید به طالقانی که این مردان بزرگ در حقیقت دوباره فرهنگ به اسارت کشیده و به غارت رفته ما را و فرهنگ دزدیده شده را مجدداً به جامعه برگردانند . وقتی که این فرهنگ یعنی قرآن به جامعه برگشت و درست تفسیر شد آن وقت حالت نزع به وجود می آید . بنابراین آنچه در تعبیر دکتر شریعتی هست که روحی میدمد بر جامعه و این جامعه مرده و بی صدا را مجدداً زنده می کند مثل اینکه صور اسرافیل دمیده یا در تعبیری که از سوره انا انزلنا دکتريعتی دارد ، ببینید تعبیری که او از انا انزلنا می کند با تعبیری که در سوره والنازعات هست و این کننده شدن انسانها در يك جامعه اسلامی مطرح است ، شما تفاوتی نمی بینید یعنی در حقیقت می خواهم بگویم چه جوری می شود که يك جامعه به حرکت در می آید عامل حرکت چیست ؟ منشأ تحولات اجتماعی چیست ؟ هم شریعتی ، هم طالقانی و هم قبل از او ، همه وقتی به قرآن و فرهنگ اسلامی بر می گردند همه بيك نتیجه می رسند و می بینید که اگر شما بتوانید این فرهنگ را به این جامعه برگردانید ، حالت نزع پیدا می شود ، آن روح و آن صور دمیده می شود . بنابراین کار اساسی ، کار فرهنگی است . یعنی ما باید اول آگاهی بدهیم ، اگر جامعه ای آگاهی پیدا نکند ، ممکن نیست که بتواند به آن حرکت و به آن حرکت انقلابی دست بیابد . بنابراین اگر

شبهه طالقانی است ، اینجاست که من فکر می کنم اینها را نمی شود مقایسه کرد و يك چنین نقشی را یعنی نقش روشنگری برای كنده شدن يك امت و ملتی را از جایش و در مسیر درست قرار گرفتن و رفتن بطرف هدف را با كوششهای از دست كوششهای قهرمانانی که در طول تاریخ و حرکتها و نهضت ها پیدا شدند ، اینها كاملاً باهم متفاوتند. این حرکت با حرکت قهرمانان تاریخی قابل قیاس نیست .

بنابراین در مورد آقای طالقانی مباحث زیادی مطرح شده که خصائص ایشان و ارزشهای ایشان را در این حرکت و در این انقلاب و در طول شناختی که جامعه اسلامی از ایشان پیدا کرده بررسی کرده است. اینها چه چیزهایی بوده است؟ عبارت بوده است از اینکه ایشان از موضع صداقت حرکت می کرده ، اینکه ایشان مردم دوست بود و همیشه با توده و با مردم بود و از عواطف انسانی خاصی برخوردار بود ، اینکه او اهل ساده زیستن و سادگی در زندگی بود ، اینکه همیشه و همواره امیدوار بود و امید بخش به دیگران بود و پایه هایی در طرز تفکر و عمل ایشان که تأکیدش بر مستضعفین و زحمتکشان جهان ، تأکیدش بر انسان بوده وجود داشته ، این مسأله مهمی است که آیا باید جامعه شرائط عوض بشود یا اینکه باید عوامل انسانی جامعه تغییر بکند که البته این تعبیر مکتبی است و ان الله لا یغیر ما بقوم ... همین معناست که آقای طالقانی در تمام تعابیر و تفاسیرشان تأکیدشان روی انسان است که این انسان است باید خوب پرورده بشود . که این انسان است که باید تغییر بکند و تحول انسانها را به عنوان اساسی در برابر تحول شرائط قرار دادن ، اینها خصائصی است که دیگر برادران یا احیاناً بعداً برای شما خواهند گفت یا شما در نوشته ها و گفته ها دیده اید ، آن چیزی را که من می خواستم از این بُعدی که آقای جعفری می گفتند از يك بُعدش نگاه بکنیم ، فقط اشاره ای بود به اینکه نقش آقای طالقانی به نظر من در آوردن قرآن به میان جامعه چیست؟ آنهم به جامعه ای که با قرآن بیگانه بود ، یعنی جامعه جوان ، جامعه دانشگاهی ، جامعه روشنفکری آنهم بعد از شهریور ۲۰ ، بعد از جنگ جهانی دوم که ما نسل همین زمان هستیم . می بینیم که يك مرتبه ملتی از زیر استبداد بیست ساله بلند شده و آن خفقان کمی عقب رفته ، استبداد عقب نشینی

نیاز او با این غذا برآورده شود .

بنابراین برای اینکه اسلام مطرح نشود ، برای اینکه نسل با فرهنگ خودش آشنا نشود و جانیتند ، بهتر است که ما فرهنگ بیگانه را بیاوریم . چون این فرهنگ بیگانه در هر حال جا نخواهد افتاد . برای اینکه وقتی شما می گوئید لنین ، می گوئید مارکس و انگلس ، اینرا آن روستائی که در عمرش اسم اینهارا نشنیده نمی تواند بپذیرد . حالا شما می بروید این را به او حقه کنید ، نمی شود . ولی وقتی می گوئید حسین خیلی راحت می فهمد . وقتی می گوئید علی خیلی راحت می پذیرد و برای این که حسین و علی مطرح نشود آن اسامی مطرح می شد و هم چنین کتاب ها . طالقانی در این روزها بلند شد و باقر آن شروع کرد . ببینید کارش با قرآن شروع شد و درست هم بود . برای اینکه این قرآن است که باید وارد صحنه شود و در دانشگاه مطرح شود و نتیجه این مطرح شدن همه مبارزانی است که در این سالها از شهریور ۲۰ تا به امروز در این جامعه شما با آنان آشنا هستید . کدام يك هستند که در مکتب طالقانی درسی نخوانده باشند . این جوانان دانشگاهی را که شما می شناسید و امروز صاحب نام و شهرت شده اند و هر کدام يك گوشه ای از این جامعه را به دست گرفته اند و یا می گیرند ، اینها هر کدام اگر مربوط به این زمان و این نسل هستند به شکلی با این مکتب و با این مسجد و با این تفسیر و با این مرد ارتباط داشته اند . خوب ! اینست نقش طالقانی . آوردن قرآن به میان مردم . آنهم کدام مردم ، مردم در خواب ، مردمی که جوان دانشگاهی آن با قرآن بیگانه است . آن را مأنوس کردن با این قرآن و بعد سیاست و دیانت را با همدیگر و يك جا مطرح کردن همان مکتبی اندیشیدن و این دو خطر را يك خط کردن و این ترس را که سیاسیون از مذهب داشتند ریختن ، و این ترس را که مذهبیهون از سیاست داشتند ریختن . آنوقت ها نه روحانیت جرأت داشت که به سیاست خودش را نزدیک بکند و نه سیاسیون اصلا به اسلام کاری داشتند ، اما این باز یکی از آن نقطه های عطف طالقانی است . طالقانی مرد روحانی در لباس روحانیت است ولی کار سیاسی

قرآن به میان جامعه و تفسیر این کتاب و دادن آن مفهوم عملی به این کتاب ، بیان ایدئولوژی و مفهوم مکتبی که در قرآن هست ، آوردن قرآن به صحنه عمل و یکی از درخشانترین چهره‌هاست در مبارزه و عمل و تطبیق عمل و قول ، نمونه‌ایست . در سایر خصائص ایشان هم هر چه بگویم کم گفته‌ام .

اما حیفم آمد که شعر تازه‌ای که چون تازه‌هم گفته‌شده در پایان این سخنرانی نخوانم ، شعرها بعضی وقتها تازه خوانده‌میشود ولی شعری که تازه گفته شده همیشه تازه خواهد ماند ، اسم «نعمت میرزا زاده» همشهری ماها را شما شنیده‌اید . شاعر پر قدرتی است که شعرهایش از ته قلب‌اش می‌آید و با طرز تفکر خاصی که دارد ، صمیمیت خاص خود را نسبت به این اشخاص نشان میدهد که استغنائی بیشتری پیدا میکند و حماسه‌میشود . البته او گاهی خودش را بزرگترین حماسه‌سرای معاصر میدانند و چون چنین حرفهایی را می‌زنند آدم فکر میکند بی خود می‌گوید ولی وقتی شعرها را می‌بینید بعضی وقتها احساس میکنید که نه حق هست که واقعاً این حالت را بخودش بدهد و از خودش تعریف بکند . این که من می‌گویم قبل از آنکه من شعر را بخوانم گرچه شعر بلندی هم هست و ممکن است شما هم خسته بشوید ولی هر جا که خسته شدید من همانجا قطع می‌کنم . ولی شعر شعر نواست ، من هم یاد ندارم شعر نو بخوانم ولی در هر حال چون شعر تازه است ، چون با قدرت گفته‌شده ، چون زیبا است و از همه مهمتر این که من يك بار دیگر احساس می‌کنم آقای طالقانی الآن روحش در اینجا حاضر است . آقای طالقانی را دقیقاً به اینجا می‌آورد . بنابراین اجازه بدهید که من کلامم را با همین شعر نعمت به پایان ببرم و بعد حاضر هستم که با باقیمانده و قتم به سؤالات شما جواب بدهم . عنوان شعر را نعمت گذاشته در غروب خورشید طالقان ، در غروب خورشید طالقان تعبیر زیبایی است برای آقای طالقانی . خورشید طالقان نیست او خورشید همه این کشور است و واقعاً خورشید اسلام است .

مسیر شط خروشان خلق بود که بدرود را بسوی تومی آورد
 بسان جنبش تاریخ ساز تاسوعا
 که خلق را به فرار وئی رژیم خواندی
 و انقلاب هم از خانه توشد آغاز
 دوباره خلق به سوی توباز می آید
 که با خبر شده بود که انقلاب در این خانه از نفس افتاد
 جنازه تو همان خواب آرزوها بود
 که از فراز خیابان انقلاب سفر می کرد
 سفر بسوی شهیدان انقلاب که چشم امیدشان بودی
 و خلق بدرقه ات می کرد.
 شگفت بدرقه ای بود
 میان خانه تو تا بهشت زهرا خلق
 گرفته بود چنان راه را که راه نبود
 به زیر سطح زمین بهشت زهرا نیز
 که آسمان بلند یست پرستاره و خورشید
 قیامتی از شهیدان خلق بر پا بود «طالقانی و زمانه ما»
 حنیف ها و رضائی ها ، به پیشواز تو آماده می شدند
 جنازه تو همان بغض آرزوها بود
 توری شانه امواج اضطراب ، توری شانه مجروح انقلاب
 روان بودی
 و من هنوز تورا گرم کار می دیدم
 ز پشت پرده لرزان اشک
 ز پشت پنجره رویا غهای مه آلود کودکی
 تورا درست از آن دوردستهای خاطره
 تا امروز مرور می کردم

امین و یار مصدق ، بزرگ رهبر ایران
 و سالهای پس از کودتا
 شبی بلند که یک ربع قرن طول کشید
 و آزمون بزرگ عیار سنجی بود
 عیار سنجی مردان مرد و مدعیان
 و عافیت طلبانی که باز بر سر امواج خلق به مسند رسیده اند امروز
 چه سالهای درازی به پایداری در راه خلق بر تو گذشت
 و گامهای تو همواره مسلخ و تبعید و بند را پیمود .
 و در سهای تو در مسجدهدایت و سلولهای قصر و اوین
 دونسل را سوی میدان کارزار هدایت کرد
 تو را هنوز به زندان قصر می بینم
 ستبر صخره ایمان ، به نزد دژ خیمان
 زلال چشمه حیوان ، به نزد هم بندان
 تو روی کوهه امواج گناهواره دریای خلق می رفتی
 دوباره باز مگر روز راه پیمائی بود
 و روزهای خون و خطر بود
 که باز پیش صف کاروان خلق روان بودی
 کدام مصلحت انقلاب چونینت صبور نگه میداشت
 تو را که ذات خروشان انقلابهای روان بودی

 تو روی گرده طوفان خلق ز دروازه های منزل آخر عبور می کردی
 و کاجهای جوان بهشت زهرانیز
 میان همهمة خلق می خروشدند
 تو را بجانب دهلیز گور می بردند
 و حشر را نمی دانم

ملی ما بوده ، هیچ وقت تعصبی نسبت به این گروه نداشت . من که عضو نهضت آزادی نبودم ولی خیلی صمیمانه تر و نزدیکتر از رفقای نهضت آزادی روی آقای طالقانی حساب می کردیم . اصلاً این جوری نبود . آقای طالقانی هر جا که بودند مربوط به يك گروه خاص نبود ، مربوط به همه مردم بود ، مربوط به همه جامعه بود ، مربوط به كل جامعه اسلامی بود نه گروه خاص . ولی از موضع حق حرکت می کرد . هر کس طرفدار حق بود ، او از آن شخص طرفداری می کرد .

س - اینکه باز سؤالات دیگری هم هست که کسانی یا گروههایی می خواهند از آنچه که از طالقانی مانده و از شخصیت آقای طالقانی و بیاناتش در جهت خودشان استفاده بکنند ، هشدار می دهند که این روش ، روشی اصولی نیست .

ج - البته اگر برای کارهای گروهی و انحصارگری برچسب زدن و قهرمان گروهی درست کردن و اینها باشد ، منم باشما هم عقیده ام . اما اینکه از گفته و نوشته آقای طالقانی در راه پیشبرد اهداف گروهها استفاده بشود ، يك گروه مسلمان می خواهد شعار طالقانی را بزند جلو و برود چه اشکالی دارد ، حرفهای طالقانی را تکثیر بکند ، خوب بکند . اگر گروهی می گوید این مرد درست گفته است ، مگر اشکالی دارد ؟

س - خوب این احتیاج به يك بحث یکساعته در يك شب جداگانه دارد ، نوشته اند یکی از این گروههای مذهبی که من آنها را می شناسم تحلیلی دارند که حرکت طالقانی - مجاهدین را انطباقی و حرکت سید جمال و شریعتی را تطبیقی می دانند . آن تحلیل هارا با تحلیل واقعی آن خواندم ، آنها با این تحلیل که حرکت طالقانی دنباله حرکت سید جمال و عبده است مغایر است ، لطفاً توضیح فرمائید .

ج - دقیقاً یکساعت حداقل وقت می خواهد که توضیح بدهم که اولاً آن تحلیل چقدر درست است یا آنچه می گوئیم یعنی چه ؟

می بیند ، خود رهنمود می دهد ، ارشاد می کند ، یعنی در میان خلق می آید ، بعد به شعار تبدیل می شود ، برمی گردد به رهبری ، بین رهبری و توده ها یعنی يك جريان ایجاد می شود ، اين يك اصل است . اين يك مدیریت شسته رفته است که دانشگاه تازه به اینجا می رسد . امام اینرا بلد است . بلی امام جزو متخصصین رهبری است . چطور شما می گوئید که آن در رهبری کردن متخصص نیست ، بعد می گوئید که تخصص لازم نیست ، اینها بیایند کار بگیرند ، خودشان یاد بگیرند . یعنی در حقیقت جامعه يك کوبه تبدیل می شود که همه می خواهند که بیایند و تمرین مدیریت بکنند . این جوری نیست . شما وقتی می گوئید این فرض هم که گفته می شود که مکتبی باید بود ، به متخصص کاری نداشته باشید ، تقوی باید داشت ، به تخصص کاری نداشته باشید . يك وقتی که شما می گوئید بین تقوی و تخصص می خواهیم یکی از این دورا انتخاب بکنیم . اولاً باید ببینیم تخصص از تقوی جداست ؟ این معانی هم گم شده است ، اصلاً می شود يك کسی متقی باشد و معنای تخصص در او نباشد مگر آدم متقی نباید عادل باشد ؟ مگر آدم متقی نباید رعایت عدل را بکند ؟ عدل یعنی چه ؟ من از شما می پرسم مگر معنی عدل غیر اینست که هر چیزی را جای خودش قرار دادن . بلی اگر هر چیزی سر جای خودش باشد این عادلانه است . عدل است . آنوقت هر چیزی در جای خودش یعنی چه ؟ یعنی تخصص دیگر ! یعنی من که طبیب نروم مهندسی بکنم . یعنی جای خودم قرار بگیرم . عدل اینست که طبیب ، طبابت بکند . مهندس راه و ساختمان ، پل بسازد ، جاده بسازد ، اما نمی دانم وقتی که آن یکی دیگر چکار می کند ، این یکی چکار ، آیا می شود عدل ؟ پس اصلاً نفس تخصص یعنی رعایت عدل و عدل یکی از خصائص تقوی است و آن کسانی که متقی اند اگر باین معنی توجه داشته باشند خوب است ، این در تقوی . اینرا شما شك دارید پس تخصص يك چیز جداست ، تقوی يك چیز جدا ، اصلاً که چنین نیست بعد هم آمدم شما آدمهائی را بما نشان دادید که یکی اش با تقوی و با تخصص است و یکیش با تخصص و بی تقواست . خوب معلوم است سراغ با تقوای با تخصص

عده‌ای را پیدا کنید، از این در و آن در . بگوئید اینها صالحان‌اند ، تحسین‌شان می‌کنیم . آنگاه هر کدام را به يك جائی ، درست مثل قرعه‌کشی بفرستید یعنی چه ؟ ما (اگر صالح گیر نیافریدیم از غیر صالح انتخاب نکنیم) نه‌نه! من اینرا عرض نکردم ، سخنان من تا این لحظه در این دستگاه ضبط می‌شود ، من چنین حرفی را نزده‌ام ، در حضور من این جوری تحریف نفرمائید . من اینرا عرض کردم و گفتم اگر يك موردی رسیدیم که مجبوریم از تخصص استفاده کنیم (آقا توجه بفرمائید وقتی که من توضیح دادم شما تحریف کردید . حالا هم که دارم می‌گویم اگر گوش ندهید باز چیز دیگری در می‌آید) می‌گویم اگر ما به يك موردی رسیدیم که مبهم بود ، ضروری بود ، احتیاج به متخصص داشتیم ، خوب توجه بفرمائید، من قلب امام را مثل زدم ، یعنی چیزی که فوریت دارد ، ضرورت دارد ، در چنین موردی (من اینجا نیستم شما حالا دارید بحث می‌کنید، می‌گوئید احتیاج به تخصص داریم ولی پیدا نکردیم) اگر متخصص با تقوی را پیدا کنیم که معلوم است که اصلاً باید دنبال او برویم ، اگر این متخصص ضرورت دارد ولی نوع با تقوایش را نداریم ، نه اینکه برویم سراغ آدم بی تقوی، بلکه برویم به سراغ آدمی که بی تقوایی نمی‌کند، ولی آنگونه مکتبی که من و شما می‌خواهیم نیستند، یعنی متعبد به دستورات مذهبی نیستند، ولی ضمناً معاند هم نیستند ، مغایر با مذهب هم نیستند ، با مکتب هم نیستند . ضمناً من هنوز اعتقاد ندارم که جامعه ما از انواع آدم‌های مکتبی که ما می‌خواهیم خالی است ، بلکه از این نوع آدم‌ها فراوان در جامعه سراغ داریم، ولی ما یاد نگرفته‌ایم که آنها را پیدا کنیم، چون تنبلی مان می‌آید که از سیستم شورائی اینهارا بیرون بکشیم و بیاوریمشان بالا و کار را به کار دانش بسپاریم که هم در جهت ما باشد ، در جهت مکتب ما، در جهت فکر ما، در جهت ایدئولوژی ما و ضمناً کارشناس هم باشد . تنبلی باعث شده که فقط سراغ کسانی که می‌بینیم هم فکر ما هستند، واقعاً هم فکرند اما تخصص ندارند برویم ، اینجا است که من می‌گویم در این جامعه - توجه بکنید این جامعه نموده است و در آن آدم‌ها هستند - ما راه

شورائی که سیاستها و خطوط برنامه ریزی و کار اساسی را دنبال میکند. رابطی هم بادستگاه اجرائی دارد که اسمش وزیر است. خود این شورائی، فرهنگیها از کجا گیر می آیند یا همین طور که الآن می بینید، چند نفرشان را امام میدهند، چند نفرشان هم خود متخصصین انتخاب میکنند. شورایعالی قضائی ما این جور است که دو نفرشان را امام انتخاب کردند، سه نفرشان را باید قضات انتخاب میکردند. ببینید بدین ترکیب، ترکیبی است که از پائین و کارشناسان در آن دخالت میکنند، پس نظر اینها صائب تر است. حالا اگر ما آمدیم و در فرهنگ هم این کار را کردیم، بگوئیم دو نفرش را امام تعیین میکند، سه نفرشان فرهنگیانی که دست اندر کار فرهنگ هستند، مال پزشکان را هم این کار بکنند، مال فلان هم این کار بکنند، يك کمی به راه و روش درست انتخاب کردن نزدیک می شویم، يك قدم می گذاریم جلو. البته این مطلب را که عرض می کنم، آخرین حرفم را بزنم، ما در آغاز انقلابیم و خیلی هم نباید فکر بکنیم که چرا این جور است، برای اینکه ما در جریان يك حرکتی قرار گرفتیم که خود این کار برای بار اول است. بنابراین اگر ما بتوانیم انقلاب را تداوم ببخشیم و بمانیم و در این انقلاب گامهائی در جهت پیروزی برداریم ما در آینده بطرف آن نظامی خواهیم رفت که همین حالا از آن صحبت می کنیم، یعنی همانی که آقای طالقانی می گفتند به شوراها توجه بکنید و به مردم... می رویم به این طرف، اما الآن واقعاً آن نیست که باید باشد، هر چه سریع تر باید با کوشش بیشتر در این جهت پیش برویم که زودتر به نظام اسلامی برسیم، آنچه که الآن هست، حرکت بطرف نظام اسلامی است، نه اینکه آن چیزی که هست همان نظام اسلامی است. با عرض معذرت از اینکه بقیه سؤالات باقی میماند و وقتی که از شما گرفتیم. تکبیر.

معرفی افراد یا جماعتی که به راستی می‌توان آنانرا مسلمان بحساب آورد و از دیدگاه پیامبری که آورنده اسلام است تکلیف و نشانه‌ای مشخص می‌کند که هر فرد یا گروه و ملتی بتواند با آن معیار از خودش ارزیابی بعمل آورد و ببیند آیا مسلمان هست یا مسلمان نیست، یعنی می‌تواند خود را عنصر جامعه اسلامی بشناسد یا نه. دوم این که از مسئله تکلیف و نشانه مسلمان بودن یا مسلمان نبودن یعنی عضوی از اعضای جامعه اسلامی بودن یا نبودن را تحت عنوان اهتمام نام می‌برد و کسی یا کسانی را که «اهتمام» نداشته باشند از جرگه جامعه اسلامی برکنار می‌شناسد.

سوم در مقام بیان آنچه باید موضوع «اهتمام» قرار گیرد مسئله «امور مسلمین» را یادآور می‌شود و بالاخره نکته چهارم با آوردن قید «من اصبح» به این مسئله دقیق توجه می‌دهد که این اهتمام به امور مسلمین بایستی هر روز به تناسب موقعیت زمانی باشد و با توجه به حوادث و اوضاع و احوالی باشد که صبح به صبح در صحنه اجتماع در رابطه با مسلمانان و مسائل مربوط به اوضاع و احوال اجتماعی آنان اتفاق می‌افتد.

و در ضمن بد نیست بدانیم که این گفتار غیر از همین صورت و با همین عباراتی که ذکر شد و به همین ترتیب هم معروف شده است به دو شکل و صورت دیگر نیز آمده است و به نظر می‌رسد پیغمبر گرامی اسلام مکرر و با تغییرهای گوناگون و با عنایات خاصی این نکته را به امت اسلامی یادآوری کرده‌اند، مبدا نسبت به مسائل اجتماعی بی‌اعتنا بمانند و دین و اسلام را در يك سلسله مسائل و احکام فردی و شخصی و منحصر به آداب نماز و روزه‌ای بدانند و از مسائل اساسی و سرنوشت ساز خود بیخبر باشند.

يك تعبیر دیگر از این اصل به این صورت است: من اصبح ولم یهتم بامر و المسلمین فلیس بمسلم، یعنی کسی که صبح کند و اهتمام به «امور مسلمین» نداشته باشد مسلمان نیست.

و بالاخره تعبیر دیگر از این اصل مهم به این ترتیب است: من اصبح

او را مجبور به ادای توبه کردند !! و با وجود پیری و نایبانیی او را محکوم به زندان کردند. این نوع شبهات و وسوسه‌ها تقویت می‌شد.

وبعدها هم ضمن انتقال و صدور افکار و آراء همراه با انتقال و صدور ماشین و تکنیک این اندیشه جدایی علم و دین و حتی تضاد و تنافی و عدم سازش آنها باهم به عنوان سوقات از غرب به شرق وارد شد و تحت آن عنوان کتابها و نوشته‌هایی هم ترتیب دادند و از آثار بارز این اندیشه در سطح جامعه جدایی و فاصله دانشگاه و مسجد بود (و البته بگذریم از جزئیات مسئله که دانشگاه چه نوع دانشگاهی بود و مسجد هم به همین ترتیب، خطیب و امام جمعه از کجا الهام می‌گرفت و در خدمت چه کسانی بودند) به هر حال در عمل هم نوع جوانها در دو صف قرار گرفته بودند. تیپ دانشگاهی یکطرف و تیپ مسجدی و جلسه‌ای هم يك طرف، البته دستهای مرموزی هم احياناً در کار بود که مرتب فاصله را زیادتر کند و نقشه‌ها و برنامه‌ریزی‌هایی هم که اصولی تر بود و آن جدا نگهداشتن مردم از یکدیگر و ایجاد بدبینی و عدم اعتماد در جامعه بطوریکه هیچگاه نشود تفاهمی بوجود آید و اتحادی تشکیل شود، کار بجایی رسیده بود که کسی که چند سالی به دانشگاه می‌رفت دیگر رغبتی به مسجد و جلسه مذهبی نداشت و آن کسی که معمولاً اهل مسجد و جلسه بود به دانشجو و دانشگاه به نظر بدبینی و شك و تردید و ابهام نگاه می‌کرد (باز هم تأکید می‌شود که يك سلسله تعصب‌ها و افراط و تفریط‌ها و برنامه‌های سطحی در هر يك از دو مرکز دانشگاهها و مساجد وجود داشت، کم‌کم این فاصله‌ها را بیشتر و عمیقتر می‌کرد).

به هر حال موضوع جدایی دین از علم و جدایی دانشگاه و مسجد از مسائل حاکم بر محیط بود و در عمل دو قلمرو جداگانه داشت ! مسئله دوم تحت عنوان « جدا بودن دین از سیاست » بود که آنهم هم از نظر ثنوری و هم از جهات عملی طوری به جامعه و انمود شده بود که آن کسی که پای بند مسائل دین است دیگر به امور سیاسی کاری نباید داشته باشد. سیاست کار گروهی است که پای بند

که می خورد و حقوقی که می گیرد آیا حلال است یا نه، بلکه عرف مذهبی حکم می کرد که اگر کسی معتقد به وظائف دینی اش هست باید از عالم و مجتهد محل و مورد اعتمادش برای مصارف ضروری اجازه بگیرد و به عنوان اکل میته استفاده کند و اگر مجبور نیست و اثر مهمی برای نجات مسلمین از گرفتاریها و درگیریها ندارد بایستی در آن دستگاہها نماند، اگر هم می ماند به این نیت باشد که بدردمردم بینوا بخورد و باعث رفع ظلمی شود یا مانعی برای زور گوییهای دولت و کارمندان دولت به مردم عادی باشد.

و اما مسئله سوم هم قرآن و حدود توانایی مردم مسلمان از درك تعالیم و آورده های قرآن بطور مستقیم بود و عنایت و علاقه ای که در کار آشنا ساختن مردم بخصوص جوانان با قرآن و از جمله در برنامه های مدارس بود که همه می دانیم از هر صد نفر جوان که از دبیرستان فارغ التحصیل می شد چند نفر آنها حتی ظاهر آن را نمی توانستند بخوانند تا برسیم به آشنا شدن با معنای آیات و مفاهیم قرآن.

تازه در آن قشری از مردم هم که علاقه به فرا گرفتن قرآن بود و معمولاً به جلسات هفتگی یا ماهانه و یا روزانه در ماههای رمضان می رفتند مسئله به خواندن ظاهر قرآن خاتمه می یافت و غالباً در باره مطالبی از قبیل اینکه مثلاً صاد و سین و یا ذال و ظاء را چگونه باید ادا کرد !!

و معمولاً کسی در اندیشه این نبود که به معانی قرآن نیز آشنا شود و اکتفا کردن به خواندن الفاظ قرآن بدون عنایت و درك معانی آن که البته در قبال رسالتی که قرآن داشت و دارد اینکارها ارزش چندانی نداشت و ندارد. و در مورد احکام اسلامی هم حتی در رساله های عملیه و معمولی آنروز هم غالباً مسائل اجتماعی اسلام و از جمله موضوع اساسی امر به معروف و نهی از منکر و جهاد مطرح نمی شد بلکه معمولاً از تقلید و نجاست و طهارت و وضو و غسل و تیمم شروع می شد و بدنبال آن روزه و خمس و زکات. احکام بعضی از معاملات و عقود و ایقاعات یا اینکه کجا باید نماز را

بابا رساله‌ها را منحصراً به بیان شکایات و سهویات و احتیاطات نکنید، از مسائل اجتماعی و اقتصادی و قضائی و سیاسی اسلام نیز یاد کنید که دیدید این اواخر باز صحبت از امر به معروف و نهی از منکر و سایر مسائل مورد حاجت در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی و قضایی براه افتاد و معمول شد. و حتی بعضی‌ها نماز عید فطر و اضحی (قربان) را به جماعت روا نمی‌شمردند و نماز جمعه هم که بکلی از برنامه‌ها علماً و عملاً حذف شده بود و حرفش را هم کسی نمی‌زد مگر تعداد معدودی. خود من وقتی در کتاب «نماز» نماز جمعه را از جمله نمازهای واجب شمردم مکرر مراجعه شد که این را حذف کنید!! مگر نماز جمعه هم از واجبات است؟ پس آنچه تا اینجا به آن اشاره شد این بود که در این بیست، سی ساله اخیر، سه مسئله اساسی بود که مسئله روز جامعه اسلامی ما شده بود و بعضی از اسلام‌شناسان سخت احساس مسئولیت می‌کردند که در این سه زمینه قدم‌های مؤثر و عملی بردارند و این سه مسئله عبارت بود از:

۱- بقایای اندیشه «جدایی دین از علم» و احساس تنافر و تضاد میان مسجد و دانشگاه و دوری عملی دانشجو از طلبه و بالعکس صادر شده از غرب بعد از قرون وسطا و رنسانس.

۲- بقایای اندیشه «جدایی علم و سیاست» و ترسیدن از آلودگی‌های سیاسی و عدم مداخله در سرنوشت کشور از لحاظ سیاسی و اجتماعی و نیز اشاعه این اندیشه از طرف بازیگران سیاسی که علماء اعلام و راهنمایان دینی باید بدنبال تربیت و موعظه و درس و بحث فقه و اصول خدا باشند و متدینین و اهل تقوا هم نباید بیجهت خود را آلوده امور سیاسی کنند که مستلزم زد و بندهای مختلف است و به جامعه و حقوق و سیاست و مالیات و قضا و بانک کاری نداشته باشند.

۳- مسئله جدا بودن مردم مسلمان از مفاهیم قرآنی و شك و تردید در توانایی درک قرآن بوسیله مردم و حتی عدم توجه لزوم و ضرورت قدر در قرآن و اکتفا به خواندن ظاهری و جدایی عملی علاقمندان به آگاهی از اسلام، از

کسانی که می‌دانستند اسلام چقدر از نظر محتوی غنی است و برای تمام بن‌بست‌های بشری راه حل‌های صحیح دارد رنج می‌بردند که چرا اسلام ناشناخته مانده است و به يك سلسله دستورهای سطحی از آن قناعت می‌شود و در حوزه‌های علمیه نیز غالباً به بحثهای دامنه‌داری پرداخته می‌شود که مردم در عمل آنها را بحثهای زنده‌ای نمی‌یابند مثل بحثهای دقیق در مورد طهارت یا ابواب دقیقه مربوط به معاملات و عقود و ایقاعات. اما آنچه در عمل مردم با آنها دست به گریبان‌اند يك سلسله قوانین و مقررات است که یا از نظامات غربی آمده است و یا تلفیقی از فرهنگ‌های دینی و پذیرفته شده‌های غربی، واقعاً وضع طوری شده بود که يك دانشجوی محقق و پاك و علاقمند جایی به عنوان پناهگاه دینی خود کمتر می‌یافت که بتواند اگر سؤالاتی دارد آزادانه طرح کند، و حتی به اشکالاتی که آنروزها مد هم شده بود. در کلاسهای دانشکده‌ها به اندک مناسبتی حمله به فرهنگ دینی می‌شد و مخصوصاً در کلاسهای حقوقی و جامعه‌شناسی کار از ایرادگیری و شبهه افکنی در اذهان جوانان به حمله‌های يك طرفه و داوربهای يك جانبه و محکوم کردن‌ها و گاهی به هتاکی هم می‌رسید و واقعاً بعضی جوانها بدنبال پناهگاهی بودند که اشکالات و ایرادات در آنها مطرح شود و یا لااقل امکان مطرح کردن آنها باشد. با توجه به این موقعیت زمانی می‌توان اهمیت اقداماتی را که در زمینه نزدیک کردن دو تیپ دانشگاهی و مسجدی انجام گرفت، دریافت.

آری از جمله اقداماتی که در این زمینه انجام گرفت و مرحوم طالقانی سهم مؤثری در آن داشت توجه جدی به این مسئله و علاوه بر نشان دادن چهره بشاش در برابر اینگونه مراجعات اقداماتی در زمینه تشکیل جلسات درس به صورت پرسش و پاسخ و در همین مسجد هدایت طرح مسائل مورد نیاز برای جوانان و مطرح کردن مسائل اساسی اسلام در زمینه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی بود که دیگران نیز از طرق دیگر و از جمله تأسیس بعضی مدارس و تشکیل جلسات تحقیقی که کم‌کم به صورت جلسات گسترده‌تری تجلی کرد که

نتیجه حاصله این سلسله گفتارها اگرچه با اعمال زور جلوی رشد آنرا گرفتند اما دستگاه غافل بود که دیگر نمی شد جلوی رشد فکری مردم را گرفت. بعد از تعطیل آن جلسات علاوه بر انتشار نوشته های بیدارکننده و اقداماتی هم که در درون دانشگاهها صورت می گرفت و بهر حال بعد از تعطیل این سلسله سخنرانی ها مقدمه تشکیل جلسات منظمی نظیر حسینیه ارشاد شد و خلاصه تیپ جوان کنجکاو که تازه گم شده های خود را یافته بود و درك کرده بود که اگر اسلام خوب شناخته شود مردم دواي دردهای جامعه خود را خواهند یافت. با این اقدامات به سفسطه جدایی علم و دین و توهم منافات آن که بایکدیگر فاصله و نزاع بین دانشگاهی و مسجدی پایان داد و نه تنها آشتی بلکه تعاون در راه بدست آوردن هدف مشترك و عزت و استقلال در سایه تعالیم اصیل اسلامی در هر دو قشر به صورت جدی تری تجلی کرد و زنده شد و الحق نباید نادیده گرفت که مرحوم طالقانی در این مورد سهم مؤثری داشت و با چهره بشاش از اینگونه برنامه ها استقبال می کرد و می دانستند که راه رهایی این کشور از يك وابستگی و رسیدن به استقلال اتحاد علم و دین است و همبستگی مسجد و مدرسه و حوزه های علمیه و دانشگاهها و ایشان و همکارانشان تا حدود زیادی این طلسم را از میان بردند و دیوارهای بلند و آهنین بین مدرسه و مسجد را از میان برداشتند که آثار کاملتر آن سالهای بعد مشاهده شد.

در مورد مسئله دوم یعنی اقدامی در رفع وسوسه و سفسطه جدا بودن دین از سیاست و برکنار بودن و برکنار نگهداشتن مردم از دخالت در اموری که مربوط به زندگی و سرنوشتشان است.

مرحوم طالقانی عملاً این موضوع را ارائه کرد و از سال ۱۳۱۸، آن موقع که مسئله دستگیری افراد معمم توسط دولت به عنوان يك متهم سیاسی يك سکه نوظهور بود و معمولاً علمای دین خط مشی دیگری داشتند و کارهایی را که موجب هتك حرمتشان! شود روا نمی شمردند و برای مردم هم هنوز قابل هضم و درك نبود که رهبران دینی شان را در زندان ببینند (چنانچه بعدها و در

و تحصیل کرده‌ها یا اساساً نسبت به قرآن دید صحیحی نداشته باشند و یا تلقیناتی که شده بود که اساساً تعالیم دین از جمله قرآن را کتابی مربوط به گذشته می‌دانستند و نه کتابی که دستور زندگی باشد، آنهم در قرن بیستم که قرن تزلزل ارزشها لقب یافته است.

آری ایشان و همفکرانشان دردهای اجتماعی را ناشی از جداشدن از فرهنگ اصیل اسلامی و درمان دردها را در آشنایی بلاواسطه مردم مسلمان با قرآن و تعالیم اسلامی اصیل تشخیص داده بودند. این بود که از همان سالهای ۱۳۲۰ به بعد با تشکیل جلسات، درسهای قرآن را به زبان ساده شروع کردند و بخصوص در سالهای تبعید و زندان فرصت یافتند که بایان مؤثر درباره تفسیر و توضیح آیات قرآن مطالبی را تنظیم کرده و به صورت دوره تفسیر پرتوی از قرآن یادگار ارزنده‌ای از خود بگذارند که بارها و بارها به چاپ رسیده است و بخصوص برای جوانان دانشجو هدیه‌ای با ارزش بود و در داخل و خارج کشور مورد استفاده قرار می‌گرفت.

بنابراین بار دیگر تأکید می‌شود که در آشناسازی مردم تحصیل کرده با قرآن ایشان سهم مؤثری داشت. حالا اگر مواردی هم باشد که از نظراهل فن تفسیر قابل بحث و تذکر است نباید از تذکرات لازم مضایقه شود و قطعاً خود ایشان با آن همه سعه صدری که داشت حتماً خوشحال خواهد شد که اگر کسی اصلاحی به نظرش می‌رسد تذکر دهد و اصلاح شود.

و در هر حال حقوق ارزنده‌ای از ایشان برگردن مردم هست که مخصوصاً در این جریانات اخیر با وجود کسالت و ضعف مزاج که چقدر استقامت از خود نشان داد و در اجتماعات نمازهای جمعه با چه شهامت و شجاعتی از حقوق مردم سخن می‌گفت و بخصوص در مورد شورا چه تأکیدی داشت و چقدر از انحصار طلبی بعضی رنج می‌بردند که تنها خدا می‌داند و خودش و بعضی از محارم فکری.

که: «لایعلم الغیب الامور» ولی باشناختی که از مرحوم مجاهد بزرگوار آیت الله طالقانی داشتیم به فکر افتادم و یکی دوجواب به او دادم که شاید بعضی از شما برادران دیده باشید. من امشب می خواهم درباره، همان جوابی که به آن خبرنگار دادم مقداری مبسوط تر و روشن تر صحبت کنم. فکر می کنم که بررسی آن جوابها مقداری از سؤالهای متعدد شما را هم جواب بدهد و این گفتگوی دوستانه ای که امشب در اینجا داریم به یاد مرحوم طالقانی و باحضور روح پاک و منور او، راه گشای راهی باشد برای ما که مقداری در این پیچ و خم خط مستقیم امام گیر کرده ایم و خودمان این خط را کج و معوج می کنیم و انشاء الله در این خط صحیح و سالم به مقصد برسیم. جوابی که من دادم این بود که اولاً مرحوم طالقانی در شرائط حاضر همچنان که در زمان حیاتش کراراً و مراراً اعلام کرد، رهبری امام امت را به عنوان يك ركن عظیم انقلاب مایاسداری می کرد و از هر گونه مخالفتی با رهبر انقلاب یا موضوع گیری در برابر رهبر انقلاب یا ایجاد خطی در برابر خط رهبر انقلاب جلوگیری می کرد. ما می دانستیم و محسوس بودیم و برادرانی که اینجا هستند وعده ای از ایشان که حاضر بودند، در مدتی که ما در محضر پربرکت مرحوم آیت الله طالقانی در زندان بسر می بردیم، خلوص و پاکی و معنویت و تواضع و تقوی و مردمی بودن و مهر و محبتی که این مرد نازنین نسبت به هم زنجیرانش داشت، همان بود که نسبت به فرزنداناش داشت، نسبت به برادرانش داشت، برای احدی از مایوشیده نبود. حتی کسانی که با ما هم خط نبودند، هم فکر نبودند، هم عقیده نبودند، مسلمان نبودند، حتی ضد اسلام بودند، در برابر آن خصال پسندیده مرحوم آیت الله طالقانی متفق القول بودند و همگی اعتقاد داشتند به شخص آیت الله طالقانی، و از او فیض می گرفتند و از معنویتش و تقوایش الهام می گرفتند و اگر مرحوم طالقانی در برابر کسی قرار می گرفت که دوست داشت مقداری با اسلام آشنا بشود، با اخلاق اسلامی آشنا بشود، با تقوای اسلامی آشنا بشود، يك نمونه بود که در برابر او قرار می گرفت و می توانستند آن اسلام را در مرحوم آیت الله طالقانی

داری . اطاعت از امام ، پیام طالقانی است و اطاعت از امام در حال حاضر همانی است که خود امام می گوید . امام چه می گوید ؟ هیچکدام از این داد و بیدادهایی که ما سر هم می زنیم . امام می پذیرد ؟ می پسندد ؟ این اتهاماتی که نسبت به هم روا می داریم ، آن دروغهایی که علیه هم جعل می کنیم ، آن تیرهای تحریک آمیزی که در روزنامه ها می نویسیم ، آن سخنرانیهای پرهیجانی که این ور و آن ور می کنیم . هیچکدام اینها در خط امام نیست .

در این هفته من دو جا رفتم و صحبت کردم ، نمی دانم ارومیه بود یا خرم آباد ، خوب خیلی هم حرفهای حسابی به خیال خودم آنجا زدم ، ولی نه در رادیو گفتند ، نه روزنامه ها نوشتند ولی اشکالی ندارد این حقایق کم کم پخش می شود . آنجا گفتم که شما این نوار را ببرید به حضور امام . الآن هم همین را می گویم . آنوقت شما بیائید مرا سؤال پیچ کنید و بگوئید تو فلان و چنان کن ، اینها را برای اینکه سؤالهایی بی خودی مطرح نشود ، بی خود که نه ، همه سؤالهای شما برادران خوب است ولی برای این که وقتمان گرفته نشود و از پیشاپیش جواب داده باشم مطرح می کنم . من معتقدم که ما باید سپر امام باشیم و نه امام را سپر خودمان بکنیم . ما باید در خط امام آنطوری که امام می گوید برویم نه اینکه وقتی که امام يك سخنرانی می کند ما این را مثله اش کنیم ، تقطیع اش کنیم ، اینرا بارها در این میتینگها ، راهپیمائیها گفته ام . [این درست نیست که] اول مقداری از فرمان امام یا پیام امام را که به نفع بازی است که مامی خواهیم در بیاوریم ، آنرا بزرگ کنیم در باره بقیه حرفهای امام اصلا هیچ حرف نزنیم ، اصلا مثل اینکه نگفته . من رفتم گرگان ، آنجا سخنرانی کردم ، یکی از حرفهایی که زدم این بود ، گفتم : که من به شما بگویم ، ما دویست و سی نفر الآن در مجلس هستیم ، حداکثر بشویم دویست و هفتاد نفر ، دویست و هفتاد نفر برای شما سی و پنج میلیون نفر ، يك قدم نمی توانیم برداریم . همین حالا هم ، باز تکرار می کنم مگر با همکاری شما ، با همراهی شما ، با هم رایی شما ، با معاضدت شما ، آن وقت مثل زد ، گفتم : الآن

منکر بشود. من بارها گفته‌ام الآن هم می‌گویم در تمام مدت طاغوت تنها مساجد ما بودند تنها مدارس علمیه بود، همین حجره‌های نمود طلبگی باهمان حصیرهای پاره، و تنها خانه‌های علمای ما بود که در ایام جشنهای همه‌گیر طاغوتی حتی يك چراغ در این مسجدها روشن نشد و حتی يك عکس از طاغوت در این مساجد بالا نرفت. مگر اینکه یکی دو تا مسجدی که اصلاً طاغوتی بود یا آخوندی که مثلاً امام جمعه شاه بود. مثلاً امام جمعه قدیم تهران، سید حسن امامی، آنها اصلاً مستثنی بودند. این مسجدهای ما پاك بود. كلا، دردهات می‌رفتید می‌دیدید اصلاً خبری نبود. در مدارس علمیه، تمام مراکز علمی مملکت و حتی متأسفانه در دانشگاه این امر مشاهده می‌شد، شما مجبور بودید ولی این استقلال برای ما محفوظ مانده بود، آنها در سایه قرآن، مامی-توانیم به این افتخار کنیم. بر دانشگاه هم ما افتخار می‌کنیم. در مدرسه فیضیه ما در تمام این دوران و سراسر ایام طاغوتی يك چراغ روشن نشد و يك عکس بالا نرفت و از میان ما غیر از آقایانی که به حکم ضرورت یا به حکم هر چه می‌آمدند کارمند دولت می‌شدند آنها با اجازه حاکم شرع هیچکدامان هم زیر بار بلیط دولت نرفتیم، و حقو قمان را همین بازارها، همین کارگراها، همین خیاطها، همین کشاورزها می‌آمدند و می‌دادند و اسمش هم سهم امام بود، خمس بود، اسم بدی هم داشت، بنظر شما زشت هم می‌آمد، صورت گدائی هم داشت. ولی این افتخار برای ما باقی مانده است که حقوق بگیر طاغوت نبودیم. اگر سکوت کردیم، اگر وظیفه‌مان را انجام ندادیم، اگر خطا کردیم، این اشتباهات هم بوده ولی این افتخار هم برای ما باقی مانده. این يك واقعیت است، استثناهارا بگذارید کنار. جریان را می‌گویم. جریان روحانیت. این جریان ما به قدری مثبت بود و ضد ظلم و ضد دولت قدیم بود که هنوز هم که دولت اسلامی تشکیل شده، پیرزنهاى ما هنوز آن حرفی را که ما قدیم در دهات به این پیرزنها یاد داده بودیم، و یا آخوندهای ده یاد داده بودند که پول دولت حرام است، این دولت غصب کرده، این دولت ظالم

بر همین مسائل است. اول اصالت برای توده مردم قائل است و می گوید اینها باید حافظ انقلاب باشند و چون در اسلام اصیل تربیت پیدا کردند، ولی بهیچ وجه تصویب نمی کنند که ما به صورت آدمهای جدیدی، حاکمهای جدیدی، مطلق العنان، در بین مردم ظهور کنیم. یادتان هست که امام در يك سخنرانی خطاب به پاسداران فرمود که حتی مفتی های ما ممکن است خودشان طاغوت باشند. يك مفتی، يك آدمی که خودش صاحب فتوی است ممکن است طاغوت باشد - بنابراین، این حرفها را هم امام زده است - این ما هستیم که حرفهای امام را مثله می کنیم و خط امام را می شکنیم و می بریم و نیمه تمام می گذاریم و هر کسی از ما این خط را برای خودش تعبیر و تفسیر می کند. این بخش اول. توصیه مرحوم طالقانی این بود که ما این رهبری را حفظ کنیم و الآن هم وظیفه همه ما هست که این رهبری را حفظ کنیم. من به همه بچه هایی که امام سرشان داد زد و فریاد کشید و نصیحتشان کرد، یادداشتی نوشته بودم در روزنامه شاید دیده باشید. دعوت کردم. گفتم: شما بچه ها، اگر واقعاً از آن بتی که برای خودتان ساخته اید اندکی کنار بکشید و بیایید بیرون و ببینید به خلق و بیایید در خط امام، هیچ طور نمی شود. شما در برابر تاریخ قرار گرفته اید. تاریخ در آینده قضاوت خواهد کرد. يك رهبری که توانسته بعد از چهارده قرن جمهوری اسلامی به وجود بیاورد از نظر تاریخ این آدم کمی نیست. از نظر واقعیت هم بیایید، ببینید، بشناسید، آنهایی که بارهبر محشور بودند، آنهایی که بارهبر نزدیکند ببینند، تقوا بش، اخلاقش، مردمی بودنش، تواضعش، عرفان و اخلاص و معنویت و آن روح بلندش را، و شجاعت و شکست ناپذیری و انعطاف - ناپذیریش در برابر این دشمنان را، ببینید کسی نمی تواند در برابر چنین رهبری موضع بگیرد یا قهر کند. یا بازی در بیاورد. این جور چیزها درست نیست. برادرانه، مخلصانه، باکمال خلوص، چه حضوری، چه تلفنی، چه بوسیله

مؤمنین و انسانهای تراز اسلام را خداوند در این آیه ذکر می کند . کسانی که در برابر پروردگارشان دعوت خدا را اجابت کردند «واقاموا الصلوة» و نماز به پاداشتند «وامرهم شوری بینهم» و کارشان را بین خودشان به شوری می گذارند و انجام می رسانند «ومما رزقناهم ینفقون». ملاحظه می کنید من به اختصار می خواهم رد بشوم . آن شورایی که در اسلام مطرح است و طالقانی مدافعی بود و همیشه ازش صحبت می کرد ، این شورایی است که در این آیه همه شرایطش ذکر شده است . من آن وقت هایی که در مجلس خبرگان بودیم و یکی دو مرتبه ، دوسه مرتبه ، چند مرتبه ، با مرحوم طالقانی که تشریف می آوردند آنجا (و همان مثل اینکه متأسفانه ، ماده پنجم ، ششم قانون اساسی تصویب شده بود که مرحوم آیت الله طالقانی به جوار حضرت حق پیوست) گاهی می نشستیم باهم صحبت می کردیم . این مسأله شوری را مختصراً باهم مطرح می کردیم . یکی از چیزهایی که مرحوم طالقانی می گفت و من هم الآن همین عقیده را دارم و بارها هم در مجلس در جلسات خصوصی گفته ام این بود که این برادرهای ما که مقداری درست و حسابی به امر شوری نمی رسند و یا اینکه يك جورهایی از آن رد می شوند ، ترسشان این است که شوری بهانه ای باشد برای نفوذ ضدانقلاب یا گروه های مختلف ، گروه های ضداسلامی ، یا گروه های انحرافی ، در جاهای مختلف . این اصل مسأله است . و به نظر من وجه صحیح مسأله اینست ، یعنی این چیزی که باعث می شد که اینها فکر کنند که تعلل در امر شوری ها يك مقدار وجه صحیحی دارد اینست . من به نظر می رسد که این اشتباه است . فکر می کنم شاید من اشتباه می کنم . آنهایی که فکر می کنند من اشتباه می کنم ، آنها می گویند به من . من فکر می کنم که اگر بخواهیم با این ملت از بندرسته با همه اشتباهاتی که می کند کاری کنیم و کارش را به خودش واگذار کنیم راهش اینست که بزرگش کنیم ، تربیتش کنیم . البته مواظبش باشیم . ولی کاری کنیم که خودش راه برود . شما اگر این بچه را دائماً توی قنداق پیچیدی و بچه راه افتاده ای که می تواند خودش راه برود ولی مواظب بودی ، همیشه دستش را

از قول امام پیام شوراها را به ملت ، به دولت موقت انقلاب اعلام کرد . پس شوراها يك چیزی نیست که اصیل نباشد . خود امام قبول دارد ، اولاً خود قرآن قبول دارد . مال قرآن است . بعدش هم امام و بعدش هم مرحوم طالقانی . مطلبی برایتان بگویم که متأسفانه مامقداری نمی دانیم به چه دلیل است که کلمات را وقتی ما به خاطری حالی خودمان از دست دادیم و کس دیگری آن کلمات را استعمال کرد ، ما دیگر به دش خجالتیمان می شود که آن کلمه را به مصرف برسانیم . مثلاً کلمه خلق . این کلمه خلق را مدت زیادی این آقایان غیر اسلامی ها یا ضد اسلامی ها به خودشان اختصاص داده بودند . این کلمه خلق کلمه ای است قرآنی و عربی و اصلاً معنی خدایی در آن است . چون خلق بدون خالق که نمی شود . اصلاً کلمه خلق يك کلمه ای است که معنی توحیدی دارد ، خوب این کلمه را آقایان گرفته بودند . ما هم از ضعف نفسمان یا به هر دلیل دیگر این کلمه را نمی رفتیم صادره اش کنیم . همانطوری که اموال این طاغوتیهارا می رفتیم صادره کنیم ، برویم این کلمه را صادره کنیم و از دست آنها در بیاوریم . ولی خوشبختانه انقلاب اسلامی این کلمه را صادره کرد . الآن که کلمه خلق مستضعف می گوئیم دیگر کلمه چپی نیست . البته این مسأله را بگویم که مقداری هم این برادران سازمان مجاهدین خلق ، این کلمه را قبل از انقلاب آوردند و يك مقدار اسلامی اش کردند ، منتهی آن ها خودشان اشکالشان این بود که خودشانهم مقداری باصطلاح ، آن اشتباهات و انحرافات که داشتند و دارند باعث می شد که در بین ما این کلمه جانیقند ، ولی پس از پیروزی انقلاب اسلامی که دیگر این اسلام ، اسلام التقاطی هم نبود و همچنین صاف و توده ای و مردمی بود این کلمه جا افتاده است . کلمه توده ای هنوز يك مقداری بوی توده ای می دهد به آن معنی درست نیست ، یا کلمه رفیق . می خواهم بگویم این کلمات مال ما است « حسن اولئك رفيقا » در قرآن هست « و اولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين و حسن اولئك رفيقا » خوب رفیقایی هستند . پیغمبر رفیق خیلی خوبی بود ، چرا ما این کلمات را

جعفری و هم عده‌ای از برادران آنجا بودند. من از آقای طالقانی وقت خصوصی خواستم ، گفتم من يك مقداری مطلب دارم و می‌خواهم بطور خصوصی با شما صحبت کنم . رفتیم در اطاق کناری نشستیم و نیم ساعت به یاد ایام زندان که در محضرشان می‌نشستیم و بهره می‌گرفتیم صحبت کردیم ، از مسائلی که آنشب آقای طالقانی برای من گفت و فردا هم در خطبه عید فطرش همین مطالب را مقداری بازتر گفت ، گفتند: شما خیال می‌کنید که من طرفدار این گروه‌ها هستم. من مطمئنم اگر این گروه‌ها بفهمند که من حرفی برخلافشان زده‌ام یا بزنم ، از من می‌برند، ولی من غرضم از مدارا با اینها اینست که اینها به اسلام جلب بشوند تا بتوانیم اشتباهاتشان را رفع کنیم ، کاری کنیم که به راه بیایند . گفتم در آن سخنرانی امام هم اگر یادتان باشد امام سخنرانی حادی کرد و شلاق‌ها را به جان این بچه‌ها بسته ولی روز بعدش اعلام کرد هرج و مرج نباید باشد . ضربه‌های اسلام و پیغمبر اگر یادتان باشد - این حرف‌ها را بعد از آن سخنرانی زد - برای اصلاح است ، برای راه آوردن است ، نه برای دفع ، نه برای راندن ، نه برای نابود کردن . من اینطور می‌فهمم . من از بیانات امام اینطور می‌فهمم . که امام افراد را و بچه‌ها را ، بچه‌های خودش را به شلاق بسته ، برای اینکه اینها مقداری بیدار بشوند و به راه بیایند. حالا اگر بچه‌های عاقلی باشند ، خوب می‌آیند ولی این دلیلی بر این نیست که بچه‌ها خودشان هم به جان هم بیفتند. من عقیده‌ام اینست که خط امام این نیست که با سوء استفاده از بیاناتی که امام به حق‌پدري ، به حق رهبری و به حق ولایت انجام داده ، ما آنها را در راه‌های خیلی غلط و کج و معوج به کار ببریم . من باز هم تکرار می‌کنم ، اگر آیت‌الله طالقانی زنده بود ، به نظر من همه این گروه‌ها را و همه این کسانی را که الآن در برابر خط امام قرار گرفتند یا به نوعی در برابر خط امام هستند ، دعوت می‌کرد که به خط امام بازگردند . من امیدوارم که این سخنان امشب ما که انشاء الله از سر صدق و صفا بود و هیچ انگیزه‌ای جز احیای آن پیام مرحوم آیت‌الله طالقانی نداشت و برای آن بود که این جلسه ما که در سالگرد آیت‌الله

ثواب آیات مبارکاتی که در این جلسه تلاوت شد و این نشست و برخاستها و این گفتگوها ، خدایا به روح پاک مرحوم آیت الله طالقانی از این مسجد و مجلس ثواب نثار بفرما . روح پاک آن مرحوم را از ما راضی و خشنود بفرما . خدایا ما را دوستدار و قدردان و وفادار به امام و خط امام قرار بده . خدایا ما را پاسدار انقلاب اسلامی شکوهمندمان قرار بده . خدایا این بیماریهایی که این انقلاب ما پیدا کرده خودت باهمت ما ، با بیداری ما ، با هوشیاری ما شفا ببخش . آنهایی که آگاهانه و عمدتاً در بین ما تخم اختلاف می افکنند و ملت متحد ما را در برابرهم و رویاروی هم قرار می دهند خدایا آنها را نابود بفرما ، آنها را رسوا بفرما . آنهایی که ناآگاهانه در یک جریانات خطا و انحرافی قرار می گیرند و ناآگاهانه در برابرهم قرار می گیرند . خدایا دلهای این برادران مسلمان را نسبت به هم مهربان بفرما . روح اتحاد و برادری و صمیمیت در بین همه ما قرار بده . خدایا انقلاب شکوهمند ما را مقدمه و طلعه ظهور ولی الله الاعظم امام زمان ارواحنا له الفداء قرار بده . والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته .

سؤالها و جوابها

س- ... (متن سؤال روشن نیست).

ج- اعتقاد من بر اینست که جریان کربلا در طول تاریخ ، بذرمبارزه را در سرشت ما افشاند است . وقتی امام خمینی حرفهای خود را به آن سادگی می زند ، هیچگونه ایسمی در حرفهایشان وجود ندارد ، در عین حال حرفهای خیلی ساده و مردمی هم می زند ، خلقی و توده ای . حرف تازه ای هم ندارد ، امام خمینی همان حرفهای معمولی را بیان می کند که خیلی از ما روشنفکرها که مخصوصاً خیلی هم ایراد می گیریم که امام حرف تازه ای ندارد و ما هم این حرفها را تمام بلدیم . اتفاقاً علت پیروزی امام خمینی همین است ، امام همیشه حرفهایی می زند که این حرفها با گوش مردم آشناست و حرف تازه ای ندارد ، ولی حرف های امام حسینی بوده ، حرفهای امام حسینی بود که همیشه چنین بود ، آن وقت می بینید امام خمینی يك امام حسین كوچكتر است ، همان قامت رعناي

شیعی باشد ابداً ، ما می خواهیم بگوئیم انقلاب اسلامی ما در کشور شیعه ای پیروز شده که وجه شیعی اسلام يك خصلتی داشته ، يك ماهیتی داشته ، يك برندگی داشته که این خصائص می تواند قافله سالار جهان اسلام باشد، این هم يك نکته ای است.

س ...

ج- البته این مسأله که عده ای از روحانیون به کنار می نشینند و آیا این روحانیت را با آن روحانیت می توان کنار هم قرارداد ؟ من این ایرادشمارا درست می دانم اینطور نیست که همه کسانی که الآن دست اندر کار هستند آدمهای حسابی باشند و این ایراد وارد است ، ولی ما اصل جریان را گفتیم . این که من گفتم کل جریان بود والا استثناء دارد و ممکن است این استثناء در بعضی به اصطلاح از نظر کمی زیاد هم باشد ، ولی من جریان وابستگی به مسجد و قرآن را گفتم جریانی بوده است که تا حد زیادی سالم تر از جریانه های دیگری بوده است .

س- سؤال بعدی اینست که برادر گرامی از این که روحانیت پیشتاز خلق ما بوده سخنی نیست ، لیکن به نظر شما بهترینست تصفیه از خود روحانیت شروع شود، چرا که خلق محروم مادی نباله رو روحانیت می باشد و چه خوب است در اینجا نیز پیشتاز باشد .

ج- جوابش اینست که درست است .

س- شما فرمودید که غیبت آیت الله طالقانی به علت دستگیری فرزند ایشان بوده در حالی که خود آقای طالقانی فرمودند غیبت من به این دلیل نبوده است . لطفاً در این مورد توضیح دهید .

ج- البته من بطور دقیق نخواستم بگویم جریانی که منتهی به غیبت آقای طالقانی بوده ، جریان دستگیری فرزند ایشان بوده ، البته اعتراضی که آقای طالقانی داشتند به نحوه عملکرد کمیته ها بود . منتهی همانطور که من تلگرافی کردم به آقا ، همانوقت تلگرافی هم در روزنامه اطلاعات چاپ شد . من همانجا

انجام بدهید . در مسجد هستی همینطور ، آخوند محله اگر هستی همینطور ، بالاخره هر فردی می تواند در محیط زندگی خودش به این دستور قرآن عمل کند و کارهایش را بامشورت انجام بدهد و آنچه که باصطلاح در کل نظام سیاسی مامطرح است ، البته به وسیله آحاد شما انجام میگیرد ، منتهی شما اگر می خواهید کاری در حیطه کار خودتان انجام بدهید از امشب به بعد هم هر جا که هستید این کاری را که من می گویم می توانید بکنید ، با آن برادرهایی که مطمئناً نماز خوانند ، بچه های خوبی اند ، مسلمان اند بنشینید ، کارها را بامشورت انجام بدهید و خود محور نباشید و نگوئید هر چه من گفتم درست است ، برای اینکه من رئیس اینجا هستم . یا اینکه پدر خانه هستم ، یا نمی دانم معلم ، یا و امثال ذلك . این کار را شما می توانید تمرین کنید ، در این حد می توانم به این برادرمان راهنمایی کنم .

س- جناب آقای حجتی در شرکتی هستم که بیشتر فعالیت آن فنی است و شورائی داشتیم که بر اساس فرمایشات آقای بنی صدر که شوراپورا مالیده ، برچیده شد . چون اکثر کارکنان حتی به اصطلاح چپی هستند . طبیعتاً شوراهم اکثر افرادش چپی بودند و البته مسلمانها هم بودند و کار هم یواش یواش داشت راه می افتاد ولی جو تعصب و انحصار طلبی برخی آقایان که از حزب الهام می گرفت و صحبت های آقای بنی صدر باعث از بین رفتن شوری شد . حال سؤال من این است که اگر شورائی برای انجام کار از افراد چپی و مذهبی تشکیل گردد ، شوری ، شورای اسلامی نیست و بطور کلی افراد چپی حق ندارند در شوراها باشند ، ولو اینکه رأی اکثریت بخاطر تخصصی که دارند در شوری بیاورند ، لطفاً روشن نمائید .

ج- این سؤال اتفاقاً سؤال بسیار جالبی است . با اینکه سؤالاتی که خاستگاهش چپی است معلوم است که از چه موضعی صحبت می کند ، هیچ دوست

و شوری چیزی نیست که آدم ادعا کند که از اسلام نیست . شوری متن قرآن است و اصل اسلام است و باز دوبرتبه می خواهم تکرار کنم که پیام طالقانی اطاعت از امام است و باز پیام طالقانی شهادت است و شوری . والسلام علیکم .



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

شمر دند به خصوص در حضور اشخاص. به خاطر اینکه انسان مخصوصاً انسانهای عادی تحت تأثیر مدح قرار می گیرند و غرور آنها را می گیرد، فکر می کنند که دیگر هیچ عیبی ندارند و خود را يك انسان برتر فرض می کنند و لذا مدح برای من به آن معنا مطرح نیست، آنچه من می گویم بخاطر درسی است از زندگی شخصیت ها که ما هم از گذشته عبرت بگیریم و این را در زندگی سرمشق خود قرار بدهیم. آن چه مطرح است این است.

آیه ای که در رحلت مرحوم طالقانی مطرح شده و از طرف امام هم در روز وفات ایشان سر لوحهٔ بیانیه شان بوده همین آیه ای بود که من قرائت کردم «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ينتظر». اولین جمله این آیه رجال است و این رجال در مقابل نساء نیست، اینجانی خواهم بگویم که مردهایی یعنی نه زنهایی بلکه این رجال کنایه از شخصیت هایی است که صفات مردانگی در آنها است که ممکن است زنهایی هم دارای این صفت باشند و جزو این رجال باشند و قرآن در جاهای متعدد به کلمهٔ رجال تکیه میکند و این رجال از مادهٔ رجل است و رجل هم به تناسب رجل که در لغت عرب به معنای پا است یعنی آنهایی که پای بر جاهشند و استقامت دارند به آنها میگویند «مرد» نه آنهایی که متزلزلند و نه آنهایی که هر روزی به يك رنگی در می آیند و نه آنهایی که نان را بنرخ روز میخورند، اینها رجال اند و خوشبختانه می بینیم امام هم در هر دو بیانیه شان چه در سالگرد آن مرحوم و چه در روز رحلت کلمهٔ مردان را دربارهٔ ایشان ذکر کرده اند که ایشان یکی از مردان و شخصیت های بزرگ اسلامی بوده، قبل از این که این جملات امام را به مناسبت همین آیه توضیح بدهم به طور اختصار این جمله را که آن شب در حسینیهٔ ارشاد هم در شب سالگرد آن هفته صحبت کردم بیان کنم، من عرض کردم شناختی که من از امام دارم و شاید شماها از نزدیک آن قدر نداشته باشید این است که ایشان، مرد تملق و گزافه گوئی و مجامله نیستند که دربارهٔ اشخاص بخواهند جملاتی را بیان بکنند و در آن مجامله، تملق و یا ملاحظه کاری داشته باشند، این حرفها در ایشان مطرح

به این صورت ساخته می شود ولذا برای مردان حق و رجال این مسائل مطرح هست که انسان نباید اهل تعارف باشد و در بیاناتی که امام درباره مرحوم آیت الله طالقانی ذکر کرده اند آدم جملاتی را می بیند که بسیار بلند است و مسلماً ایشان نمی خواسته در این جا مجامله ای ، مبالغه ای درباره آن مرحوم کرده باشد و جملات بسیار بزرگ است ، یکی همین کلمه «مردان» است ، دومیش کلمه «شخصیت» است که شخصیت به کسی می گویند که واقعاً وقتی که او از دنیا رفت جایش خالی باشد ، خیلی ها هستند در دنیا که مقاماتی دارند ، مقامات سیاسی ، اقتصادی ، روحانی ولی خوب وقتی که از دنیا رفتند مثل شان فراوان است و هستند کسانی که جای آنها را می گیرند و آدم احساس کمبود نمی کند ، ولی بعضی از افراد هستند وقتی که از دنیا رفتند انسان احساس می کند که جانشینی ندارد و جایشان خالی است و مدت ها باید زحمت کشید و تاریخ باید حرکت بکند تا مثل این وجود را دوباره بسازد . و این يك مسأله ای است و مرحوم طالقانی یکی از آنها است - آیه هم می فرماید - رجال ، رجال . چه رجالی ، رجالی که پای بر جا هستند . اینها دو قسم اند: يك عده ای که بر راه راست و معاهده الهی رجال اند و يك عده ای هم ممکن است در راه های کج رجل باشند . آن که برای ما مطرح است و در لغت عرب هم لغت خوبی را برایش انتخاب کرده اند ، استقامت و مستقیم بودن است ، مادر فارسی از آن به پایداری تعبیر می کنیم ، ولی استقامت در لغت عرب يك مفهوم رساتر از کلمه پایداری دارد ، چون ممکن است که يك انسانی در راه کج هم پایدار باشد و محکم بایستد و بگوید که من همین راه را انتخاب می کنم و راه دیگری را هم قبول ندارم و هیچ حاضر نیست از موضع خودش يك قدم عقب برود ، این استقامت به معنای لغت عربی نیست ، استقامت که از همان معنای مستقیم بودن است و راست بودن و پایداری در راه راست است ، چون از ماده قیام می آید و قیام آن وقتی گفته میشود که آدم کاملاً مستقیم ایستاده باشد حتی در نماز که می گویند قیام ، می گویند اگر کسی قدری خمیده شد ، اگر سرش را پائین انداخت ، قیام واقعی نماز را

يك عمل بزرگی كه گاهگاهی انجام بگیرد . می گویند مثلاً اگر کسی اهل نافله هست (غرض مثلاً این است كه نافله صبح می خواند ، دور كعت نماز قبل از نماز صبح می خواند) و این دور كعت را همیشه می خواند ، این بهتر از آن است كه نوافل یومیه اش را گاهگاهی بخواند ، يك روز مثلاً فرض بگیرید حالا حال و حوصله دارد می گوید می خوانیم ، نافله شب می خواند ، نافله عصر و ظهر می خواند ، يك دو سال هم ترك می كند ، دوباره بعد از دو سال حال پیدا می كند برای نماز شب خواندن ، این به درد نمی خورد ، این جور عمل كردن آدم را نمی سازد ، باید يك عمل را ادامه داد ، وقتی انسان يك راهی را انتخاب می كند ؛ ای پیشرفتش باید دوام داشته باشد . و می دانید كه دوام ، مشكلات دارد ، انسان وقتی يك كاری را قبول می كند كه هر روز انجام بدهد ، هر روز راه باز نیست ، امروزه كه راه باز است و انجام دادن آن آسان است ، آدم كاری را انجام میدهد ، ولی فردا مشكلات پیش می آید ، ولی کسی كه كارش دوام دارد ، یعنی همیشه با مشكلات پنجه نرم می كند موفق است و این است كه آدم را می سازد و همیشه در زندگی مشكلات است كه آدم را می سازد ، لذا قرآن می فرماید «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه» آن عهدهی كه با خدا بستند عمل نشان می دهند كه راست گفتند كه ما با خدا عهد بستیم ، بعد می فرماید در این وسط عهدهی كه انسان با خدا بسته چیست ؟ این است كه خدایا من تا آخرین نفس بنده توهستم و در اختیار تو و در راه تو ، این عهد با خدا است . در این وسط وقتی انسان از دنیا می رود و در وقتی از دنیا می رود كه هیچ پیمان شكنی نكرده ، وقتی كه خدا را ملاقات می كند می گوید خدایا مسیر من مسیر تو بوده و در مسیر تو مُردم ، شهید شدم ، به طریق عادی مُردم و تصادف كردم و یا هر چیز دیگری و هر كه در راه خدا باشد و بمیرد شهید است و لذا ما می توانیم بگوئیم مرحوم طالقانی مسلماً شهید است ممكن است ، با تیر كشته نشده ولی آن همه استقامت در راه خدا كه همه تان می دانید و من نیز قسمتی از مشاهدات خود را و لو اینکه مكرر باشد دوسه نمونه از آنها را عرض می كنم ، آنچه را كه

دارم که این انقلاب به پیروزی برسد. آیامی شود که این بابا برود؟ و حکومتی تشکیل بشود که حکومت اسلامی باشد، حکومتی باشد که ما مسلمانان سالها برای آن مبارزه کرده ایم و اگر این را ببینیم دیگر آرزویی نداریم. لذا ایشان حالت «من ینتظر» را داشته، هم حالت «قضی نحبه» را که هر دو صواب و اجر دارد و هر دو انسان ساز است که آدم در مسیر حق همیشه انتظار داشته باشد و بعد هم برسد به آنجا. ایشان هر دو مرحله را یافته است، ولی ما امیدواریم که جزو «من ینتظر» باشیم و بعدها می فرماید «و مابدلوا تبدیلا» یعنی اینها راهشان را به هیچ وجه تغییر ندادند، آدم اگر يك سر مو تغییر بکند خیلی عقب می ماند. تا بگردد دوباره و به راه بیاید خیلی مشکل است. «و مابدلوا تبدیلا» و از خدا بخواهیم که در مسیر راه خدا هیچگاه مبدل نشویم، منحرف نشویم، برای اینکه يك تبدیل، زحمات چهل ساله را از بین می برد. آدم چهل سال فداکاری کرده، چهل سال واقعاً صادقانه جان داده، ولی يك انحراف و يك هوای نفسانی انسان را، اعمالش را «هبائاً منشورا» می کند و تازه اگر برگردد باید از سر بگیرد.

اینست که «و مابدلوا تبدیلا» آنچه که مربوط به مرحوم آیت الله طالقانی است همه خوانده اید، من تکرارش می کنم، برای این که درسی باشد به عنوان درس. امام فرمودند که ایشان از کسانی بود که می توانست به وسیله آرامشی که داشت، طمأنینه ای که داشت به اعصاب متشنج جامعه ما آرامش ببخشد، تفرقه هارا مبدل به اتحاد بکند؛ واقعاً اینطور بود. در زندان من مثل ایشان کم دیدم، شخصیتی که مشکلات زندان را - آنهایی که زندان رفته اند می توانند خوب درك کنند - نه مشکلات از نظر شکنجه و اینها را - نمی خواهم بگویم آنها مسائل دیگری است - مشکلات برخورد زندانیها از گروه های مختلف و سلیقه های مختلف و عقیده های مختلف را حل و فصل نماید. می دانید در زندان این مسائل هست، گاهی سه نفر در زندان يك گروهند، گاهی ده نفر، گاهی يك نفر خودش برای خودش امت واحد است، برای خودش راهی دارد،

حساسی که تندی‌ها نمی‌تواند کار بکند و در آنجا تندی مضر است ؛ آنها بتوانند با آن روح بزرگشان که مورد قبول همه هستند و همه آنها را به صداقت و راستی و درستی قبول دارند بتوانند راهگشا باشند و این برای اجتماع مسأله مهمی است و واقعاً مرحوم طالقانی علاوه بر سجایای انقلابی که داشتند و بجای خود محفوظ چنین خصیصاتی هم داشتند . این يك جهت خاصی بوده ، جهت دیگری که ایشان در آن نمونه بودند و کم نظیر بودند ، این ادامه راهشان بوده که شاید کم کسی در بین هم‌زمان ایشان هم در این راه با وی همراه بوده است . با همه احترامی که برای همه مبارزین و انقلابیون و کسانی که در این راه با ایشان در راه مبارزه بوده‌اند و برایشان احترام قائلیم و نمی‌خواهیم به آنها جسارت بکنیم و حق هم نداریم بکنیم و باید هم خودمان را مرهون خدمات آنها بدانیم - از همه گروه‌ها که در این دوره اخیر صادقانه در این انقلاب خدمت کرده‌اند ولی آنچه که من یادم هست و از سن ۱۹ سالگی ایشان را می‌شناختم و با کتاب‌های ایشان از همین مسجد هدایت که باید اسمش را کانون فرهنگ اسلامی و کانون ارشاد و کانون بیداری گذاشت صادر می‌شد . کتاب‌های ایشان از آن زمانی که ایشان خیلی جوان بودند و به قم می‌آمدند نشان می‌دهد که از همان زمان راه ایشان يك راه بوده و تغییر نکرد . و به مسیر خود ادامه داد ، ممکن است بعضی از افراد در بعضی از زمان‌ها که فشار بیشتر شد يك قدری گفتند مصلحت نیست و آرام‌تر شدند ؛ ولی ایشان این آرامش را نمی‌پذیرفت و همیشه این راه را ادامه می‌داد و دلیلش هم این بود که فعالیت ایشان به قول امام از حبسی به حبسی و از تبعیدی به تبعیدی و از جایی به جایی همین‌طور ادامه داشت و این ادامه دلیل بر این بود که ایشان همیشه راهش را ادامه می‌داد ولو بصورت دعاخواندن در این مسجد هدایت و احیاء گرفتن ، باز به راه خود ادامه می‌داد و این مسجد مرکز انقلاب و مبارزه بود و من خوب یادم هست و از امتیازات راه ایشان و این مسجد این است که در آن زمان که همه می‌دانید در دانشگاه مسلمان بودن ننگ و عار بود و نماز خواندن را بچه مسلمانها با شرمندگی انجام می‌دادند و

نشانه‌های شخصیت اوست که انسان وقتی يك راه حقى را تشخیص داد آنرا ادامه مى‌دهد تا به مقصود برسد ، بنابراین **این مى‌شود ابوذر** و تعبیر ابوذر زمان درباره‌اش صادق مى‌شود، از نظرییان و قلم‌مالک‌اشتر مى‌شود. این خصوصياتى که همه شما به آن آشنا هستید ، آن چیزى که در زندان برای من مطرح بود وقتى که مرا از بوکان که به آنجا تبعید شده بودم شبانه به کمپته آوردند و من نمى‌دانستم در چه رابطه‌ای مرا از تبعید به کمپته آورده‌اند ، تا مدتى هم درست برايم مشخص نبود که هم پرونده‌های من چه کسانی هستند و این سؤالاتى که از من مى‌کنند چیست ؟ تا يك روز يك هم‌سلولى داشتیم که از برادران مجاهدین بود و آن آقای حمید خادمی گلپایگانی است که الآن هم ظاهراً در بین آقایان مجاهدین هست ولى من زیارتشان نمى‌کنم ، خوب الآن من نمى‌دانم در چه حالى هستند ولى آن زمان پسر خوبی بودند ، عرض مى‌شود که من عقیده‌ام را نسبت به آقایان مجاهدین مى‌گویم ، يعنى گله‌هایم را عرض مى‌کنم . چون من از آنها گلابه دارم و گلابه‌هایم را مى‌گویم .

عرض به حضورتان که این آقای حمید خادمی واقعاً جوان نمونه‌ای بود ، ایشان را آن وقت در زندان دیدم ، چون وقتى که ایشان شکنجه دیده بود و پاهایش تاساق همه چرك کرده بود، بعد ایشان را به بیمارستان برده بودند؛ گوشت و پوست را کنده بودند ، بعد دوباره گوشت روئیده بود ، بعد روی آن گوشت‌ها از پوست رانش گرفته بودند و به کف پا و روی پا وصله زده بودند ، پشت پا و روی پا وصله وصله بود و مدتى که من آنجا بودم ؛ مدت‌ها چهار دست و پا راه مى‌رفت ، البته زخم‌ها خوب شده بود ، ولى باز چهار دست و پا راه مى‌رفتند ، چون که آن پوست‌ها جمع مى‌شد و نمى‌توانستند درست راه بروند ، و من که وارد آن سلول شده بودم و پاهایم بر اثر شلاق خوردن زخم شده بود در همان شب اول او را دیدم که آنجاست و این آیه را برايم خواند: «فاصبر... ولا يستخفنک الذین لا یوقنون» این آیه را که این جوان برايم خواند به حدی آرامش به من داد که دیگر در دریا احساس نکردم که صبر بکن و شکيبا باش و روحیه‌ات را ضعیف نکنند آن کسانی

این راهم ببینی . حالا من با خدا صحبت می کنم با تو کاری ندارم . می گفت نه این حرفها راهم نزن ، گفتم این دیگر به تو مربوط نیست . ولی ربنا ربنا به حدی بود که من گاهی اوقات می گفتم يك كلمه بگویم ، يك چیزی بگویم ولی با همین توسل به عالم غیب و خدای متعال دوباره می دیدم روحیه ای پیدا می کنم که می گفتم نه چیزی نیست که بگویم . این لطف خدا بوده و ما نه در راه آقایان بلکه در راه خدا بوده که این شکنجه ها را دیدیم ، تحمل کردیم . افرادی از آنها منحرف شده بودند مارا لودادند ، ولی ما کسی را لوندادیم . کسان زیادی در رابطه با ما بودند ، ولی در رابطه با من کسی به زندان نیامد و من خدای را شکر می کنم در رابطه با من هیچ کس حتی احضار هم نشد و این لطف خدا بود . خوب اگر آقایان انقلابی بودند ما هم در این انقلاب بودیم ، البته اینهایی که من عرض می کنم منتهی بر کسی نیست ، ما هیچ هم نیستیم و من که عرض می کنم غلط است و فقط می خواهم گلایه هایم را عرض کنم . جناب صادق مان ، پدر پیرمان از اوائلی که ما در تهران بودیم با مرحوم شهید ناصر ، با مرحوم احمد رضائی و دیگران که بودند به مسجد جلیلی می آمدند ، از اول ماهم به یاری خدا قدم هایی برای دنبال کردن این حرکت انقلابی برداشتیم ، با این جهت انقلاب و مبارزه مخالف نبودیم و خدای را شکر می کنم که من از سن هجده سالگی به یاری خدا در این مسیر بودم و خدا هم یاری کرده و در حدود توانایی خودمان در این مسیر بودیم . خدای رحمت کند احمد را و ناصر را که اینها می گفتند شناختی که ما از اسلام داریم شناخت کامل نیست ، ما در این مسیر و راه آمده ایم و داریم می رویم و یاد ما هست که مرحوم احمد خیلی از وقتها که از مسجد جلیلی بیرون می آمدیم شاید بعضی از آقایان که به مسجد جلیلی می آمدند یادشان باشد تا پای اتوبوس که من می خواستم به اتوبوس سوار شوم و به منزل بروم همراه من می آمد و سؤال مطرح می کرد ، آن وقت که می خواستند کتاب امام حسین را بنویسند چون همیشه سؤالاتی برایشان مطرح بود و از اشخاص مختلف می پرسیدند و می خواستند نظرخواهی کنند که در کتابی که می نویسند اشتباه کمتر باشد ،

ملت خیانت بکنیم. ممکن است اشتباه بکنیم ولی خیانت نمی‌کنیم. ما به این انقلاب خیانت نخواهیم کرد و همان آنی که بخوایم يك قدم به این مردم خیانت بکنیم خدا روح ما را قبضه کند. این چه زندگیست که ما بخوایم برای ماندن چنین و چنان بکنیم، دیگر چیزی از عمر ما باقی نمانده است. بنابراین اختلاف سلیقه‌هایی ممکن است وجود داشته باشد. چرا برخورد ما به گونه‌ای باشد که این برخوردها موجب شود که من شما را به خیانت متهم کنم و شما مرا به خیانت متهم کنید و اگر بنا باشد با آن دشمن مشترك بجنگیم، آیا دشمن مشترك از این که نیروهای انقلابی همه به هم افتاده‌اند و به جنگ هم خوشحال نیست، و حال آنکه همه ما در يك راهیم، چرا از هم جدا بشویم. در يك مسأله مثلاً فرض کنید درباره نجاست کفار، عقیده شما اینست که انسان نجس نیست، کسی که در مسائل فقهی دعوا ندارد، ولی عقیده ما اینست کسی که خدا را قبول ندارد نجس است. در زندان هم می‌گفتیم - نمی‌شود که مرا بکشی - ما این عقیده را بر اساس اعتقادمان می‌گفتیم ولی شما ما را متهم کردید که ما به نفع ساواک این حرف را می‌زنیم. این بد است. خلاصه نمی‌خواهم اختلافات را زیاد کنم. خواستم این بیان را بکنم. دیروز که ایشان می‌گفت این روزنامه را شما جلوی‌ش را بگیری. گفتم شما کسانی را که در سر چهارراه‌ها دارید، این‌ها را قبول دارید، همه را که می‌نویسند اگر قبول ندارید اعلام کنید که قبول ندارید. من آن روزنامه را بلافاصله توقیف می‌کنم، من عرض کردم واقعاً اگر قرار باشد که با هم صادقانه برخورد کنیم باید هر دو بیائیم بعضی از چیزهایی را که خلاف است کنار بگذاریم تا درست بشود والا اگر قرار باشد که تو در راه خودت بایستی و من در راه خودم بایستم و شما آن طرف جوی و من این طرف جوی. خوب نتیجه همین خواهد بود، دعوا همین است. و در دعوا هم نان و حلوا پیدا نمی‌شود، بالاخره عده‌ای می‌ریزند از آن طرف و این‌ها را می‌زنند و يك عده هم آن‌ها را متهم میکنند. اگر راست می‌گوئید که می‌خواهیم با هم صادقانه در این مسیر انقلاب برویم، بدان عمل نمائید و اگر هم نه که نتیجه‌اش همین است که با هم بجنگیم و نیروهایمان را هم

می دانستند و می گفتند دین و مظاهر دین به جز تخدیر و ارتجاع چیز دیگری نیست، اثبات این امر که دین مخدر نیست و دین محرک است و دین زنده کننده است و دین زندگی ساز است و می تواند ملتی را که آنها هم تخدیرش کرده بودند و سالها می گفتند اصلا تو آدم نیستی بیدار بکند و جنبشی به آنها بدهد که بگویند ما با آمریکا می جنگیم، باروس هم می جنگیم و می خواهیم ملت مستقل و آزاد و مسلمان باشیم، خیلی مهم است. بر فرض محال هم اگر ما شکست بخوریم و بر فرض اگر يك دولت غیر اسلامی و مستبد هم بیاید بر ما مسلط بشود، ما به اسلام خیلی خدمت کرده ایم. چون خدمت به اسلام در حکومت کردن نیست، چون اسلام يك مکتب آسمانی است و برای بقای آن خون ها داده شده است که در مسیر تاریخ باقی بماند و دنیا که تمام نمی شود ما باید این حرکت را حفظ بکنیم و در اینجا هیچ سازشکاری نکنیم به خاطر آن که چهار روز تحت فشار قرار گرفتیم نگوئیم قدری باید سازش کرد تا این فشارها کم بشود، نه هیچ سازش نباید بکنیم. تا این که عملا اثبات بکنیم که دین و مکتب آسمانی اهل سازش و گذشت در برابر حق نیست و حق را برای منافع شخصی زیر پا نخواهد گذاشت، آن چنانکه مرحوم طالقانی بود و زندانیان غالباً مجبور بودند جلوی بازوها و ساواکی ها بلند شوند، چون اگر بلند نمی شدند يك سری كتك و فحش بود که چرا بلند نشدید؟ و ما می دیدیم مرحوم طالقانی در آن دادگاهی که در عشرت آباد تشکیل شده بود، ایشان نه جلوفضات ظالم بلند شد و نه آن قضاوت را به رسمیت می شناخت و هیچ جوابی هم در آن دادگاه نداد. اینها در آن زمان خیلی مهم بود. حالا بلی همه مشت هارا گره کرده اند و می گویند مرگ بر آمریکا، این خیلی آسان است، این روزهای آخر هم همه انقلابی شده بودند. این که مهم نیست، در آن زمانی که کسی جرئت نمی کرد در مقابل يك قاضی ارتشی بنشیند و در چنین موقعیتی اگر کسی بتواند جوابش را هم ندهد، اعتنا هم نکند و بگوید من ترا به رسمیت نمی شناسم؛ حالا دیگر ممکن است بعدش زندان های طویل المدت باشد، سختی ها باشد؛ بعدش ممکن است اعدام باشد، این مهم

بیائیم دست به دست هم بدهیم تا خون شهدای ما همه محفوظ بماند .
 پروردگارا به عظمت ارواح شهدای اسلام ، مخصوصاً ارواح شهدای
 اخیر انقلاب ما ، روح تمام شهدا و مرحوم طالقانی را شاد بگردان .
 و ما را در مسیر این انقلاب و تداوم این انقلاب خالصانه موفق و
 مؤید بدار .

سایه رهبر عالیقدر این انقلاب و شخصیت بزرگ جهان تشیع و اسلام را
 برای حفظ این انقلاب مستدام بدار .
 و ما را در پیروی از رهبری قاطع او که مایه حفظ این انقلاب و وحدت
 این انقلاب است بیش از پیش موفق و مؤید بدار .
 والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته .

پاسخ به پرسشها

البته بعضی سؤالاتی کردند که اگر بخواهم جواب بدهم با سبک فکر
 نمی تواند سازگاری داشته باشد ، باز اختلاف انگیز است . و من مصلحت نمی بینم
 بعضی سؤالات را جواب بگویم . ممکن است جواب خصوصی بدهم ، ولی
 اگر در مجالس عمومی بخواهیم مطرح کنیم ، ممکن است باز ایجاد اختلاف
 بکند و ما می خواهیم اختلاف هر چه کمتر پیش بیاید .
 البته درباره رادیو و تلویزیون سؤالی کرده اند که چرا رادیو و تلویزیون
 بحث آزاد را ، آزاد نمی گذارد که در آن بحث آزاد بشود و رادیو شروع
 می کند به فحش دادن .

درباره بحث آزاد ، بنده عقیده خود را عرض می کنم ، عقیده ام
 اینست که در يك انقلاب ، تا آن انقلاب جایگزین نشود آزادی خیلی صحیح
 نیست . در اوایل انقلاب مخالف آزادی هستم ، ممکن است بنده را طرد بکنید
 و قبول نکنید ؛ من معتقدم که در تمام انقلاب ها ، حتی پیامبر اکرم هم ، حتی
 حضرت علی به مخالفین رژیم آزادی نمی داد ، به خاطر این که يك رژیم بر سر کار

قرآن فحش بدهید، مثلاً به اسلام فحش بدهید، به مقدسات اسلام فحش بدهید، به پیامبر فحش بدهید. شما اگر در تاریخ چنین چیزی را آوردید، نشان دادید که يك کسی به مقدسات اسلام فحش بدهد و با ارکان اسلام مخالفت بکند و بعد هم بگویند شما آزادید، در هیچ کجای دنیا چنین آزادی نیست. آزادی در انتخاب مذهب يك بحث دیگری است که به شما تحمیل عقیده نمی کند، می گویند آقا شما خودت برو تحقیق بکن، اعتقادی را که می پذیری بپذیر، این يك بحث دیگری است. اما ما درباره آزادی در تبلیغ بحث می کنیم که شما در این مملکت بیائید علیه اسلام و حکومت اسلام ورژیم مملکت تبلیغ علنی کنید، بنده فکر نمی کنم، این اصلاً عقلانی باشد، آن هم در اول کار، بلی قانون اساسی هم گفته است: آزادی در چارچوب قانون اساسی، معنای چارچوب قانون اساسی این است که ما این رژیم را پذیرفتیم، کلیات قانون اساسی را هم پذیرفتیم، بعد در نحوه قانون اساسی با هم اختلاف نظر داریم. شما يك نظر دارید و من يك نظر، می آئیم با هم بحث می کنیم، مجلس کارش همین است، روزنامه ها کارشان همین است، کتاب ها کارشان همین است که بیائیم در چارچوب با هم بحث کنیم. ممکن است شما، يك راه بهتری را انتخاب بکنید و من عقلم نرسد، یا من يك راه بهتر از شما پیدا کنم، این بحثی است، بالاخره باید اصولی را بپذیریم، مگر در دنیا امکان دارد که آدم حکومت بکند بدون این که اصولی را پذیرفته باشد. وقتی که دعوا می کنند هنگامی است که اصل را قبول ندارند، ما در رژیم سابق اصل را قبول نداشتیم و می جنگیدیم، می گفتیم ما این اصول و رژیم را قبول نداریم. ولی اگر اصول را می پذیرفتیم، دعوا سر کیفیتش می کردیم که چگونه پیاده کنیم و اما اگر بدون اصل باشیم، آن موقعی است که می خواهیم بجنگیم و از بین ببریم. اگر کسی می خواهد بگوید این رژیم اسلامی را قبول ندارم و می خواهم با آن بجنگم، بلی این گوی و این میدان، بالاخره شما می جنگید؛ ما هم می جنگیم، بحثی نیست. با او می جنگیم ولی شما اجازه می دهید به کسی که می خواهد با ما بجنگد،

اگر شما می آمدید مطلبتان را مطرح می کردید و ما هم می گفتیم این بحث است ، ولی این که آقا ، ما را کشتند ، ما را کوبیدند ، دولت چنین است ، ملت چنین است ، حزب فلان چنان است ، این بحث آزاد نیست ، بلکه این بحث آزادی است که خارج از موضوع است . حالا شاید آن هم علتی داشته باشد که من نمی دانم و من هم البته تسلط زیادی به رادیو و تلویزیون ندارم که حالا بتوانم جلویش را بگیرم و این عقیده ام بود که گفتم .

س- يك سؤالی درباره ابوذر کرده اند - گفته اند يك حدیثی هست که پیامبر اکرم فرمودند اگر آن چیزی را که سلمان می دانست اگر ابوذر می دانست کافر می شد .

ج- خوب این يك چیز واضحی هست - دونه که در مراحل مختلف از علم هستند و مخصوصاً مراحل معرفت ، آن کسی که در مراحل بالا است چیزهایی را درك می کند که پائین درك نمی کند و آن برداشت و شناختی که او از عالم دارد ، او دريك مرتبه ای است که شناخت پائین به نظرش غلط است . و برعکس هم آن فردی که در مراحل پائین تر است چون دركش به آن حد نرسیده ، وقتی شناخت او را در نظر می گیرد ، می گوید او اشتباه می کند و عوضی فکر می کند ، لذا سلمان آن چیزی را که در دلش داشت برای آنانی که يك درجه پائین تر بودند نمی توانست ابراز کند ، آن ۹ درجه ای که سلمان با ابوذر به طور مساوی داشت در آن ۹ مورد می شد با هم مذاکره کنند . ولی يك درجه بالاتر اگر گفته می شد تکفیر می شد . الآن هم کسانی که از قرآن مسائلی را می فهمند همین وضع را دارند . همین مرحوم طالقانی خودمان - خوب واقعاً يك برداشت خاصی از قرآن داشت ، ذوق خاصی که داشت و جالب هم بود ، روی همین جهت خیلی ها نمی توانستند آن برداشتی را که ایشان داشت بپذیرند ، چون برایشان قابل هضم نبود و لذا گاهی ممکن بود ایشان را تکفیر هم بکنند و بگویند آقا ، ایشان حرفهای بی خود می زند . این همان مراحل مختلف شناخت است که مسلماً هست ، برای همه هم هست . يك نفر مربی اگر مقام جمع الجمع داشته باشد

فحش هارا به ما روحانیان کشیده اند ، این دروغهایی را که برای این برادرانتان
 جعل کرده اند ، ببینید که این آقای بهشتی یا رفسنجانی یا خامنه ای چنین و
 چنانند ، همه این آقایان در این مبارزه مخصوصاً بعضیهایشان بیشتر سالها
 رنج دیده اند . البته هیچکدام از ما معصوم نیستیم ، حتی مرحوم طالقانی هم
 معصوم نبودند ، این جور نیست که من این حرفهایی که درباره ایشان زدم دیگر
 امام بودند . ایشان هم اشتباه داشتند ، ایشان هم ممکن است خطا می کردند ،
 اینها مسأله ای نیست . ولی واقعاً آیا شما باور می کنید که مثلاً آقای رفسنجانی
 عمداً ممکن است اشتباه بکند ؟ یک آدمی که مکرر با خود شماها بود ،
 خیلی هاشان این زندانها ، این شکنجه ها ، این ناراحتیها ، این چه و چه را دیده اند .
 واقعاً چه طور می شود تصور کرد که این طور آدمی بیاید بخواهد واقعاً ضربه
 به انقلاب بزند ؟ دشمن می بینیم دروغ می چسباند ، می گوید : هاشمی توی
 خانه علم است . مثل آن وقتها که می گفتند در حسینیه ارشاد و مثلاً فرض کنید
 «شهدان علیاً ولی الله» نمی گویند ، من گفتم آقا ، با دوریال سوار اتوبوس بشو
 برو بین می گویند یا نمی گویند . این جا که دروغ آباد نیست ، این حسینیه
 ارشاد است . وقتی بناشد که کسی توی شهری زندگی کند در این باره دقت
 بیشتری می کند ، ما آماری داشتیم در مرکز آمار که حدود پانصد و چند تا کسی
 اصلاً مال ساواک بوده است و الآن هم همان تا کسی ها هستند و بیشتر و اینها
 برنامه دارند . عده ای از اینها در تا کسی نشسته اند و می گویند آقا نمی دانید ،
 مهدوی یک خانه فلان خریده و می گوئی نه بابا! می گوید : من می دانم ، برو بین ،
 در فلان خیابان است ، حالا آن بابا وقت برای تحقیق ندارد ، می آید برای
 رفیقش می گوید که نمی دانید فلانی چنین و چنان کرده است ، این ها پولهای
 دولت و بیت المال را گرفته اند و می خورند ، همه را می برند . من فکر می کنم که
 اگر ما هزار تا کسی این جوری داشته باشیم و این هزار تا هر کدام به ده نفر حرف
 بزنند می شود ده هزار نفر و این ده هزار نفر هر کدامشان در همان روز برای ده نفر
 صحبت کنند می شود صد هزار نفر ، صد هزار تا شایعه برای اینها درست می شود

است و ما این جواری زندگی کرده ایم و دلمان هم می خواهد تا آخر همانطور زندگی بکنیم. البته اشکال به من خیلی وارد است، من نقص خیلی دارم، ولی آنهایی که دیگران می گویند نیست، ما نقص خیلی داریم، ولی نسبت هائی که به ما می دهند یا به دیگران می گویند این جور نیست و امیدواریم که آنچه که دشمن می خواهد واقع نشود. بنده گفتم: روحانیت، باید بماند. مسأله پست وزارت کشور را که این آقایان گفتند، بنده به زور قبول کردم، چه همان دفعه اش را و چه این دفعه اش، آن دفعه به خاطر انتخابات بود، یک ماهه قبول کردم، تقریباً هشت ماه شد، این دفعه هم به خاطر همین بحرانی که در کابینه بود من پذیرفتم که بحران تا حدودی کاهش پیدا بکند و مسئله شورای نگهبان را هم سؤال کردند که جمع دمسؤولیت صحیح نیست و من استعفا دادم. عرض شود که خدمت امام هم عرض کردم که به خاطر این بحران به من پیشنهاد وزارت کشور داده شده است، شما چه می فرمائید؟ فرمودند: هر جا که خدمت بهتر می کنی بکن، غرض خدمت کردن است، بحث عناوین نیست و فعلاً به خاطر رفع این بحران من وزارت کشور را پذیرفتم و البته خودم را لایق این پست و مقام نمی دانم و همیشه هم در مجالس به همه گفته ام، حتی من به استاندارها و فرماندارها که قاعدتاً هم نباید بگویم - این حرفها از نظر سیاست عمومی صحیح نیست - ولی به آنها هم گفته ام که من خودم را برای این پست و مقام صالح نمی دانم. شخصی بهتر از من باید بیاید و اداره کند و اما مفهومش این نیست که ما این بساط را رها می کنیم و می رویم، ما رها نخواهیم کرد و نباید رها کنیم، بخاطر این که این مسؤولیت الهی است به گردن ما و باید باشیم تا در این راه کشته بشویم - انشاء الله.

امیدوارم که خداوند همه شمارا توفیق بدهد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

طالقانی مناسبت خاصی دارد من امشب با استفاده از فرصت همان دوسه آیه را در اینجا مطرح می کنم .

آن شب در خانه یکی از دوستان به افطار مهمان بودیم و سفره رنگینی برقرار بود که حضرت آیت الله با اینکه در خانه میزبان بودند ، سخت از آن انتقاد کردند ، و این از خصائص حضرت آیت الله طالقانی بود که مسائل را با خود اشخاص صراحتاً در میان می گذاشتند .

در حال ما امشب این دوسه آیه را که درباره ویژگیهای متقین است که متقین چه اختصاصاتی دارند مطرح می کنیم .

ناگفته نماند که در جاهای مختلف قرآن بحث های مختلفی در باره متقین پیش آمده است ، من جمله در آیات اول سورة بقره و دیگر سوره ها . ولی آیاتی که ایشان آن شب مطرح فرمودند از سورة آل عمران بود .

بسم الله الرحمن الرحيم . اعوذ بالله من الشيطان الرجيم - وسارعوا الى مغفرة من ربكم و الجنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقين . الذين ينفقون في السراء والضراء والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين ، والذين اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم و من يغفر الذنوب الا الله ولم يصروا على ما فعلوا وهم يعلمون .

آیات ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ از سورة مبارکه آل عمران است ، بشنابید و با در نظر گرفتن ربّتان و پروردگارتان اشتباهات خود را خنثی کنید و ازین ببرید .

« وسارعوا الى مغفرة من ربكم » چرا بشتابید ، برای اینکه می فرماید : « الجنة عرضها السموات والارض » ابعاد جنتی که میدان عمل شما خواهد بود به اندازه تمام آسمانها و زمینها است .

چرا اینجا سرعت گرفتن مطرح است ؟ برای اینکه واقعاً وقت تنگ است ، برای اینکه فرصت نیست .

حالا عین همان ماجری برای رشد و کمال انسان در این دوره شصت و هفتاد ساله مطرح است و این زمان برای انسان که بتواند خود را برای يك زندگى دیگری آماده کند فرصت بسیار کوتاهی است .

البته استعداد های بیشماری در نهاد انسان گذاشته شده است ، استعداد هایی که می تواند يك نفر را در حد حضرت امام بالا ببرد و یا در حد حضرت طالقانی کمال بخشد و یا در حد دکتر شریعتی عظمت بدهد. استعداد ها کم و بیش در نهاد همه هست ، مسأله ای که مطرح است این است که چگونه از این استعداد ها استفاده کنیم و یا چطور به بطالت بگذاریم و معطل سازیم .

به سوره مبارکه والعصر توجه فرمائید ؛ می فرماید : قسم به زمان ، از ویژگی های مهم قرآن یکی هم این است که وقتی می خواهد انسانها را به پدیده های بسیار مهم و با عظمت متوجه سازد به آنها قسم می خورد .

«والشمس» قسم به خورشید «والقمر» سوگند به ماه «والنجم» قسم به ستاره «والعصر» قسم به زمان . «ان الانسان لفی خسر» بدرستی که انسانها در حال زیانکاری اند. منظور این نیست که انسانهای گناهکار در حال زیانکاری اند بلکه اصولا همه انسانها در حال خسران و زیانکاری اند. برای اینکه انسان اگر زندگى معمولی و ساده ای نیز داشته باشد با سپری شدن ثانیه ها و دقیقه ها سرمایه زندگى را از دست می دهد ، با گذشت همین دقیقه ها و ثانیه ها باید زندگى را جلو برد و در جهت تکامل و نزدیک شدن به خدا حرکت کرد .

ولى متأسفانه بعضی ها ایستاده اند و در جا می زنند و حرکت نمی کنند . شما در بررسی جامعه یا حرکات و افعال دوستان و رفقای خود می بینید که چگونه بعضی ها شتاب دارند و مرتب در مسیر الله حرکت می کنند و عده ای هم در يك جا و مكان ایستاده اند و هیچ حرکتی ندارند. می بینید با کسی که ده یا پانزده سال پیش ملاقات کرده اید و حالا هم که ملاقات می کنید ملاحظه می کنید همان آدم ده یا پانزده سال پیش است ، با همان حرفها ، با همان ویژگیها ، با همان آداب و خوی و سرشت ، از او می پرسید که احوال چطور است ؟ جواب

بخواهید. البته غفران این نیست که فقط بگوئیم: خدایا مارا ببخش، بلکه باید اعمالی انجام دهیم که اثرات منفی زندگی مارا از بین ببرد: چه باید توجه بکنیم که غفران یعنی پوشانیدن و غفرایشی یعنی شیء را پوشانیدن بدین معنی است که ما نکات منفی زندگیمان را با عوامل مثبت از بین ببریم.

و آنگاه می فرماید: «وَجَنَّةٌ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ» و جنتی که پهنای آن به اندازه تمام آسمانها و زمین است، یعنی درست با مقیاسی که ما این دوره از زندگی را با زندگی دوره جنینی می سنجمیم و می بینیم چقدر وسعت یافته و چقدر میدان عمل ما وسیعتر شده است. درباره زندگی بعدی هم چنین مقایسه ای امکان پذیر است که ابعاد آن به بی نهایت می رسد. که انسانها باید در چنان ابعادی جولان نمایند و رشد کنند.

آنوقت می فرماید که: «أَعَدْتُ لِلْمُتَّقِينَ». در آن دنیای به ابعاد نامتناهی اگر می خواهی افلیج نباشی و اگر می خواهی در جایی تنگ نگهت ندارند باید متقی باشی تا بتوانی از آن میدان عمل وسیع بهره بگیری.

در دو آیه بعدی ویژگیهای متقین را بیان می فرماید و می گوید: «أَعَدْتُ لِلْمُتَّقِينَ» برای متقین فراهم شده است، اما این متقین چه کسانی هستند؟ «الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ» آنان که در سخت ترین شرایط و ناهنجارترین شرایط هم انفاق می کنند.

انسان پدیده ای است که با سایر پدیده ها فرق دارد. می دانیم که ویژگیهای هر عنصری یا هر گروه عنصری با گروه دیگر اختلاف دارد و نیز می دانیم که چه اختلافاتی میان جمادات و نباتات وجود دارد، نباتات از نظر رشد با جمادات مختلفند و زندگی حیوان نیز با زندگی نباتات فرق می کند و حیوان ویژگیهای دیگری دارد. و ویژگی خاص انسان نسبت به حیوان این است که انسان حق انتخاب کردن دارد، یعنی می تواند بر سردرهای ها و چندرهای ها تصمیم بگیرد و راه خویش انتخاب کند، ولی در این میان انسانهایی هم هستند که این ویژگی را از خود سلب می کنند و همیشه منتظر می مانند که دیگران بر آنان

چهارپنج ماه پیش شبی که برنامه مناظره چریکهای فدائی با سپاه پاسداران بود باز مردم به همان شکل هجوم می بردند . ببینید آنان که می پرسند که انقلاب برای ما چه کرده است ؟ باید توجه کنند که انقلاب ارزشهایی به ما داده است که مردم را از آن زندگی به قول صمد چوخ بختیاری در آورده و به زندگی اجتماعی کشانده است ، امروز شما دیگر در پشت دیوارهای دستشوئی ها فحش های مستهجن و حرفهای مبتذل نمی بینید همه آن حرفها به شعارهای کوبنده تبدیل شده است و این وقتی است که ملتی زنده شود .

اگر ما فکر کنیم که انقلاب آمده است تا به ما زودتر خانه بدهد و زندگی مرفه بدهد و اضافه کار بدهد در اشتباهیم . شاید حکومت شاه بهتر می توانست چنین چیزهایی بدهد . بلی انقلاب ارزشهایی به انسان می دهد که او را زنده و بیدار می کند .

در هر حال تمام تلاش استعمار و استثمار بر این بود که انسانها را از خویشتن خود خارج کند و نگذارد که این مردم به ویژگیهای خود پی ببرند تا نتوانند در سردوراهیهها انتخاب کنند و ندانند که می خواهند به کجا بروند و با کوچکترین اشکالی که پیش می آمد و با کوچکترین افساری که به مردم می زدند هر جا که می خواستند می بردند . مگر نمی دیدید که در خیابانها با مسلسل به جان برادران ما می افتادند و چون می پرسیدی که چرا مغز مردمان را روی آسفالت خیابانها می ریزید ؟ می گفتند : «الأمور معذور» .

معنی این عبارت یعنی اینکه آن اقا امضاء می کرد که من از خود شخصیتی ندارم که بتوانم انتخاب کنم و چون به من دستور می دهند ، من مطابق دستور انجام وظیفه می کنم و خود من انسان نیستم . این است که قرآن در ویژگیهای متقین می فرماید : «الذین ینفقون فی السراء والضراء» اینان انفاق دائمی دارند ، انفاق جان و مال و علم و وقت هر چیز دیگر و در سخت ترین شرایط هم انجام می دهند و تنگناها اینها را به تسلیم وا نمی دارد ، دیدید که وقتی که از ما دعوت به مبارزه می شد ، دعوت به شرکت به يك اقدام می شد ،

گرفتار آمد و خوب از عهده بیرون آمد ، آن وقت به او گفتیم که ترا برای مردم امام و پیشوا قرار می دهیم . به نظر من ، امام واقع شدن هم نه انتصابی است و نه انتخابی ، بلکه انبعائی است ، مثل پیغامبری از درون مردم خود می جوشد . همانطور که از خود حضرت امام صحبتی نبود . اما وقتی مبارزات را شروع کرد و همه سختیها را کشید و زندان و تبعید و این و آن و رفتن هارادید از میان مردم جوشید و بالا آمد و برای مردم امام شد . یا آقای طالقانی به همان ترتیب برای مردم رهبر شد و در سالروز مرگش دیدید که این مردم چه کردند؟ برای اینکه آن مرحوم بی تظاهر در برابر همه سختیها و رنجها آزمایش خود را داد ، حتی در روز و در حضرت امام خمینی که انبوه مردم در فرودگاه جمع شده بودند آقای طالقانی به هیچ وجه تظاهر نمی کردند و حال آنکه سهم عظیم رنجها و ملالتهای این انقلاب برای پا گرفتن آن بردوش این مرد بود ، بی آنکه تظاهری داشته باشد . «الذین ینفقون فی السراء والضراء والکاظمین الغیظ» متقین کسانی هستند که خشم خود را کنترل می کنند. متقین انسانهایی هستند که ویژگی انسانیت در آنان هست و تسلیم شرایط بیرونی و وابستگی های خانوادگی و وابستگی های فشار و زور و این حرفها نمی شوند .

یکی از این عوامل که می تواند انسان را از وابستگی دور کند و نگذارد خود صاحب رأی و انتخاب باشد ، مسأله خشم است که متأسفانه در جامعه ما به مسموم بودن این خاصیت کمتر اشاره می شود ، حتی وقتی از اشخاص که کار زشت انجام می دهند می پرسیم چرا به چنین عملی اقدام کردی جواب می دهد که آن موقع خشمگین بودم و نفهمیدم . اما این جواب قانع کننده ای نیست ، تو اگر انسانی باید بر اعصاب خود مسلط باشی ، نه اینکه خشم بر تو سوار باشد . در داستان درگیری مولا علی با عمرو بن عبدود چون مولا می خواست کار را تنها در راه خدا انجام بدهد ، خویشتر را کنترل کرد که مبادا جز رضای خدا در آن باشد . وقتی خبر قتل او در میان مردم پیچید و به گوش خواهرش رسید فریاد کنان و شیون کنان به طرف جسد برادر رفت و چون جسد برادرش را

وانقلابی دارم. «والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس» متقین کسانی هستند که از توده مردم درمی گذرند. همیشه شخصی متقی است که برای حل مسائل دنبال ریشه‌های رود و به این فکر است که اساس را دگرگون کند، توده مردمی که از يك فرهنگ استعماری متأثر بوده و درست رشد نکرده است زیاد مقصر نیست. این است که می بینید مسأله مهم برای آقای طالقانی حتی از ایام جوانی مسأله امپریالیسم بین الملل و صهیونیسم و ائمة الکفر مثل شخص شاه و نظایر آن است، هر وقت با او صحبت می کنی می گوید شاه باید ریشه کن شود. مثل خود امام که می فرمودند: شاه باید برود، هیچ وقت دنبال مسائل دست دوم و سوم نمی رفت، ریشه‌ها را پیگیری می کرد و دنبال این مسأله بود که فرهنگ استعماری باید از بین برود. والله این جوانها گناهی ندارند، جوانی که ما در تمام تعلیمات مذهبی فقط رساله عملیه به او تبلیغ کرده ایم و از عناصر و نهادهای اسلام چیزی نمی داند مسلم است که دنبال دعوت سایر مکاتب خواهد رفت بخصوص وقتی که می بیند ما در عمل نیز غالباً مردودیم و تقوی نداریم.

بینید همین الآن عمل کرد ما چگونه است، تا کسی مخالف ما فکر می کند چماق را برمی داریم می افیم به جان ادارات و شروع می کنیم به پاکسازی کردن و زعمای اداره کننده وزارتخانه‌ها و سازمانها یا متولیان انقلاب برای این که نشان بدهند انقلابی ترند در ادارات مسابقه اخراج کارمند گذاشته اند که فلان کس با فلان طاغوتی عکس گرفته است، اخراج باید گردد. نمی آیند ببینند که این شخص در چه شرایطی تربیت شده است، رادیو و تلویزیونی که دائم شاه و خانواده او را به افکار مردم حقنه می کردند نتایجی بهتر از این بار نمی داد. باید این مسائل را تصحیح کرد: انقلاب اسلامی یعنی چه؟ یعنی متقلب کردن انسانها.

اگر از انقلاب اسلامی چنین تعبیری داشته باشیم که شاه را بیرون کردیم و امام شریف آوردند، این که يك تعبیر کودتائی است. انقلاب اسلامی یعنی عوض کردن افراد و می بینید که مرحوم طالقانی چه سعه صدری داشت، با همه

خود را دادند پس ظلم نکردند، یعنی چه؟ یعنی وظیفه باغ میوه دادن است، اگر میوه اش را نمی داد ظلم می کرد. بنابراین باید توجه داشته باشیم که انسانی که به وظیفه خود عمل نمی کند ظالم است، کسی که استعداد های خود را معطل می گذارد ظالم است، کسی که فکر نمی کند، کسی که فقط از انقلاب طلب کار است، کسی که می تواند در بیست و چهار ساعت ۶ ساعت بخوابد ۸ ساعت می خوابد ظالم است، این است که می فرماید: «والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله» کسی که کار زشت بکند یا کاهلی و تنبلی بکند و استعداد های خود را معطل بگذارد زود به یاد خدا می افتد. در اینجا روی سخن بامتقین است، بامتقین صحبت می کند، غیر متقین همه کاری می کنند و به یاد خدا هم نیستند. «واستغفروا لذنوبهم» پس بلافاصله در تلاش جبران کردن گناهان خود هستند. بلافاصله در صدد برمی آیند که نقایص خود را در رابطه با خدا از بین ببرند. «ومن يغفر الذنوب الا الله» چه کسی بهتر از خدا می تواند راهنمایی بکند که بتوانیم این ذنوب و جنبه های منفی را به نکات مثبت تبدیل کنیم و پوشانیم و عوارضش را از بین ببریم.

«ولم يصروا على ما فعلوا» - این جمله بسیار مهم است - و می فرماید که: و اینها یعنی این متقین که دچار لغزش می شوند و به لغزش های خود جامه عمل می پوشانند «لم يصروا على ما فعلوا» اصرار نمی ورزند که دوباره بخواهند این عمل زشت را تکرار کنند. یعنی از یکی دوبار لغزش تنبه پیدا می کنند و به استمرار عمل زشت روی نمی آورند:

«وهم يعلمون» و اینها هستند که خوب می دانند، اینها کسانی هستند که آگاهی کامل دارند. پس متقین همیشه خودشان اند، در هر حال اتفاق می کنند، در سختیها و مشکلات غیظ را کنترل می کنند، از توده مردم درمی گذرند، اگر اشتباهی بکنند که در رابطه با تنبلی و کم کاری و نظایر آنها باشد اصرار نمی ورزند، بلافاصله راه خود را تصحیح می کنند. این راه مسیری است که به سوی تکامل و به طرف خدا می رود.

ماه رمضان در رابطه با سربازان دلیر مصری که در صحرای سینا در شرایط بسیار سخت اتفاق می‌کردند و می‌جنگیدند تفسیر کردند که من امیدوارم که امشب خوب امانتداری کرده باشم و برای شما گفته باشم ، ولی واقعاً خود ایشان در عمل کاملاً سمبل این چند آیه بودند و مظهر آن چیزی که به ما تعلیم می‌دادند .

والسلام علیکم ورحمة الله



کتابخانه آنلاین «طالبانی و زمانه ما»

دارد و این درخت تناور و برومند از خون شهیدان راه حق - از ابتدای تاریخ انسانیت تا کنون - آبیاری شده، میوه انسان پرورش پائیز و زمستان نمی شناسد و به اذن پروردگار پیوسته سبز و خرم است و همه مستضعفان جهان را در زیر سایه خود پناه داده است.

همانگونه که امام امت فرموده اند: « طالقانی مجاهد بزرگوار و عالم هشیاری که از عنفوان جوانی تا آخرین لحظات زندگانی در خدمت به اسلام و کشورهای اسلامی متحمل رنجها و فشارها و حبسها بود و هیچگاه از این زحمت ارجمند و خدمت سودمند کناره گیری نکرد و به کوشش خود در راه اهداف انقلاب ادامه داد».

لذا با توجه به نقش مستمر و سازنده ابوذر زمان و معلم و مفسر کبیر قرآن آیه الله طالقانی در تاریخ مبارزات و انقلابهای ایران و کشورهای اسلامی، بخصوص در نقشی که به عنوان یار و برادر امام در انقلاب شکوهمند اسلامی اخیر ایران داشتند؛

و با توجه به رهنمودهای امام امت برای حفظ وحدت و رفع اختلاف و جلوگیری از تفرقه و نگرانیها و با توجه به سخنان و رهنمودهای سخنرانان هفته سمینار مسجدهدایت، پایگاه و سنگر همیشه پایدار انقلاب اسلامی ایران، برادران: مهندس بازرگان، دکتر سامی، دکتر غفوری، حاجتی کرمانی، مهدوی کنی، دکتر ممکن و هاشمی رفسنجانی (که متأسفانه امکان استفاده از سخنانشان را پیدا نکردیم)، قطعنامه زیر به عنوان نتیجه این سمینار صادر می شود:

۱- همانگونه که پیوسته پیام طالقانی بوده است، اطاعت از امام و پذیرش رهبری آن حضرت را وظیفه شرعی و انسانی خود می دانیم و هرگز این خط مستقیم را از دست نخواهیم گذاشت.

۲- چون اطاعت از امام و پذیرش رهبری باید بوسیله عموم افراد ملت صورت بگیرد، وحدت امت اسلامی را به دور از هر نوع گروه گرائیها و

بسمه تعالی

برادر ارجمند جناب حجة الاسلام دعائی

در شماره ۷ سه شنبه ۱۸ شهریور ۵۹ مجله اطلاعات بانوان از قول شما درباره تفسیر پرتوی از قرآن اثر ابوذر زمان آیت الله طالقانی نقل شده مبنی بر اینکه امام به یکی از طلاب حوزه علمیه نجف و به مرحوم شهید حاج آقا مصطفی خمینی خواندن این کتاب را توصیه کرده اند. از آنجا که اطلاع همه علاقه مندان به آثار آیت الله طالقانی و بخصوص پرتوی از قرآن از این نظر امام خمینی، در موقعیت حاضر ضروریست و می تواند رهنمودی به جهت خاص فرهنگ اصیل انقلاب و معارف اسلام باشد، خواهشمند است مجدداً آنچه از امام خمینی درباره آثار آیت الله طالقانی و بخصوص پرتوی از قرآن آن بزرگوار، مستقیماً یا غیر مستقیم، شنیده اید به اجمال و جامع مرقوم فرمائید، جز اکم الله خیراً.

ارادتمند سید محمد مهدی جعفری

بسمه تعالی

برادر دانشور و گرامیم جناب آقای جعفری با سلام و تقدیر از خدمت ارزشمند شما و یاران در ترویج و احیاء آثار افتخار اسلام و انقلاب مرحوم آیت الله طالقانی قدس سره بعرض میرساند:

همانگونه که اشاره فرمودید در مصاحبه ای یادآور شده بودم حضرت امام در نجف اشرف فراغت و فرصت مطالعه فراوان داشتند و اکثراً آثار جدید محققین و نوآوران اسلامی و اجتماعی را با علاقه و دقت مطالعه می فرمودند. تنها در مواردی اندک و محدود بود که اثری را درست (مطلق) پذیرفته و نویسنده آن را درخور معرفی و تأکید به خوانندگان و ناآشنایان بدانند.

همانگونه که می دانید امام بر کتابی تقریظ نوشته اند. البته به همین نسبت کتابی یا نویسنده ای را مطلقاً نفی و تخطئه هم نفرمودند مگر آنکه خلافتی بین و آشکار دروی ملاحظه فرمایند. آنچه را که خود شاهد تأیید مطلق حضرت امام و تأکید معظم له بر مطالعه و ترویج از آن بودم آثار دو محقق و اندیشمند گرانمایه اسلامی شهید مطهری و مرحوم آیت الله طالقانی بود. در نجف اشرف پرتوی از قرآن را بحضور امام تقدیم کرده بودم که مطالعه فرمایند. بعد از مدتی از فرزند شهیدشان مرحوم حاج آقا مصطفی شنیدم که امام تأکید و سفارش کرده اند ایشان حتماً آن تفسیر را مطالعه کنند و در شیوه و برداشتهای تفسیری و تدوین اثر تفسیرشان از آن الهام و آموزش گیرند. (مرحوم حاج آقا مصطفی آن ایام مشغول نوشتن تفسیری بر قرآن بودند) سفارش امام در مطالعه پرتوی از قرآن و تأیید مطلق آن بقدری جدی بود که مرحوم حاج آقا مصطفی با توجه به شیوه محتاطانه حضرت امام در مورد افراد و نوشته های ایشان تعجب کرده بود. در پایان مجدداً توفیق شما عزیزان را در احیاء آثار و ترویج از این افتخارات بزرگ اسلامی خواستارم.

با احترام - محمود دعائی

(عین نوشته آقای دعائی در پشت جلد کتاب چاپ شده است)

برادر اچند جنب حجة الاسلام دعا

در شماره ۷ شنبه ۱۸ شهریور ۵۹ مجله اطلاعات بازان از قول شما درباره تفسیر برتری از قرآن

اثر البرز زوال آیه الله طالق نقل شده مبنی بر اینکه امام به یکی از طلاب حوزه علمیه نجف و بهر هم شهید کاظم
مصطفی خمینی فرمودند این کتاب را توصیه کرده اند. از آنجا که اطلاع چندان علاقه مندان به آثار آیه الله طالق و
خصوص برتری از قرآن از این نظر امام خمینی در موقعیت حاضر ضرورت نیست و می تواند همفوری
به جهت خاص فرهنگ اصیل انقلاب و معارف اسلام باشد، خواهشمند است مجدداً آنچه
از امام خمینی درباره آثار آیه الله طالق و بخصوص برتری از قرآن آن بزرگوار، مستقیماً یا غیر مستقیم،
شنیده بید به اجمال و جامع مرقوم فرمائید، جزا لکم الله خیراً. الله اعلم
سید محمد مهدی جعفری

۳۰

بریت

بسم الله الرحمن الرحیم و بسم الله الرحمن الرحیم و بسم الله الرحمن الرحیم و بسم الله الرحمن الرحیم و بسم الله الرحمن الرحیم
آیت الله طالق نه کرده مرقوم است:
چهارم آن است که فیروزه و صاحب آن یاد آور شده به هم حضرت ۱۲ و در کتاب احسن تراست و در صفحه ۱۲
زاد است و داشته و ذکره آثار جدید معنی و در آثار و اسامی و اقسام را به عقیده و دست علم منور
تنها در مواردی ذکر و ملاحظه که اثری را در دست (مطلق) نه رفته و رفته آثار او در مورد و تأکید
فرماندهای و آثارش به مانند چهارم که می آیند امام تا کنون هر یک به تفصیل نوشته اند. البته به همین
نسبت که می باشد به آن را مطلق نفس و تخطئه هم نموده اند که خلاصی است و افکار و روی به نظر نوشته
آنها را اگر فروش به تأیید خلق شده امام و تأکید مطلق و بطلان در آن است به هم آثار و مکتب و نه شنیده
گرفته اسامی شهید مطهری و به هم آیت الله طالق به . و در کتاب اثر برتر از قرآن و الفهرست که می گوید که به هم
مطالع زهرا معجزه ای از فرزندان شهیدان مرحوم صاحب آن مصطفی شهیدم که ۱۱ تأکید و در کتاب آثار آن
تفسیر و مطلق گفته در سیرت و بهر تأثیر تفسیر و در دینی اثر تفسیر و از آن امام و از آن اثر که به هم صاحب آن مصطفی
آن امام مشهور و تفسیر و بهر آن است که در آن در مطهری برتر از قرآن و تأیید مطلق آن معجزه
صبر که به هم صاحب آن مصطفی به هم به شکر طالع حضرت امام در مورد (از او داشته حدیث نجف
کرده به . و در این معجزه اثر تفسیر و بهر آن در ادب و آثار و توحید از این معنی را به بزرگ اسامی فراموش
و از آن - محمد و



شرکت سهامی انتشار

تهران خیابان جمهوری اسلامی پلاک ۱۱۰ تلفن ۳۱۴۰۴۴